واللہ یہدی من یشاء الی

صراط مستقیم

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع شد

کتب مفصلہ ذیل کی سوا بھی ہر قسم کی کتابیں کتبخانہ مطبع مجتبائی دہلی سے

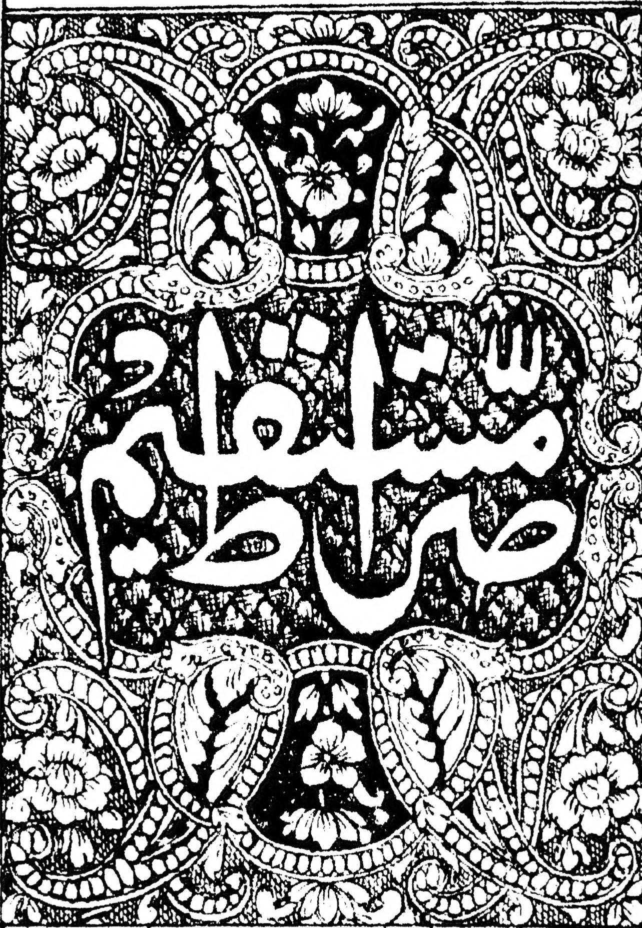
عوارف المعارف مصری عربی۔
مصباح الہدایت ترجمہ عوارف
مجموعہ صد پند لقمان حکیم
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین
یحیی منیری۔
مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین
مکتوبات حضرت شیخ عبدالحق محدث
دہلوی رح مطبوعہ مجتبائی دہلی۔
مکتوبات حضرت معصوم نظامی
مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی۔
مکتوبات کلیمی حضرت شاہ کلیم اللہ
جہان آبادی نور اللہ مرقدہ۔
انوار الرحمن ملفوظات مولانا عبدالرحمن
کلمات طیبات مکتوبات حضرت میرزا
و شاہ ولی اللہ رح محدث دہلوی و حضرت
میرزا مظہر جان جانان شہید و حضرت
قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی
قدس اسرارہم
مقامات امام ربانی۔ دہلی
مقامات صوفیہ
تحفۃ الاخیار فی اسرار الابرار
از شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح محشی
معدن المعانی ملفوظات یحیی منیری
در دو جلد۔
ملفوظات حاجی وارث علی شاہ

ارشاد الطالبین از قاضی ثناء اللہ
صاحب پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ مطبوعہ
مجتبائی دہلی
سیر الاولیا فارسی مصنفہ حضرت
امیر خسرو صاحب خلیفہ حضرت
نظام الدین اولیا رح
انیس الارواح۔
اسرار الاولیا ملفوظات بابا فرید
گنج شکر کشوری
دلیل العارفین
اسرار العارفین ترجمہ اردو
دلیل العارفین۔ دہلی
مونس الذاکرین۔
سرور القلوب الی دیار المحبوب۔
سیر الاقطاب اذکار اولیاء اللہ
شجرۂ معرفت ترجمہ لب لباب
مثنوی مولانا روم۔
خزینۃ الاصفیا در دو جلد۔
وقائع شاہ معین الدین چشتی۔
مطلع الانوار مع حواشی جدیدہ
از حضرت امیر خسرو دہلوی
مخزن اسرار۔
مخزن اسرار از حضرت
نظام الدین گنجوی رح
تحفۃ الاحرار از جامی۔

لوائح جامی۔
سبحۃ الابرار۔
نفحات الانس۔
کیمیائے سعادت از حضرت
امام غزالی رح
مذاق العارفین ترجمہ اردو احیاء
علوم الدین امام غزالی رح
اکسیر ہدایت ترجمہ اردو کیمیائے سعادت
اخلاق جلالی۔ فارسی محشی۔
جامع الاخلاق ترجمہ اخلاق جلالی
اخلاق ناصری۔
اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ
منطق الطیر از حضرت فرید الدین
عطار شہید رحمۃ اللہ۔
می باید شنید۔
می باید دید
نکات احسانی۔
گنجینۂ عرفان
انوار التہذیب
فتوح الغیب مع شرح فارسی
مثنوی مولانا روم محشی
شرح مثنوی مولانا روم از بحر العلوم
در سہ جلد۔
حدیقہ حکیم سنائی محشی جدید
رسالہ حق نما از شاہزادہ دارا شکوہ

تذکرہ غوثیہ
ایضاً کاغذ ولایتی
ہدایۃ الطالبین
حکایات الصالحین
رموز العارفین مع
صالحین و مناجات
احیاء العلوم عربی
سیر ابن یوسفی ترجمہ مثنوی
روم بزبان اردو۔
کنز الاسرار ترجمہ مثنوی
شاہ قلندر۔
چشمہ فیض اردو ترجمہ پند نامہ عطار
منہاج العابدین فارسی
مطالب رشیدی فارسی
سراج السالکین ترجمہ اردو منہاج
مطبوعہ مجتبائی۔
سفینۃ الاولیا فارسی
گلدستہ کرامات غوث پاک
نزہۃ المجالس بمبئی
مجموعہ سبعہ بوجہیہ اردو
افضل الفوائد ملفوظات
نظام الدین اولیا مؤلفہ حضرت
امیر خسرو رح
تذکرۃ الاولیا از شیخ
فرید الدین عطار

والله يهدي من يشاء



در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع شد ١٣٠٨

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدیکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطه بیان احدی جز ذات پاک وی نگنجید و برهان ساطع
این بیان از مطلع کلام تقدس انتظام لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ بر مفارق
جمهور انام مبین درخشیده و شکریکه حق آلای بی حصر و احصای ویرا که در هر لمحه بر نقطه انسانی از مرکز دائره لطف رحمانی استفاضت
ریزان میماند ادا نماید از هیچ مخلوقی بر نمی آید چه این شکر خود نعمتی است که بخشش هیچ نعمتی نمی نشیند و مناسبت مقابلت
وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم
نهاده الی ابد الآباد تکاپوی بی قیاس کنند و باز خطرهٔ موازنه شکر نعما در خیالش بگذرد بجز عرق شرمندگی رونق
جبین قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا
را بحکم بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس ازین مشت خاک شمه از حمد و شکرش نمی آید مگر آنچه او تعالی بلطف
عمیم خود بآن امر بفرماید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوه خود بیزاری گشته اتباعاً لامره تعالی
الحمد لله رب العالمین گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون نکشد و به نکته وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود
آن پاک بیچون و بیچگون به تعلیم حمد و شکر خود این ناچیز محض را نواخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام

بمذاق کام جان بخشد و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله و سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم را همدم و همنفس و مونس نفس خود ورزد و درود نامحدود بر عالم عرصهٔ جود و صاحب مقام
محمود مطلع جریدهٔ اصفیا مقطع قصیدهٔ انبیا رونق افزای چمن اصطفا گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و
تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرامین تکلیف و تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلمیع یعنی احمد
مجتبی محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و علی
وراثه و نوابه الی یوم الدین و علینا معهم و فیهم برحمتک یا ارحم الراحمین
اما بعد میگوید عاجز ذلیل الراجی لرحمة الله الجلیل بندهٔ ضعیف محمد اسمعیل که نعم الهی درباره این ضعیف نامتناهی
و از اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دایرهٔ ولایت دلیل
سبیل فلاح و رشاد رهنمای طریق استقامت و سداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی سلالهٔ خاندان صلب طاهر
سید الاولیا یعنی علی مرتضی نقاوهٔ دودمان سبط اکبر سید الاصفیا یعنی حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای
ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد متع الله المسلمین
بطول بقائه و نفعنا و سائر الطالبین باقواله و افعاله و احواله است این هیچمدان
آنکه از حضور آن مجلس ملایک انس باستماع کلمات هدایت آیات فائز گردیده پس محض نصیحت عامهٔ مسلمین و خیرخواهی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه و فائدهٔ سعادتیه غائبین همراه حاضرین اشتراکی بهم رسد طریق
آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفس تحریر نیافته اگرچه از عیان تا بیان و از حضور تا غیبت
تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که الشاهد یری ما لا یراه الغائب بر آن شاهد عدل است لیکن بحکم
ما لا یدرک کله لا یترک کله کمر همت در اتمام این امر چست بسته و نیت خالص آنرا تدارک
نموده سعی بیش از بیش بجا آورده در اثنای تحریر این کتاب مستطاب اوراقی چند که جناب افادت مآب قدوهٔ فضلای
زمان زبدهٔ علمای دوران مولانا عبدالحی ادام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب بار یافتگان حضور آن
والا قباب منسلک بود چند پاره از مضامین هدایت آگین که از زبان فیض ترجمان حضرت ایشان شنیده در آن

اوراق تحریر کرده بودند فائز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را
بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن و اولی در تالیف این کتاب چنان می‌نمود که بطوریکه در تحریر
اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شده
در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن ازبسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب
علیه افضل الصلوات و التسلیمات در بدو فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه
دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات
و ایراد تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بعلوم رسمیه معتاد اند
از محض ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار می‌نمود لهذا در بعضی مقامات گونه
از تقدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح
قطب المحققین فخر العرفاء المکملین علیهم باشد الشیخ ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان
مستمعین بعمل آورده شد معهذا این ضعیف هر پاره را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض
نموده تا غث از سمین و مقصود از غیر مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب اختلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته
باشد باصلاح حضرت ایشان منجبر گردد و این کتاب بصراط المستقیم ملقب نموده بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه
مرتب ساخت و ابواب بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانیده و سیاد دیگر بلفظ تمهید مقاصد را
بلفظ افاده مسمی ساخت وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ مقدمه و آن مشتمل بر سه افاده است افاده اولی باید دانست
که ثمره شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه مَنْ كَانَ اللهُ وَرَسُولُهُ
أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است ازان وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تلویحی است بآن این
مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه متفق علیه طوائف انام مگر اینجا نکته ایست پس باریک که اکثر اهل زمان
ازان در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور
بحب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی از کمالات انبیاء کرام و مقامات اولیاء عظام
اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیاء و اولیاء باحوال

اهل عشق و مواجید تشویشات بحاصل بکار میبرند حال آنکه سیر این بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت
پذیر نیست تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلقے و شورشی ست که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید و در
تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است موقع اول این قلب است
که محل جمیع کیفیات نفسانیه اوست و ثانیاً سائر قوای باطنه و غایتش اضمحلال و ازخود رفتگی طالب است در وجدان
مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند و کیفیتیکه مسمی بعشق ست
زائل میگردد و مراد از حب عقلی انبعاث داعیه طلب چیزی ست که طالب بر فواید و منافع او و احتیاج خود بسوی او
مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق طلب را بروی سهل گردانیده و باین سبب کمر همت در طلب
او بسته و هر حیله که در کیسه فکر خود میداشت بر طلب و باخته و از سر و سامان خود درگذشته اختیاراً لا اضطراراً و موقع
اول این عقل ست که خزانه معلومات است و ثانیاً در سائر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب
از اصل شجر در برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار و انظار ست که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عزائم و همتها ست
که در طلب او می انگیزد و در جوارح چه مشقت ها و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می بندد و
چنانکه نتیجه حب اول فناء علم ست یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی که بنفس خود همچنین ثمره حب ثانی فناء
همت ست یعنی هرچه میگوید از محبوب میگوید و هرچه می شنود از ان می شنود و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل
محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یُعبأ بها است و هر حبی و بغضی و استحسانی و کراهتی که بملائم و
منافر محبوب و طریق او نباشد مثل آن و از قبیل عوارض لا یُلتَفَتُ اِلَیہَا است بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید
طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که امتلاء تمام باطن محب
شرط تحقق آن نمی تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با بغض عقلی مجتمع میشود و لاسِیَّمَا عِندَ التَّعَارُضِ بَینَ
الحُبَّینِ مثلاً نوجوانی متدین بار بوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد
او محبوب بحب عقلی اند تعرض ازین امر می نمایند هر آئینه آن سعادتمند آن معشوق را بلکه عشق او را مکروه و
مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه مقر اصلی او عقل است
و از انجا جنود او بقوای طبعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض او را هیچگونه دران راه نیست و چنانکه حب

اول بعد وجدان محبوب زائل میگردد وهیجان آن منطفی میشود وهیجان حب ثانی بوصال محبوب رو بازدیاد می نهد
از یک هزار میشود و دو معنی میگیرد که هرگز آن وسعت وقوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود ومشروط به هجر
وَإِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوطُ وثانی بر علم فوائد ومنافع محبوب وبر دانستن کمالات او واحتیاج بسوی او واین
معنی در وصال واضح تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد واجمال بتفصیل منشرح میشود مثلا عطشان را از روی
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده وسوزش در سینه وخشکی بر لب بنسبت آب عشق بهم رسیده یعنی از
جذب طبیعت او میلانی بسوی آب وقلقی وکربی بنایافت او سر بر میزند اگرچه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن عطش است
واگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد وچون در عین شدت عطش آب زلالی
می رسد واز آن سیراب میشود وآن سیرابی در هر بن موی او سرایت میکند دران زمان یک حالتی وارد میشود
که تعبیر از آن بجز نسیان ماسوای آب نتوان کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بسکر او را بهم میرسد وبسبب آن
ساعتی از خود رفتگی بدست می آید وآن حالت عطشیه بالکل زائل میگردد واهل زراعت ودهقانان را بنسبت
آب حب عقلی است چه میلان آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعا میدانند که مزارع ومراعی وریاض
آنها که سرمایه معاش واساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد وبالجمله شدت احتیاج خود را بسوی
آب وکثرت منفعت او را در حبوب وثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده وهمگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات وادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود وچه
حیل وتدبیرات است که در ترکیب دولابات وسوانی ودوالی از ایشان صورت می بندد وچه مشقتها است که در
حفر آبار وکری انهار وکشیدن غرب ودرست کردن حیاض شب وروز بر ایشان وبر بهایم ایشان میگذرد
وایشان آنهمه را کمال وافتخار خود دانسته بتمامی همت خود مستغرق ودر امثال این امور سرگرمی وچالاکی در تحصیل
آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت وسستی عزیمت را در آن دخلی نیست اگر احیانا کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت
شود هر آئینه او را مطعون وملام خواهند کرد وبسفاهت ودون همتی او را منسوب خواهند نمود وهر قدریکه آب بدست
ایشان می آید بر فوائد ومنافع او بعین الیقین مطلع میشوند تمام جهد وسعی خود را ومشاقیکه در طلبش تحمل کرده
بودند بجا می انگارند وبآن فرحان وشاکر میشوند ودر تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون این مقدمه ذهن نشین شد

پس باید دانست که حق جل وعلا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده
بمحض عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از ان به نسبت خود هدایت میکند و ایشان را باین سرمایه سعادت
دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفخر و مباهی میگرداند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ
و هر یکی را ازین نوعین سوابق و مؤیدات و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص میدارد و ازبسکه طالب
راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این امور اربعه را بوجوه تمایز فیما بین
النوعین ملقب ساخته شد **افاده ۲** ازبسکه حب ایمانی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت
مبتدای این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت هست براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده
شد و ازبسکه حب عشقی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود حضرت
حق که آن معرفت خلاصه ولایت است میشود بنا بر علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت
است براه ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی اهل طریقت و پیشوایان
حقیقت اگرچه بکمالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را امتیاز
از طریق تحصیل راه ولایت نفرموده و در مباحث او مستقلا لب نکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ
نموده لهذا چنان مناسب نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الحبین عقد کرده شود
و ازبسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق هست این باب را مقدم بر سائر ابواب
کرده شود و ازبسکه تخلیه نفس از رذائل و تحلیه آن بفضائل و بجا آوردن عبادات شرعیه بر طریقیه مقصود
شارع هست اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت هست پس لابد یک باب ازین کتاب که مشتمل بر
تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و مؤخر از بیان
وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سر رشته کار خود بدست آید و سالکین راه ولایت را
ثمرات سعی خود روی نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت اذکار و مراقبات و ریاضات و
مجاهدات سعی بیش از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه **مصرع** هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد * اشغال مناسب
هر وقت و ریاضات ملائمه هر قرن جدا جدا میباشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال

کوششها کرده اند بنابر علیه مصلحت یدوقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیده
که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده
شود که این طرق ثلثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق هست و از بسکه حصول
نسبت ولایت سلوک راه نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت بنسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل
تواند کرد لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل طریق سلوک راه نبوت است گردید و بالله
التوفیق و بیده ازمة التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت
و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است
هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده است **افاده ۱** باید دانست که سبب عادی
برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر یکه سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر
و فکریست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده
خواهد شد **افاده ۲** اما سبب حصول عشق پس تصویرش اینست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر است
با اجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع حیاز عنصریه است جذب
میکند تا او را فانی در خود گرداند و همرنگ خود در آثار و احکام بسازد ولیکن چون غبار یکه مجتمع در جو توده شده
عائق از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که در میان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد و باهم
سبب صورتها که رعدیه و شعل ناریه برقیه حادث میشوند تا اینکه اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوائق
تحویل باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه دخانیه
کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین بلفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون ست
در انتشار الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر بالطریق المعهودة فیما بین الصوفیة للذکر
الجهر الموضوعة لدفع الوساوس و جمیع الخواطر و ترفیق الارواح از نور و سکینه و التذاذ بالامال میسازد و همچنین
خیال و وهم او را بالطریق المشهورة فیما بینهم للذکر الخفی الموضوعة لوجدان الحلاوة بهذا
اللفظ و لحصول الالتذاذ بالخلوة و السکوت و النفرة عن المخالطة مع الناس و المکالمة معهم

اضمحلالی وخمولی می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ اسمی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را
ازان انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد وآن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که الطف و اعلای تجلیات
و اقرب آنها است بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است در ذهن
او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم التموج بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت وراکه او مثل چشم
مقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بر نزند اگر احیانا خطره ماسوا
در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این مسمی بفکر است نزد یک قوم بالجمله چون
طالب بادراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان او میگردد الطف
اجزای سالک را که روح الهی او ست و گرد خود ساخته و با او امتزاجی بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح
الهی که از عالم پاک است وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ در شان او است و بسبب محبوسیته باین مشتی خاک اصل
خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده عکس کمالات
حق در خود دیده که ان الله خلق ادم علی صورته اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را یاد نموده
اقتضای وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از
استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیق اعلی مینماید اما چون غبار
بشریت مانع لحوق او به حظیره تقدس میگردد ناچار زاحمی در ما بین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساطی و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش و تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه وار
و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر او را برهم میزند و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت
و حدت این شورش نفسانی دسیادین و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ
و اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را بحب
نفسانی مسمی کرده شد و این کیفیت آناً فاناً متزاید میشود تا که حجاب بشریه ذکره منخرق شود و غبار نفسانیه پاش
پاش گردد و ثمره این حب مترتب شود هدایت ثانیه در بیان مویدات حب عشقی و آن متکلم سلافاده است

افاده ۱ از عمده مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین
امور رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع تر **افاده ۲**
از جمله مویدات آن استماع الحان خوش و اصوات دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است **افاده ۳**
از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام و مداومت
بر اغذیه کثیفه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب عشقی و آن
مشتمل بر پنج افاده است **افاده ۱** از جملهٔ آثار آن اینست که این حب بالذات اقتضاے انخراق حجاب بشری و وصول
روح الهی باصل خود میکند و بس نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای
کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوب خود باشد خواه
غیر آن نه دانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متادب باداب عرفیه و طالب
رضای مولی و ملتزم متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم نمیباشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات
مقتضی این امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذو الجلال میخواهد و بس بهر طریقیکه
بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول مقصود خود در
استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل هرزه و تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال آنها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد
البته از صمیم قلب و میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال را از راه تدین و تشرع از ظهور
آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند ایا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و
قرب و وصال او مطلوب میباشد اگرچه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این
معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت میکنند و از قرب و جوار بلکه
از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتی که نوبت بسب و شتم و لگد کوب میرسد و آن عشاق هیچگونه از دید و وادید و
از آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و
تحمل غضب آنها نمودن و جان در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو همت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و نثریه آنها
دلالت صراحة برین میدارد و ایا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف گله کسی

برزدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود و در مقام حب عقلی بکدام پایه می افکند معهذا ارباب عشق مجازی
در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود را بامثال این مضامین رنگین و مزین میسازند
بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب عشقی و حب
عقلی هست **افاده ۲** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل
متشتته و هجوم علائق متکثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی و امامت
جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال آن و لهذا از تزوج که
اصل همه علائق هست نهایت نفرت و وحشت میگیرد **افاده ۳** از جمله آن شدت تعلق قلب هست بمرشد خود
استقلالاً یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض حضرت حق و واسطه هدایت او است بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق
همان میگردد چنانکه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آئینه مرا باو التفات
درکار نیست **افاده ۴** از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم از جمله نظم
و ترتیب امور متشتته است و از بسکه کار او ببساطت در بساطت است اشتغال بامثال این امور کاره بار او را
پریشان میسازد **افاده ۵** از جمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاهر شرع و باطن آن واقع است
تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است بحضرت حق جل و علا و این تعلق را
انحائیست مختلفه که هر یک را از آن انحاء نسبتی مینامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهریست
(جمع نحو ۱۲)
آن امتثال اوامر و اجتناب از مناهی است و درمیان این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک
که قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح و تفصیل آن موفق شده اند پس
هر کسیکه بوجدان خود متفطن آن علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد و احوال او ممتزج بافعال
میشود و الا آن شخص قشری محض و متقشف محض میگردد اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد و الا
شعبه از الحاد در عقاید او راه مییابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط داند و از بسکه
تفطن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان جولانی نیست
الا بتقلید ارباب حب عقلی و ازین آثار مذکوره آثار دیگر که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن براهل فطانت

چندان عیرتیست الْعَاقِلُ تَكْفِيهِ الْاِشَارَةُ **ہدایت رابعہ** در بیان ثمرات حب عشقی و آن مشتملبر سہ افادہ است
افادہ ۱ چون بسبب حدت و شدت کیفیت عشقیہ قوت جذبہ تجلی علمی و کمال انجذاب روح الہی غبار
شہادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانیہ و ظلمانیہ منخرق میشود لا بد بنا بر انجاز وعدہ کہ منطوق کلام لازم
الوثوق وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا است و مدلول کلمہ فَاذْكُرُوْنِيْٓ اَذْكُرْكُمْ است مشاہدہ
جمال لایزال حضرت ذو الجلال ست میدہد و معنی قرب و معیت کہ مضمون اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيْ بِيْ
وَاَنَا مَعَهٗ اِذَا ذَكَرَنِيْ وَاحْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ کہ معبر بوصال است ہویدا میگردد و در جلدوی بے
تابی و قلق و اضطرابی کہ در وقت حرمان و ہجران تحمل کردہ بود حال سرور و ابتہاج و خلعت مکالمہ و مسامرہ بدست
می آید یا بحملہ سراسیگی یا لفت مبدل میگردد و وحشت بانست **افادہ ۲** باز چون قائد توفیق دست این مدہوش
ابتہاج مشاہدہ را گرفتہ ببالا میکشد مقام فنا و بقا از پردہ اختفا و بظہور می آرد بیان اجمالش آنکہ چنانکہ آہن
پارہ را در آتش می اندازند و بانہار آتش او را از ہر جانب محیط میشود بلکہ اجزای لطیفہ ناریہ در نفس جوہر آن
آہن پارہ مداخلت مینماید و شکل و لون او را ہمرنگ خود میسازد و حرارت و احراق کہ از خواص نار است با او میبخشد
ہر آئینہ انقطعہ حدیدیہ معدود از جملہ قبسات ناریہ خواہد شد نباین معنی کہ آن حدید از حقیقت خود متبدل شدہ
بنار صرف متحول گردیدہ کہ این امریست بدیہی البطلان بلکہ این آہن پارہ در حقیقت خود آہن ست لیکن بسبب
ہجوم جنود شعل ناریہ حدیدیتش مع آثار و احکام خود در و بغرا آوردہ در زاویہ اختفا خمول درزیدہ پس ہر چہ بر نار
از آثار و احکام مترتب میشد ہمان آثار و احکام تماہبابی کم و کاست بر آہن پارہ ہم میتواند شد فی بلکہ آن
آثار و احکام حالا ہم مترتب بر ناری است کہ آن آہن پارہ احاطہ کردہ اما چون آن نار این آہن پارہ را
مرکب خود ساختہ عرش سلطنت خود قرار دادہ این آثار و احکام را بآن آہن پارہ نسبت می توان کرد چنانچہ
وَمَا فَعَلْتُهٗ عَنْ اَمْرِيْ تصریحی ست ازان فَاَرَادَ رَبُّكَ تلویحی ست بآن القصہ اگر آن آہن پارہ را
درینحال مجال مقال بودی ہر آئینہ بصد زبان آوازہ عینیہ خود با نار و غلغلہ اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختے
البتہ البتہ ساعتی از خود رفتہ و از حقیقت خود غافل گشتہ باین کلمہ متکلم شدی کہ من اخگری انا آتش سوزانم و منم
آنکہ کار و بار طباخان و حدادان و صواغان بلکہ جمیع ارباب صنائع منوط بمنست ہمچنین چون امواج جذب و کشش

رحمانی نفس کاملا اینطالب را در قعر لجه بحار احدیت فرو میکشد زمزمه أَنَا الْحَقُّ وَلَيْسَ فِي جُبَّتِي سِوَى اللهِ ازان سر بر میزند
که کلام هدایت التیام كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ
بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا در روایتی وَلِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ حکایتی ست ازان و اذا قال الله
عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَيَقْضِي اللهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ کنایتی ست ازان این مقام بسیار
بس باریک و مسئله ایست بس نازک باید که در آن نیک تامل کنی و تفصیل و را بمقامی دیگر تفویض نمایی
شعر وَرَاءَ ذَالِكَ فَلَا أَقُولُ لِأَنَّهُ سِرٌّ لِسَانُ النُّطْقِ عَنْهُ أَخْرَسُ و زنهار برین معامله تعجب نمایی
و بانکار پیش نیایی زیراکه چون از نار وادی مقدس ندای إِنِّي أَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ سر بر زد اگر از نفس کامله
که اشرف موجودات و نمونه حضرت ذات است آواز انا الحق بر آید محل تعجب نیست و از جمله لوازم انیمقام صدور
خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات و دفع بلیات است که لَئِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ وَلَئِنِ
اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ مصرح است باینمعنی و از جمله لوازم آن ظهور نکبت و وبال بر عدو بدسگال این صاحب جلال است که
مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ مفید همین مضمون است **افاده ۳** باز اگر لطیفه دیگر از غیب جذبی
جدید از پرده لاریب باو میرسد ادراک وسعتی بس عظیم و پهنایی بس فخیم پیدا میکند که بسبب آن اضمحلال جمیع
حقائق کونیه و موجودات امکانیه در جنب ذاتیه چون هویدا میگردد و نسبتی که با این نفس اینطالب و حضرت حق
ظاهر شده بود همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و بالجمله
انبساط قیومیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقائق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و مضمون
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَلَوْ دُلِّيتُمْ بِحَبْلٍ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى لَهَبَطَ عَلَى اللهِ
دم میزند سبحان الله زهی تاثیر حب عشقی و خهی جذب تجلی علی که بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس پاک چه رسا لاک دیده
این تراب مهین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه مقعد صدق و مقام کریم یافته **شعر** جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خر موسی صاعقا و از لوازم انیمقام است دم از وحدت
زدن و لب بمعارف الهیه گشودن و ترنم بمضامین این ابیات نمودن **شعر** الخ فی میگو بید اندر بر دم
فاش گر گویم جهان بر هم زنم جمله معشوق است عاشق پرده زنده معشوق است و عاشق مرده

این ہست آنچہ از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود فاما شرح وبسط این احکام خصوصاً تفاصیل مقام فنا وبقا پس از کتب قوم طلب باید کرد وقدوہ اولیا وزبدہ ارباب صفا اعنی شیخ ولی اللہ ازین کمال بقرب النوافل تعبیر میفرمایند

فصل ثانی

در بیان وجوہ تمایز طریق نبوت وآن مشتمل بر چہار ہدایت است

ہدایت اولی

در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی وآن مشتمل بر سہ تمہید ودو افادہ است

تمہید اول

باید دانست کہ انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور است واستحسان آن امور واستہجان اضداد آنہا در جذر جبلت او ودیعت نہادہ اند وہر فردی ازین نوع کہ لوح جبلت او از نقوش باطلہ تقلید ارباب جہل وعناد کہ فطرت خود را فاسد کردہ واحکام جبلت خود را از دست دادہ اند صافی باشد البتہ این امور را از مفاخر ومناقب خود بلکہ جمیع ابنای نوع خود می شمرد واضداد آنہا را از نقائص ومعائب خود وامثال خود میداند وہر کرا از ابنای نوع خود عاطل ازین امور وخالی از طلب آنہا می بیند البتہ او را از زمرہ اغبیا وسفہا میداند از عمدہ آن امور حب منعم وتعظیم اوست وترجیح جانب او بر ما سوای او وشکر نعمای او وتحمل مشاق وترک لوفا محصر ف مرغوبات در ابتغای رضای او وخود را در زمرہ بندگان او شمردن ونفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن وزبان را بمدح او کشادن وجوارح را در خدمت او بکار آوردن وگردن در زیر بار منت او فرو کردن ونسبت او را بر خود قولاً وفعلاً اظہار نمودن ومرغوبات خود را در انقیاد او باختن ودل را بر عزیمت امتثال اوامر ورضا جوئی او محکم داشتن واز خضوع ونیاز او عار نکردن گو کہ ممارست امور خسیسہ یا شاقہ پیش آید واستقامت ومداومت بر امور مذکورہ کہ خلاصہ آن حق شناسی منعم است نمودن وبالجملہ خلاصہ این کلمات آنکہ انسان جید الفطرۃ را با منعم خود علاقہ بہم میرسد کہ ہرگز از عہدہ آن مدۃ العمر بہیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد وہیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت وجزای تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست واگر نیک تامل کنی ہیچ فردی را از افراد انسان کہ در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نخواہی یافت وتمادح بحب منعم وتباہی وتفاخر بآن واجتناب از کفران منعم ونفرت از آن وتسابب وتشاتم بآن فی مابین افراد این نوع جاریست مثلاً اگر کسی را ببر والدین وخیر خواہی موالی ونمک حلالی آقا وتعظیم استاد وانقیاد سلاطین یاد کنی البتہ آن شخص این قول را از جملہ مدائح خود خواہد شمرد واو را باین مدح سروری وابتہاجی

حاصل خواهد شد بلکه جهد و سعی در نفع رسانیدن در دل و نسبت این قائل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قائل بهم رساند و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از ان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتا که مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسیکه ممارست این امور کرده و مجالست با حقوق شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان امر فرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید حب و مروج شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه بشکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و بافراط و غلو می نهد باعث تعظیم اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی و افعالی که بازای نعم او بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضا جوئی او باخته تا دانی که این از قبیل عجب باقوال و افعال خود و احتیاط صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را دو جهت است یک جهت از کمالات ما بسات محب است و از جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از ان جمله حب جواد است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه لا لغرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر کرا این صفت موصوف میداند بالطبع او را دوست میدارد و مثلا اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را از سلاطین ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت و کیاست باشد البته از صمیم قلب خود دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش از دیاد عز و جاه آن کرما استقراری میگیرد خواه بایشان انعامی از ان عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ یکی از ین عظما را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا متصدی افاضه امور نافعه میشود و سعی در فیض رسانی بجا می آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم

وثنا و مدح در اقران خود بامثال این امور باعث این افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند
الافاضه و الانعام مستور میدارند و بی غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر تشبهی بجواد مطلق پیدا میکنند
بنابراین مستوجب حب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقةً در ذات فیاضه
او منحصر است وبس ایا نمی بینی که اگر احیاناً از کسی از ایشان عند الافاضه والانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود در همه ارباب فطانت او را از زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود می نمایند و از ان
جمله تعظیم صمدیت است و مراد از صمدیت شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید و این
صمدیه امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه
مرتبه ایست از صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق از ان
و استغنا از معین و وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از
جواسیس و هرکاره ها و خفیه نویسان و وقائع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق از ان و استغنا
از علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق از ان و دیگر مراتب فوقانیه
را برین قیاس باید کرد وهمچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال
مشکلات و استدفاع بلیات مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست فوق از ان و در
حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق از ان و در نفس وجود و بقای او یعنی در
خروج از کتم عدم و ظهور بر منصه وجود مرتبه ایست فوق از ان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید
کرد و بازای هر مرتبه از صمدیه مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که
صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل وست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله
صمدیه و تعظیم را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یک پله بعلو و رفعت بهم میرساند همون قدر پله
دیگر بانحطاط و پستی روی نهد ایا نمی بینی که هیچ یکی از متدینان بملتی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را
که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و احتیاج
خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین صمدیت را استحقاق آنها مر عبادت را استدلال

می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جابجا اثبات
احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت
از علمای تفسیر پوشیده نیست و از انجمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بداهت بمرتبه رسیده
که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل علم و ذکاوت و قوت و قدرت و حسن
صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و تفخیم
او بجای آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش
میدارد در مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکی از این امور مذکوره در
احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهمه لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب
ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فوق از ان متصور نیست البته خواهد شد **تمهید ثانی** چون منعم حقیقی و جواد
مطلق نجات افراد انسانیه از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق
جل و علا ممزوج بغایت تعظیم او ندانسته آنچه در جذر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت
نهاده بود همان را طریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دوجهانی قرار داده بزبان هدایت نشان اشرف
و اکمل افراد انسان ندای احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و آوازه قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی از کوه فطرت در دادند و کلام سراسر لطف التیام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود داد و مملو از شرح
وسائط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال و نافی سمات نقص و زوال بود در باطن او ریخته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر
به صمدیت او بیند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و مبنی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که منظر تفرد او بالوهیت
که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس حمائد و کمالات است بواسطه آن اکمل الافراد تعلیم نموده
و آیاتیکه منبث در افاق و مضمر در انفس است و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصا در نوع انسان که در ایجاد
او از تغیراتی و تحولاتی مثل نطفة و علقة و مضغة که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش و
اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تنمیه اولا در بطون امهات و ثانیا در صغر سن و ثالثا در کبر سن
و رابعا در شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او از

ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن محض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب و العجم ایضاح کرد
تا آن اموریکه در خیمه فطرت مستور بود بر منصه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت بیش نیست که
منطوق فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ
ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا است نصیبه ایشان بود

تمهید ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن به بعض وجوه
آن از متممات احوال و مکملات آن نیز توان شمرد چه افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و
چنانکه قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و
شتم و ضرب و جلد اگرچه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه مکملات و متممات
آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحتی طاری شود و از ظهور آثار آن از سب و شتم یا نغمه و سرود سرای
و از ضرب و جلد یا از آرایش اسباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و
اقوال فرحیه یا غضبیه مانع آید هرآئینه آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده در ساعتی
لهب آتش غضب منطفی شده و انبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را باقوال
لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنهارا قوتی و تزایدی بهم رسد و وسعتی و احاطه دست دهد هم چنین حب منعم
جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد باشد اگرچه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن
اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا دوبالا میسازد و آب و تابی می بخشند که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و
بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید و شهسوار هالک الفرس خواهد شد چون این مقدمه ممهد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم **افاده ۱** - باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال ورا از اهل سعادت
نوشته اند و عنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که منعم حقیقی او و نعمای جسمانیه و نفسانیه
در اقصای مراتب صمدیت و اعلای مناصب جود واقع است و باکمل اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات
نقص منزه و از صفات زوال مبرا و این شخص مر اقوای مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بنسبت هر چیز بسوی
او محتاج حتی که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی باوجود

کمال صمدیت و استغنائی او و در هر ساعت باران صفت ریزان و به بصر بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در
آفاق و انفس است عجائبی را که مبسوط از سمک تا سماک و از ثری تا ثریاست بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان
و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکورة الصدر که در فطرت
او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را پر می سازند و جبی تعظیمی نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب
او می خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بدل امید که
بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی ممزوج بافعال خضوعیه و حرکات تعظیمیه
بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند - لاسیما تهلیل که دلالت بر تفرد او باعلای مراتب صمدیت
و اقوای مقام ربوبیت میدارد بظهور میرسد خصوصاً کلام پاک و که شارح و مفسر امور اربعه فطریه بر وجهی است که
فوق آن متصور نیست باوجودیکه آن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مومن
پاک به کمال تعظیم و تدبر معانی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذت این اذکار خصوصاً عظمت این
کلام پاک قلب و عقل او را مالامال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین آن دل او را صید میکند و هوش
و عقل او را سر بسر مستنیر و روشن میگرداند و خیالات منتشره و وساوس پراگنده و امانی باطله و عزائم عصیان و حب
تعظیم ما سوی الله را پاش پاش کرده متلاشی میگرداند و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک می سازد و این ست
ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب میکنیم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانیه
درباره احوال نفسانیه تائیدی عظیم بهم میرسد و آب و تابی فخیم وسعت میدهد پس بناءً علیه این ذکر مذکور باعث
ازدیاد امور اربعه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش حسب
تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون تهلیل که تفرد حضرت حق است
بالوهیت و ربوبیت و فضائل ذاتیه و فواضل متعدیه و اقصای مراتب استغنا و اوسع جود و نعما و سقوط وسائط
تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنها و عدم اعتنا بحال آنهاست در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتی که
هر کائنی که در عالم کون به ظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلاواسطه منوط داند و هر انعامیکه باو و یا بامثال
او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا حجاب شمرده و هر کمالیکه در ذره از ذرات موجودات یافته همه را

جلوس جمال لایزال وی شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویدا است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساحۂ قناعۂ در بحر عجائب قدرت او غوطه میزند و حباب ساغر باد حیرت بدست می آرد انا فانا در کتاب انعامات او مطالعه می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد این است فکر این قوم و این را بمراقبۂ صمدیت مسمی می کنیم **افاده - ۳** چون این فکر بکمال خود میرسد الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر برمیزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می بیند و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند همین می بیند - و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای انفعال و خجالت از همین قلب خود می چکاند و خود را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از جمله نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرساند **بیت** نازم بچشم خود که جمال تو دیده است افتم بپای خود که بکویت رسیده است ❊ هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را ❊ کو دامنت گرفته بسویم کشیده است و هرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم مثل بید از نسیم سحری می لرزد و از هر بن موی او ندای عجز و احتیاج و آوازۂ استغنا و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت شدیده را که ممزوج بتعظیم مفرط و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این حب در صعید طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم و از بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو تمهید و سه افاده است **تمهید ۱** - باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی و اساس مویدات این سعادت جاودانی اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ازل الازال نصیبه این ذره ناچیز گردیده و او را از زمرۂ مقبولان معدود کرده - پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از

حضیض خاک تا ذروهٔ سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی نفظی جدید و تهذیبی مناسب آن بظهور می رسد اما چون آن اجتباء در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد و بنسبت مصادفت بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود و آثار او تدریجاً بمنصهٔ ظهور می رسد بنا بران این امور را از زمرهٔ مؤیدات و اسباب می توان شمرد اگرچه مؤید حقیقی و سبب اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت در نهاد جبلت او ودیعت نهاده اند چه از اضعاف مضاعف این امور مؤیده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم الطاف بر امثال این موصفات۔ **تمهید ۲** باید دانست که اگرچه مؤیدات این سرمایهٔ سعادت را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عدد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا یُتْرَكُ كُلُّهٗ بسوی بعضی از ان اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند

افاده ۱ - از عمدهٔ مؤیدات حب ایمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال وفور رغبت بر موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضاجوئی حضرت حق جل شانه بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او لاسیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن۔ ندانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه سنت بابهم رسانیدن و سواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم قلب بنسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع و عائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی منعم خود برباد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال اوامر او باختن در نظر همت عالیهٔ خود بچیزی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود بر رضاجوئی او موازنه میکند هم سنگ ذره نمی یابد بلکه در نظر بصیرت او مثل مور و کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بران چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آواز رجز نقیبان و نعرهٔ مبارزهٔ اقران او را مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر ژیان بسبب کمال شجاعت و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعاً میداند که هر که روی همت خود آرم و نیروی عزیمت

برگمارم فی الحال مثل مورچه بدحال پامال توانم کرد اگرچه رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امریست از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل بیل حقیقت آن سرهنگی می نماید و جز وجدان راه دران بار نیست و غیر قلب سلیم را آنجا کاری نی ع حلاوت این می نشناسی بخدا تا نچشی

افاده ۲ از جمله مؤیدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در طلب نفس انکساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در اموریکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع اند شد بحسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل و الشرب باشد و مثل مگس بر نان و حلوا می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء لرضاء الله جائیکه نه طمع حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گزاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و امثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نساء است و او را معشوقه ذات الجمال و الحسب و المال بحسن اتفاق و یاوری نصیب مستورة عن اعین الرقیب بدست آمده و آن وقت سرور و ساعت ابتهاج را که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق و عدم مانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء لرضاء الله و خوفاً من سخطه نموده و بسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و امثال این امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین تواضع مفالیس فقراء و مساکین اذلاء در حق اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در مهلکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال دران منتظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار و نبرد را ندیده و گرم و سرد زمانه را نچشیده اند و همچنین سکوت در مناظره و ترک منازعت در حق و اقرار بخطا و ناهمی خود در حق علمائیکه بذکاء و تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل

زمان و ترک سعی و اظهار خوارق عظیم و کشف وقائع آتیه و استجابت ادعیه در حق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف و کشف
وقائع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسه آب است که در وقت سیرابی خصوصا
در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه او را بجز مهره کسی نمی ستاند ناگاه وقتی میرسد که در میدان لق و دق بی آب
و کاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسه
از آب زلال بدست آورده و بهمگی همت خود بآن متوجه شده و نجات خود را در ان منحصر دانسته در دست خود پیاله
پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد
درین اثنای شخصی دیگر که بهمین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود برآورده و لختی از
جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر
فقیری که در خانقاهی فرو کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا
می آرد بس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمه حق جان بازی ها و آبروریزی پیش می آید لیکن در ان احیای سنتی یا
اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهله میسره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب
همم عالیه بآن اعتنا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتدبه در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد که همین امور از افضل
عبادات و اشق ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیری بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست

افاده ۳
از جمله مویدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت اخمال بدعت یا اشاعت
طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغاثت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی
از غارمین و اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطراب یا ازاله عسرتی از گرفتار پیچ و تاب و همچنین سعی
که از ان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود گو که این سعی چندان بر نفس شاق نیامده
باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد

فائده بر متفطن ماهر فن حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول و آثار سلف صالحین ترتب ثمرات
جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود محملش همین باید فهمید یعنی این افعال از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث
و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدور آنها میشود و حب ایمانی بحسب مراتب

خود کمالاً و تفصیلاً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است والله اعلم **هدایت ثالثه** در بیان آثار
حب ایمانی و آن مشتمل بر شش افاده است **افاده ۱** - از عمده آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در
رضا جوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبوله موصله باسترضای او و جد و جهد
در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و در هدایت ایشان بترک بدعت و فساد نه طلب مکالمه و مشاهده و نه
حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقایق اشیا ندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است
ازین مقام یعنی ایشان واصل این مقامات و مترقی برین درجات نمی شوند حاشا و کلا چه ایشان فائزترین
ناس بسعادت مشاهده و مکالمه و چالاک ترین شهسواران میادین فنا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف
و انکشاف حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت
مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه پایه بمحض عنایات و جذبات
وهبیه نصیبه ایشان شود **بیت** فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب * که حیف باشد ازو غیر
این تمنائی * القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری نیست و از هجر و بعدی که
مخل انقیاد و موجب سخط نباشد او را عار نه و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را
در کار نه و از فروع و نتائج همین استغراق همت و فنای عزیمت است انقطاع علائق حبیه و بغضیه از ماسوی الله
بغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن از لوازم خوف و طمع
فی حب الله و حاصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را وثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه
باعتماد عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن عبد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه
حال فارغ البال می ماند و افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در
دل او راه نخواهد یافت و در مهالک او از بهائم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود و
بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن و انجام مثل شیر ژیان و پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی
روح توکل است و سائر امور قوالب آن ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب
بیت گفت پیغمبر باواز بلند * بر توکل زانوی اشتر ببند * **افاده ۲** از جمله آثار حب ایمانی شجاعت هم

بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از آن تفصیلش آنکه چنانکه شخصی برای رضاجوئی منعم خود
تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و تب و تاب و فزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما
چون رضای منعم در تحمل آن مشاق میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل امر مشاق و متقاد است
مشاق را که محض برای رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع نعم خود محظوظ
ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده
و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند شاهانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته
پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی
و ابتهاج و کامرانی پشه به نیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود دردی باو رساند هر آئینه آن بنده منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر خسی و هم سنگ ذره نخواهد یافت
و هرگز رنجشی از آن بدل او نخواهد رسید اگر احیانا حرکتی که مشعر باضطراب و مخبر از پیچ و تاب باشد از آن صادر شود
هر آئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان سبک
مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب ایمانی بسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از
مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او هیچ گونه اخلال و فتور
نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن و
کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا باید دانست و از اینجا دانسته شد که کار صاحب حبل یمانی شکر و
شکر است و گاهی کار او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره و آلای
متوافره سر بر زده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور و ابتهاج
است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات
والا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی از غبار و ذره بی مقدار است و بر ظاهر است که استغنای آن
ذات کثیر البرکات لم یزل و لا یزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا
بقضا چه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالامال

در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض حال او خواهد شد از قبیل
تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعمات
ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم یا گله حدوث فتوری در بعضی از آن صادر از و نخواهد شد بلکه حکایت
شکایت و حرف گله را در ذهن خود موقعی نخواهد یافت **بیت** بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش
که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است * لهذا صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه مضامین عشقیه که اساس اکثر
این کلمات بر گله و شکایات می باشد التذاذی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را تاذی هم می رسد
افاده ۳ از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بریاضات شاقه در مآکل و مشارب و ملابس و امثال آن از
حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از مکملات خود نمیداند و تحمل آن قصداً نمی نماید آری اگر بنا بر غرضی
از اغراض صحیحه که از لوازم کمال او و از آثار حال او ست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته
به کمال جرأت دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مؤیدات دین متین و
مهمات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جا گرفته و علاقه بآن در سویدای قلب
قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا است
که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان
خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار یگانگی بلکه برای اظهار
شدت احتیاج خود که او را مولی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نیست
تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از آن
اجتناب و احتراز نماید البته حجاب نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات
موالی و عبید مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید بلکه
اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی می بخشد که
حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده میداند که همه اسباب عیش و عشرت و امتعه

تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار
احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آن را بر استدعای همان عبد موقوف گردانیده پس در امثال
این احوال استدعا و طلب لذائذ و حظوظ لطفی دارد که خارج از بیان است بالجمله چون نیل حظوظ نفسانیه و لذائذ
جسمانیه اکثر احیان در معاملات حب ایمانی که مطمح نظر شرایع همان است موجب خللی نمی شود بلکه در بعضی اوقات نفعی
عظیم می بخشد و لااقل دروازه شکر که اعظم آثار حب ایمانی است بر روی اهل ایمان میکشود بنا برین کلام ربانی و
آیات قرآنی باباحت این لذائذ و ترک اعتراض بر اهل آن ناطق گردید یا ایها الذین آمنوا کلوا من الطیبت
واعملوا صلحا + یا ایها الرسل کلوا من الطیبت واعملوا صلحا + قل من حرم زینة الله التی
اخرج لعباده والطیبت من الرزق + قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة

افاده ۴ از جمله آثار حب ایمانی وجدان حلاوت مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر حسب
کلام مذکور شد چه حب ایمانی الفتی است مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیه بضرورت طبعیه
بلکه مدح لسانی و تعظیم جسمانی را بجدی تقاضا میکند که بدون صدور آن ها صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد
مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور شد آری اقتضای
باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارت از افعال جوارح است در حق صاحب این حال
دائما مخلوط می ماند و احوال ممتزج با فعال می باشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و افعال آن را باز
قوت و کمال و ترقی درباره احوال می بخشد و بسبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در ادعیه و در اذکار
و میزان الحادی باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **افاده ۵** از جمله
آثار حب ایمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا مدنی و
تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این ها از امور مخالطت مع الناس بر عزلت
و فرار از خلق و سکونت براری و فیافی و شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می دهد چه امور ثانیه اگرچه حصول
مشاهده و مکالمه را تاثیر قوی میدارد اما قسم اول در جلب رضای حق جل و علا مداخلتی زیاده از امور ثانیه است صاحب
این حب هیچ کمال را همسنگ اسباب جلب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افاده ۶** از عمده ترین آثار حب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع او را صلاح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده و من
یطع اللہ والرسول فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین
و در حدیث التقوی ههنا مشیرا الی قلبه اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت امور ضاره
متفاوت است در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است قول او مخالف وجدان و برهان است
و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او
بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه از اذعان که اضعف مراتب او ست حاصل است این را محض اذعان
عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را ممانعت
در ملابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه اقتضای نیل آن امور ضاره و میل بملابستا و در جبلت نفس او کامن
باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومت می نماید و او نمی گذارد که جوارح و اعضا را بآثار خبیث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را باذعان فعالی مسمی باید ساخت و شخصی
دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره روبروی او حاضر می شود و
او را وهمی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضاره
باشد هر آئینه در باطن این شخص لرزان خوفی و انزعاجی پدید می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ
او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و استرخای در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب
باید ساخت پس همین مراتب ثلثه اذعانیه را بر نسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه
شرعیه مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد باعیاد و نهاد مخالطت با اهل بدع و اهوا و شمول در ترویج بدعات آنها
قیاس باید کرد پس مرتبه اولی از اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات نیران متصور نیست
و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده با نفس
بهیمیه است و روح آن همان مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت با نفس و شیطان تواند کرد
و مرتبه ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهت طبعی بنسبت ممنوعات شرعیه است
و روح این همون اذعانست که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است اینست انموذجی از آثار صاحب

این مقام و ہر صاحب وجدان سلیم و ذہن مستقیم کہ بصر بصیرت خود دران امور مذکورہ تامل نماید البتہ استنباط آثار کثیرہ ازین امور یسیرہ تواند کرد۔ **ہدایت رابعہ** دربیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افادہ و دو فائدہ است **افادہ ۱**۔ چون حب ایمانی کہ حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود میرسد و رضاجوئی منعم حقیقی ظاہر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را باثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و توکل و صلاح در صمیم قلب وجا میگیرد و ملاحظ تفرد آن ذات بابرکات بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در ہمہ کائنات بانواع تصرفات کہ از جملہ آن تربیت این ذرہ بی مقدار و مشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلاوالم است در ذہن او مستحکم می نشیند و توحید افعالی کہ خلاصہ ایمان بالقدر است در قلب و استقرار می پذیرد حتی کہ جمیع امتعہ و اقمشہ خود را از مملوکات خود نمی شمارد بلکہ خود را مثل بہیمہ کہ در سبزہ زار مالک خود می چرد معدود کردہ انتفاع از مزخرفات دنیویہ و اسباب زندگانی بر میگیرد و حتی کہ اعضاء و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را ہم از آن خود ندانستہ خود را مثل چوبی یا سنگی کہ ادراکش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور فعال از مالک آن سنگ و چوب بہرہ نیست قرار میدہد و بربوبیت رب الارباب صدر او منشرح می شود کہ رضینا باللہ ربا رمز نیست ازین مقام و بر تحمل مشاق شرعیہ سینہ او وسعتی میگیرد کہ وبالاسلام دینا و ہذا أفمن شرح اللہ صدرہ للاسلام ایمائیست باین کلام و در اتباع سنت لذتے مے یابد کہ و بمحمد نبیا بیانیست از احوال امثال این کرام پس لابد بحکم والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا و انا عند ظن عبدی بی و من یتوکل علی اللہ فھو حسبہ و ان تشکروا یرضہ لکم و ھو یتولی الصالحین و ذلک بان اللہ مولی الذین امنوا آثار محبت حق جل و علا ہویدا میگردد و انوار رضامندی او کہ افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فھو علی نور من ربہ اشارتیست بآن جلوہ گر میشود و او را در کنف ولایت خود گرفتہ در زیر سایہ کفالت تربیت خود آوردہ جارحہ تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد الحاصل او را اتصالی بحظیرۃ القدس و تلقی از منبع تکوینیات و تشریعات چہ در علوم عقلیہ و چہ در عوارض قلبیہ بدست می آید تفصیل این اجمال آنکہ اہل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوۃ ادراک کردہ اند یکی قوۃ دراکہ آلہ دریافت دانش است یعنی بآن قوت اشیای شہادیہ یا غیبیہ را دریافت می توان کرد

و آنرا مسمی به عقل میکنند و دیگر قوة عازمه که حامل سائر کیفیات نفسانیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال آن است و او را بقلب ملقب میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است و نفس شجاعت دیگر که بسا عالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب او و در باب تحصیل اوست که مبارزت ره زنی بلکه مقاومت سارقی از و صورت نه بندد و بسا دلیر بر دل است که در عربده جوئی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم شجاعت و تمیز آن از سائر کیفیات نفسانیه از و متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست یا شیر ژیان مثل اذعان به مضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است و عروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین و ادراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تابی و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه چون این مقدمه ممهد شد و تمایز فیما بین العقل و القلب ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه ایشان را باین مقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد و او را از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت و تکفل مطلق از جانب ادراک بر او هویدا میکنند مثلاً در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه و راز غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها روبروی او حاضر میشود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن امور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن در ذهن او خطور میکنند و امثال این از انکشاف وقائع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسائل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال

جمیله و کریهه در می یابد و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند
این امور مذکوره از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه نشود یا نه مثلا بر اشیای مقدرة الوقوع
که وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جراتی می یابد و داعیه و عزمی از قلب او
سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران می ماند و لمیت
او را در نمی یابد و به نسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع یا اشیائیکه وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده
در خود جبنی و انجامی و استبعادی بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل
مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای غضب از دل او
فواره صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد گو که
بر اموریکه باعث مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال
مستحسنه و مستهجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گو که مندوبیت و ممنوعیت آن افعال را
ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند در دل او رغبتی پیدا می شود و
از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل او تنفری و نفرتی هویدا میگردد گو که امر حلت و حرمت در طعام
حال بالعکس مع نماید و بسا است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمی شود و در سبب حدوث این
هواجس قلبیه متحیر می ماند و این قسم اشخاص را شهدا و حواریین در شرع ملقب میسازند و عادت محدثین و حواریین
در طلب امور محض دعا و توجه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن
چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه جز دعا ازین کبرا صورت نه بندد و بعض
اهل خدمات از اقطاب و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید
آنست که دعائیکه بعد از انکشاف مدعو له یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب
الاجابت است چه آن دعا هم از جمله کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی در ابطال
آن امر مدعو له شده در مقابله این بزرگان قایم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی در تحصیل آن
امر مدعو و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید بالجمله ائمه این طریق و اکابر این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از
جانب ملاء اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد

افاده ۲ و اعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که بعضی از رجال مفطور بران کمال می باشند و حجاب کیانی
پرده خفا از روی آن مقام دلکشا دور میکنند و انوار و آثار آن بصد تابش و رونق بظهور می فرماید تصویرش
آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی سیئی الاستعداد و بعضی
جید الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پردل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان میباشند اگرچه
گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب آلات پیکار و ممارست سواری شکاری
نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد و در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال
میکوشد و کارآزمایان پیکار را با اوضاع و اطوار ایشان را در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و
استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و مجالست و سواری از ته دل
دوست میدارد و هر چیز را که از ملابسات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات
حرب و اهل حرب باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه به حرب در ته دل او جا میگیرد و با اهل آن یگانگی
طبعی میدارد و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال اینها از اهل جبن و ضعف قلب و از
اوضاع آنها در زی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را بکمال
میسر ساند و هر صناعتی که یکسو ازین امر باشد هرچند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد و ذهن او استقراری
نمیگیرد و دل او ازان انجامی می پذیرد و مادامیکه آلات حرب او را بدست نیاید و استاد شفیق او را تعلیم قوانین
حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و متشتت البال زندگی خود را بصد پیچ و تاب
میگذارد و همین که این امور او را میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت
پس این قسم شخص حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و
تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است بس باز تامل باید کرد که

رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که مبداء و قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات و مجالست اساتذه و حضور معارک ممکن نه پس ناچار با ضطرار خود بخود طلب آلات و تفحص اساتذه و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه او بصد آب و تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقه مماثلت و مساوات با او نخواهد پیمود و بعضی دیگر بر صفائی لوح جبلت و طهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشانرا مربی مشفق بدست آید بقدر قوت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انعکاس در وی جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که بنسوان فطرت و مخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اساتذه فن بانواع تربیت تا ابد بیست قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبازرت و لائق محاربت نخواهد شد و از تمام شاهنامه غیر از **بیت**

منیژه منم دخت افراسیاب ⁂ برهنه تنم را ندید آفتاب ⁂ یاد نخواهد گرفت همچنین افراد انسانی نسبت فیض ربانی و نور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است و حقیقتش بر هدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب از عقائد و افعال و اخلاق مضره معاش و معاد و بر اقامت نظام صالح در تدبیر منزل و مدینه میش نیست در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشانرا بایمان حقیقی ملقب میسازیم و چون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشی التفصیلیه منشرح میگردد آن معنی قلبی قوالب ملت میگیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض بر تو نه عنایت الهیه در ازل الازال افروخته شده بود محیط میگردد و نور بسیط او را همرنگ خود میسازد و آبی و تابی بس عجیب و غریب می بخشد پس بسبب تراکم نور جبلی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال و وبالا رونق یافته است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت اختر شناسان ملک و ملکوت را خیره میسازد و از نهاد شهسواران قبائی کمالات و سیاحان بحور احوال و مقامات ندای هُوَ سَیِّدُنَا وَ اَعْتَقَ سَیِّدَنَا سر بر میزند این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین میگویند بر اهل فراکاوت و فطانت و ارباب تحدس کیاست که بلطافت ذهن و صفائی قریحه به مغز اینکلام و خلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه متقلد انبیا میباشد و من وجه محقق و در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است رضا و کراهیت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه و

مثنوی بیت

ذهن و شیرازی

شیطان قبری

مدیران ترکی

ایرانی ۱۴۱۲

صحت و بطلان در عقائد خاصه و محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصیه و صلاح و فساد و نظام و اسباب تحفظ در وقائع
و معاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلاً بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص
مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان معامله
خاصه که فیما بین اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصاً دوم بسبب
اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی و اگر زکی العقل است پس نور جبلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسان عموماً متعین گردیده او را رهنمونی می فرمایند
آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور والاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه
شرعیه او را بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیاء علیهم الصلوة والسلام مثلاً بشهادت قلب خود میداند
که هر فعلیکه چنین چنان باشد و مترتب بر فلان چیز و مثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق
به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه یا دال بر فلان وقائع و از فلان طریق حاصل شده باشد پس
آن عقیده حق است و در تربیت نوع انسان معاشاً یا معاداً دخلی میدارد و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق است
یا به فلان اسما و صفات یا به فلان وقائع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان
معاشاً و معاداً بکار نمی آید و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتائج باشد و در تحصیل آن بفلان
فلان امور حاجت افتد محمود است والا مذموم و هر معاملتی و رسمی و سیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول و موافق نظام اتم است والا واجب الرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت و حکم احکام ملت ورا شاگرد
انبیاهم میتوان گفت و هم استاذ انبیاهم و نیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع
بنفث فی الروع تعبیر می فرمایند و بعضی اهل کمال آنرا وحی باطنی می نامند پس فرق در ما بین این کرام و
انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت مقام اشباح حکم و مبعوثیت الی الامم است و بس و نسبت ایشان
بانبیاء مثل نسبت اخوان صغار باخوان کبار یا نسبت انبیاء کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه
علاقه بنوت است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احق الناس بخلافة الانبیاء می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبه ایشان

نشود و گو که جهله اهل ملت یاست ایشان را اسلم ندارند و همین معنی را با مامت و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان را
که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری تلقی نشده بحکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مفروض
شده و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اللّٰهُ یَصْطَفِی مِنَ
الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّیّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنٰهُمْ وَهَدَیْنٰهُمْ
اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَاذْكُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ
اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ بیان همین معامله است و بسبب
همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق
با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و ولایت و پرتوه ازان عظمت و عزت نصیبه این حکمای
ربانیین و وراث انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این صدیقیت ممزوجه بذکا
عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی الشیخ ولی الله بقرب الوجود تعبیر مے
فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وهبی محض و جبلی بحت است که کسب و اکتساب و حدوث و تجدد را دران
راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادقت مؤیدات و اسباب آن تدریجا متحقق میگردد چنانکه
انسانیت انسان محض خلقی است لیکن ما به الامتیاز او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت
مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و بهیمه هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از
بهیمه میباشد و بعد از مرور و دهور اثر آن امر مستور بسبب مزاولت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از بسکه
در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت ایزدی که در ازل الآزال درباره صاحب این کمال مبذول شده در
هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید و تربیتی تازه برسر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محموده و معاملات
و رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم فاسده بلطائف
رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد پس لابد او را به محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است فائز میکنند
تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال

استغراقی و انہماکی دست میدہد کہ بسبب آن استغراق فتور و خلل در قوای بہیمیہ راہ بیابد و بسبب ہمین فتور بسوی
قبایح عرفیہ و شرعیہ التفاتی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد
نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر کہ بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طہارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذہ
معلمین در حق ایشان مصروف ماندہ پس جناب ایشان از قبایح مذکورہ بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواہد بود
و تقذری بہ نسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواہد نمود مثل تقذر صاحب طہارت جبلیہ مر انجاس و الواث را
و اگر احیانا از ایشان بہ طریق خطا و نسیان بہ عبث و میلان بسوی قبایح مذکورہ وقوع خواہد شد ہر آئینہ آن مربی
مشفق بہزار حیلہ او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواہد داشت ہمچنین بعضی اہل کمال بسبب
استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاہدہ حضرت ذو الجلال و انہماک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف
حقائق اشیا بفنای ارادات متشتتہ و انطماس عزائم مختلفہ فائز میشوند و بسبب ہمین فنای ارادہ و انطماس
عزیمت از افعال نامرضیہ و عقائد باطلہ و اخلاق مذمومہ و معاملات فاسدہ محفوظ می مانند و این حفظ نصیب ارباب
قرب النوافل است و بعضے اہل کمال بسبب لطف جبلی و عنایت ازلی متحسن را از مستقبح تمیز کردہ خود را از قبایح مذکورہ مبرا
منزہ میدارند و اگر احیانا از ایشان بجانب امور مذکورہ رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیہ دامن عزیمت
ایشان را گرفتہ بمعاملات عجیبہ و وقائع غریبہ از تلوث آن الواث باز میدارد کہ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا
لَوْلَا أَنْ رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
حکایت ہمین معاملہ است و این حفظ نصیب انبیا و حکما است و ہمین را عصمت مے نامند و دانی کہ اثبات وحی باطن و حکمت
وجاہت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چہ بسیاری از این امور در احادیث رسول
مقبول علیہ الصلوة والسلام در مناقب صحابہ کبار منقول است چنانچہ بر مہرہ اہل حدیث پوشیدہ نیست و
اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد پارہ از آن احادیث درین مقام ذکر کردہ می آمد و ندانی کہ ارباب
این کمال از عالم منقطع شدہ اند و قرب الوجود از روی زمین منطمس گردیدہ بلکہ مادام کہ ابلق خوش خرام نور و ظلام
در تگ و پوی است عرصہ وجود جولان گاہ شہسواران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال
صاحب کمال کہ منحصر در خبر مخبر صادق است بعد از انقراض زمانہ نبوت منقطع گردیدہ چنانکہ حصول علم قطعی

بحکمی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست حالانکه امر استنباط مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوه گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بوقوع نیامده بود واز لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در بدو فطرت بلا استحقاق و اکتساب بدون واسطه وحجاب این صاحب کمال را از زمره مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ما سوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و در ته دل آن چیز علاقه بهم میرساند یا چیز براز او مکه بسبب مصادفت آن امر همان نور جبلی ظهور کرده واسطه تربیت او می انکارد همان عنایت ازلیه آن علاقه را بنوعی از انواع تدبیرات برهم میزند و آن خیال را از هم می باشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحاء بنی آدم است که اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰی جِبْرَئِیْلَ اِنِّیْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَیُحِبُّهٗ جِبْرَئِیْلُ ثُمَّ یُنَادِیْ فِی السَّمَآءِ اِلٰی اَنْ قَالَ حَتّٰی یُوْضَعَ لَهُ الْقَبُوْلُ فِی الْاَرْضِ اشارتیست باین معنی وحقیقت این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در آئینه قلوب صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضه که بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهره هویدا میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ما سوی اللہ صافی باشد به نسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد و مثلا چیزیکه وقوع آن در حظیرة القدس مقدر شده البته اکثر صلحا اثر قبل از وقوع در منام یا در معامله می بینند ولا اقل رغبتی بسوی وقوع آن امر می در جمیع اسباب آن در خود می یابند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از ته دل او را دوست میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انکارد و بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته می شود گو که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید دانی که مقصود ازین کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که اَنْتُمْ شُهَدَآءُ اللّٰهِ عَلَی الْاَرْضِ و بر ظاهر است

که اہل شہادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اندنه ارباب غفلت و سفاہت و اصحاب فجور و وقاحت
بلکہ اگر نیک تامل کنی دریابی که محبت امثال این کرام خود شعار ایمان محب و علامت تقوای اوست ذٰلِكَ وَمَنْ
يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ و بغض اشباه این عظام امارت نفاق مبغض و نشان شقاوت
اوست که لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی باین معنی رفته **افاده ۳**
و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله ست در ضرب تحدیدات شرعیه و در اقامت اشباح و مظان حکم و مقام
حقائق آن و در تعیین ارکان و شروط و آداب و مفسدات تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب
شرائع است از انبیاء و مرسلین و به تبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیبه بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشانرا
در عرف قوم مفہمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفہیم اعنی الشیخ
ولی الله قدس سره مقام قرب الفرائض تعبیری فرمایند **افاده ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
است در ایقاظ غافلین و ازاله عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین به مجرد دلیل و برہان یا مع السیف و
السنان که بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات
مقام انبیای اولوالعزم است و بعضی از کبار به تبعیت آن اولوالایدی و الابصار بظلی ازین مقام و پرتوه ازین افتخار
بہره ور می شوند که ایشانرا در عرف قوم حجج الله میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت
می نامند **افاده ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام ریاست دوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در
بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجہی از وجوه واقع میشود
و عنایت یزدانی که بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در ہمان کسوت ظہور می فرماید و ہر صاحب کمالیکه
در مقام نیابت عن الله در تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل ہمان وجه سعی بلیغ می نماید و چون آن
وجه بکمال خود میرسد لطفی جدید و عنایتی تازه از دریای رحمت ازلیه سر برمیزند و وجہی دیگر از وجوه تربیت معاشیه
بر روی کار می آرد و در اجرای ہمان وجه نفوس کامله بنی آدم را متوجه می سازد که در آیه کریمه يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ بیان ہمین سر واقع
شده مثلاً از زمان حضرت آدم صفی الله علیه الصلوة والسلام تا زمان حضرت ادریس فیض ربانی در ہدایت افراد

انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت و طحن و عجن و خبز و طبخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای
مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه
مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صباغت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام
علویه که خلاصه طب و نجوم است برروی کار آمد و از زمان ذوی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و
تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود ورد نمود و همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم ادوار و
اطوار متبدل میشود و ارباب اهل کمالات که در دوره از ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب دوره ایشان است
در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال خود میرسد
اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلا دوره اولی از ادوار این امت دوره فقهاء بود
و بعد از ان دوره اهل کلام سر نمود و بعد از ان دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض برای تمثیل ذکر کرده شده نه برای
حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره دیگر رو می نماید شخصی که اکمل افراد انسان و الیق
بفیض رحمان در ان جزو از زمان متحقق باشد بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را به نهایت الکمال
میرسانند و او را ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان
بسوی الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات
مقام حضرت خاتم النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام هم
بعضی کرام از اتباع او می بخشند که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت کمال دوره
سابقه و هدایت کمال دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت ملقب
میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند اگرچه ایشان آن امام را ندانند یا نه
و معنی اتباع ایشان نه آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند یا سلسله تربیت ایشان با وی رسد بلکه معنی اتباع
درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسبه
آن شان که اولا در قلب همان امام ریخته بودند ثانیا در قلوب این بزرگواران از مخزن غیب و پرده لاریب میریزند
و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از قلب آن امام سر برزده همچنین همان عزم ثانیا از قلوب این بزرگواران

سر بر میزند **فائده - ۱** - ازبسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیا است و غیر ایشان را بجز ظلی ازین کمالات و
نمونه ازین مقامات رسائی نه با وجودیکه امثال این اکابر که با شباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم
نادر الوقوع و کمیاب اند ولهذا در مباحث این مقامات ثلثه بر اشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آنرا بر مقام دیگر
حواله کرده شد و نیز اکتناه این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آنها و وصول بآن مفاخر صورت
نه بندد پس جد و جهد در تبیین آن اسرار مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطائل می نماید **فرد** در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام ✤ آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس عجیبه و منتج نتائج بس غریبه
است که تخم آن عنایت یزدانی و موهبت رحمانی است و عنایت حضرت حق و موهبت جواد مطلق را
حدی و پایانی نه **فرد** داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند ✤ صدر ولایت شود بنده که سلطان خرید ✤ **فائده ۲**
بدانی که در میان راه ولایت و راه نبوت تباین است حتی که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز
نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب
حب ایمانی غافل از حالات عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوائی اولیا و قدوه
ارباب فنا و بقا ذی المناقب والمفاخر اعنی الشیخ عبدالقادر است دیده باشی که ازسرتاپا از مضمون فنائی که اراده
که خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات بیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیاء و المرسلین علیه افضل الصلوة
والتسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنائی و نازی که فیما بین گذشت
رشک فزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و نوری ازان سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط
اسلام است پس حب ایمانی را بمنزله اسپ شاه گام در سلوک طرائق مقصوده باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه
ازین طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد و پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب
عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنابر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشد و در
راه ولایت کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی
بعد از فرونشستن هیجان عشق بصرافت محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید ✤
القصه حب ایمانی را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی

د ثمرات او را مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد و بنا علیه
از پیشکه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات برای استحکام بنیان ہدایت و تشیید قصر تربیت انسان عموماً مبعوث شاند لابد بسوی
ہمین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا
فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نمودند مگر باشارات دقیقه و لطیفه و
چون اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت با جمع فنون شریعت حاصل کرده و اجتہاد در قواعد اصلاح قلب که خلاصه
دین متین است ہم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را در جمہور اہل ملت
مضبوط یافتند حتی که ہر عامی از عوام اہل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته اتقیا حضرت حق و
امتثال او امر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر ذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حب
او و قبح کفران منعم و مشاقت او را از بدیہیات می شمرد و بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و
در اذہان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته روی ہمت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق
تحصیل او آوردند و درین امر سعی بلیغ بکار بردند نفعی عظیم بجم غفیری از اہل اسلام رسانیدند و باین سبب جاہی
عظیم و عزت فخیمه در بارگاه رب العالمین یافتند شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّيْنَ بس،
بعد مدتی از انقراض زمان ایشان جماعه از اغنیا و زمره از سفہا بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰتِ بر حال بد مال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را برباد داده
در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است چه ✦ أَمْ مِنْ ثُمَّ جَاهِدْ
بخربیت ماثور وَثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ مثلیست مشہور که عارف بلند سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال
امثال این گروه در مال فخر میدہد جائیکه می فرماید بیت تقلید دوسه مقلد بی معنی ✦ بدنام کنند دو جوہر د انرا
این معنی را بسوی ذہن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی
در ازل الآزال مبذول بود و در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در
ہدایت افراد انسان و نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر و خلق قوی
و تاثیری عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشان را تعلیم کرده شود و غرض آن به بیان ہدایت نشان فصیح العرب

واتمّم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط او بسوی همه حضار
تبلیغ فرمود پس تکمیل این فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرموده بود بدو وجه میتواند شد یکی آنکه امور یکه در اصلاح معاش
و معاد تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی می نماید تعلیم همان امور را قبله همت خود کرده بکتاب و سنت
متوجه شود و در اذعان بعقائد مذکوره و امتثال احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات
مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد در اتمام این امور بیش از بیش بکار برد و همین جهت مقصود شارع است از کتاب
و سنت و همین است منتهای هدایت و اساس سعادت و شارع صلوات الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرموده
و مبادی و طرق تحصیل آنرا بکمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلایل عقائد
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر خود ساخته
و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع نیست و لهذا تصریح
بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی
و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسایل منطق و فلسفه اولی و مناظره و تقنین عمل مجتهدان از مباحث اقیسه و
تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانیه که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت
عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس
دعوت آنجناب بحجت و برهان و سیف و سنان بهمین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و
مقاسات تکالیف نموده آری این علوم دقیقه نازک نسبت ببعضی اذهان بجهت تحصیل علم کتاب و سنت حکم اکسیر اعظم
دارد که نفوس ایشانرا منصب امارت و مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون این کتاب و سنت بغایت
تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از ان فائز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات
در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس این علوم دقیقه بسعی اساتذه فنون عربیه و ائمه اجتهاد و دانشمندان کلام و
ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت یمانیه بر روی کار آمد و این کار بسبب همین سعی در زمره علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا اینکه
علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان

بی معنی که بر حب جاهت و طلب ریاست مجبول بود بر برای کار آمد پس همین قیل و قال و مکاره و جدال را فضل و
کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این لهو بی حاصله برباد داده
و راه فلسفه و اعتزال پیمودند و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند بآخر غیر حیثیت خسران در گور تنگ
خود مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَعَاذَنَا اللهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَالِ أُولَئِكَ الْجَاهِلِينَ

باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل
و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است **مقدمه** و آن مشتمل بر یک افاده است

افاده ۱ : اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند
بباید دانست که سالکان را بهمان امور پیش می آیند و بهمان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما
آن عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی در پی می رسید همه ازان مشام اهتمام ایشان سد
و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد هر چند مساوات همه اهل کمال در تمهید عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و
السموات ممکن نیست اما بحسب حال هر یک ظهورش میباید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیر امری که مانع
ازان گردیده ضروریست تا تدبیر ازاله آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس
ملابست به بدعات و تلوث برذایل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا باداء عبادات در اعمال شرعیه بوضعی که مقصود شارع است
و راه یافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان هست لهذا این باب بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد

فصل اول

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

هدایت اولی در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی شعار متشبهین بصوفیه کبار
قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر تمهید و شش افاده است

تمهید ۱ : کشف و شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان کافر و

مومن و متبدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت وست و کفر کافر و الحاد ملحد
و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف و شهود را کمالیکه مطلوب از انسان است دانستن خطای محض است
آری در حق مومن چیزکار آمدنی است که وسیله و طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت
الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که هرکس و ناکس بآن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام
اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام احیا است و علم او بزرگتر از علم همه علما است و علی هذا القیاس چه این قدر
معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی ناقص حکم عنقا میگرفت هرچند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت
حقیقت ذات و صفات اوست که مدرکه انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت
رزاقیت او کماینبغی برکسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه بانتهایش
رسد اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است که خدا تعالی
را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و بهمان معرفت آدمی را عزتی و اعتباری
در بارگاه الهی هم میرسد و آنانرا که آن معرفت بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت غبی و
انسان کامل بسبب این عزت و اعتبار مثل خدمت گاری با خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار
عزت و اعتبار وی هویدا گردیده مثلا امانات سپرد وی میشود و مامور برسانیدن آن به بعض رعایا و لشکریان و با
محتاجان و سائلان میگردد و قول او بمحل اعتبار و پایه راستی میرسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد
چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود همان است انسان کامل و با وجود اجتماع
این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبه ولایت تا مرتبه
خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خداتعالی را منحصر درهمین طریقه مقرره سلوک نه پندارند بلکه
راهها هم بسیار است منجمله آنها این هم یکطریق اوست نیز مقبول است این طریقه مقرره منوط به مطابقت
اقوال و افعال و احوال صاحب این طریقه است بظاهر کتاب و سنت ؛

تمهید ۲ - از عمده مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک نمیکنند بلکه التزام انرا
طریق خود میدانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا میکنند

حسب افعال و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل ست او را بکشد و هر که لائق تعزیر است تنبیه او را تعزیر دہ تنبیه کند و اگر عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبائح انگارد و اگر احیانا گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود باوی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الٰهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامون او نگردد که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خدا است جل شانه **بیت**

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ٭ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

افاده - ۱ - از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر او ست پس طالب حق را باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز نیک نیست اگر از کسی سرزده باشد قابل اتباع نه **بیت** حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که را نیست ادب لائق صحبت نبود ٭٭ مثلا شخصی گفته که خدایا یک خرمهره خریده ام آب یک خرمهره در وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب وگشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هرچند مدعا درست لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت که یک خرمهره داده در زمره بندگان او داخل شدم خوب میبود همین طور تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان بلکه کمترین بندگان آن شاه بی پروای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقابات سریع الانتقام داند و هردم در هر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد **افاده - ۲** - از جمله بدعات ملاحده وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و باقوال اکابر طریقت مشتبه گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی است که بگمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی برمیدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف و حقائق می پندارند و لااقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزه خود را بلاطائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن را منظور نموده و هرگز لب به بیان آن نکشوده پس ما را از ان چه سود اگر امری کارآمدنی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود حریص علیکم

بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ شان اوست پس سکوت ازان بهتر است که ما را غرضی باین تعلق نیست و چونکه بسبب رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن انرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست که این مخلوقات عین حق نیستند اگرچه قیوم انها ذات پاک وست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات نه عین حق است و نه غیر آن بلکه قایم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر ان بلکه مظاهر آن پس صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر اقتضای حکمت الهیه با وجود استغنا در مظاهر مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود اکابر طریقت است که ملاحده وفق اقوال آن بزرگواران را بر خلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریف و تلبیس پیموده اند پس اینقدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را باین گفت گو صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات پیروی انبیا است علی صاحبها الصلوٰة والسلام **افاده ۳** - از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل اسلام اشتهار یافته قیل و قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقاید اسلامیه و اوکد واجبات شرعیه است و از بسکه مسئله تقدیر با مبحث تکلیف با یک گونه در بادی نظر تعارضی میدارد و بنا بر علیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده پس لا بد بر جمهور اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج که عبارت از تفصیل و تنقیح این مسئله است نه در آیند لیکن از بسکه درین جزوی از زمان بسبب اختلاط رفضه منکرین تقدیر و بسبب اختلاط ملاحده منکرین تکلیف که تشریع را معارض تقدیر فهمیده و بمسئله قدر تمسک نموده در ابطال شرائع جد و جهد می نمایند لابد بحکم الضَّرُوْرَاتُ تُبِيْحُ الْمَحْظُوْرَاتِ اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این مسئله ضروری افتاد و معهذا مقصود درین کتاب اهتمام همان بیان اجمالی است و بس و تفصیل آن برای صیانت مؤمنین غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضه و ملحدین کرده شد + پس میگوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکنات ایشان و علوم و ارادات ایشان و سایر نعوت و اوصاف ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت حق و تکوین آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل ابتر حکمتی است خفیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق

بشرح و تفصیل احاطه نتواند کرد اما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و
تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیه این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران انواع چوب محتوی است
بعضی از آن قابل سوختنی است و بعضی از آن قابل ساختن آبخورهای آشامیدنی است و آنچه قابل سوختنی است آن هم
تفاوتی بیشمار دارد مثلا بعضی به وقت تراشیدن درخت آنچنان پارهای ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدای
افروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول نیفروزد و بعضی آنچنان گرههای سخت خواهد بر آمد که وقت تیز
تر شدن زبانهٔ آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کری میان زند
و بعضی را تخته می نمایند باز در آن تفاوت بیشمار است بعضی تخته سقف خلوت خانه خاص بادشاهی است و بعضی
قدمچه پاخانه زندانیان گرفتار تباهی است تخته ایست که تخته نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش
حروف کلام الهی شده و تخته ایست که از دست صانع هوشیار به جهت ناکارگی افتاده پامال خزان راه گشته و
به همین مثله اختلافات استعدادات را که بیشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ
الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه آه ازین تفاوت راه
دو آهن پاره از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آئینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل
خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت و وسعت قدرت الهیه امریست بس یسیر و کاریست بس سهل اما
حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی
بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است
بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات
فاسده به محض عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و
تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی می بود یا اصلاح هر استعدادات
فاسده می فرمود هر آئینه صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود آیا نمی بینی که کارخانه مملکت
بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هرچند کمالات ذاتی حضرت حق و صفات
کاملهٔ آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر است که إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضای ظهور خود می فرماید وظهور آن کمالات فرحتی بآن
صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت
که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات او معدود نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او
علی الدوام استقرار میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور از
نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد و همچنین صفات ازلیه احدیه با وجود استغنا از مظاهر اقتضای ظهور می فرماید
وحضرت حق جل و علا را از تحقیق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت
میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان
ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را متساوی الاستعداد در صلاح وازین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او
در نعمت و فرحت و در امر معاش و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق
ایشان لطف خود است و قدرت حضرت حق و جود آنجواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه حق جل و علا
جامع جمیع صفات کمال است که از ان جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه ایست بس وسیع و آن انتقام
از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود هر آئینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید
بیت درکارخانه عشق از کفر ناگزیر است * دوزخ کرا بسوزد گر بولهب نباشد * باقی ماند این جا سوالی
جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج
از طاقت بشریه پس بر کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد و جوابش آنکه حق جل و
علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه
در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم ودیعت نهاده اند از بسکه
ذات و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند
مثلا میدانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شده پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود
گو خالق آن حق جل و علا شد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و چونکه نسبت
افعال مذکوره بانسان مثل سایر احکام شرعیه صراحةً از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمهٔ قبیحهٔ خود را بخود نسبت کند و در روایات
همین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجهٔ توبیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت در وی نهاده
اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا ارادهٔ او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه
این همه امور از قبیل ظهور آثار استعدادات ازلیه است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس بحثش در صدر کلام مذکور شد
و اگر در خاطر کسی سوال بهم رسد که وقتیکه ثابت شد که بلیت هر یکی بهر کاری ساختند میل او را در دلش انداختند
پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت جهاد و حدود چیست
پس میگوییم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلاواسطه و آلات است لیکن آن
حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهرهٔ خود بعضی اشیاء را ببعضی موجودات مرتبط ساخته و سلسلهٔ اسباب و مسببات
برروی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلاواسطه و حجاب
است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سببیت شعاع را مسببیت
می نامند پس همین قیاس باید کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود از مخلوقات
آن قادر مطلق اند لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعثت رسل و انزال کتب و
امثالها علاقهٔ سببیت مستحکم گردانیده مثلا میتوان گفت که ارادهٔ امور مامور بها در دل مطیعین بسبب هدایت دین
و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا ارادهٔ بت پرستی یا ارادهٔ زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد و اقامت حدود مضمحل شده
و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی
تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بد را میرسد که از بدی خود انکار کند و نیک را برابر خود داند و عقاب خود و
ثواب نیک را بلاوجه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف
میباشند همین است که گاهی بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذوالاقتدار رفیق
مخلص خود را میداند که بلا شبه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و جوانمردی خواهد داد لیکن
بدون ظهور امری نمایان در معرکهٔ زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل مندشش

همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را بپرورد و بالیقین بداند که جبلتش حمله کردن بر انسان و دریدن وی است
اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد هم بقدر
پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد کارخانه مجازات
حق تعالی را از همین تمثیلات یک گونه تصور باید کرد هر چند استعدادات ازلیه بنقیر و قطمیر معلوم آن علام الغیوب است
لیکن بدون ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید

بیت تا نگرید کودکی حلوا فروش * بحر بخشایش نمی آید بجوش *

افاده ۴ - از جمله بدعات مشرکین صنع فی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصا
اشتهار یافته و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت
یا نبوت او باشد پس لابد بحد اعتدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلا ریب وسیله راه خدا تعالی است قال الله تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید در راه وی شاید که شما رستگار شوید
و درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را
اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را میدانند پس تلاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده
ضروریست و سنة الله بر همین منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس باید که مرشد کسی را گیرد که
بوجهی مخالف شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است نهایت راسخ القدم باشد و امر مرشد
هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند و
بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی
لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي
مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ یعنی اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید که مال و جان خود را برای
رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده منفعتی که از مرشد حاصل میشود
بهزارها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او

گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همه محبتها و حقوق محبت حق خدا تعالی است و در جنب
محبت حق او سبحانه هیچ محبتی و حقی را بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست اگر بعد
عقد بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی
کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی خلع کرده او را
مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نه کند لیکن مبتلا ببلا دانسته
ابتاعش را در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی از آن بلیه کما ینبغی بجا آرد ٭

افاده ۵ - از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که نزدی امور نیک در انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات
منکره بر قبور اهل الله است هر چند آن بدعات بیشمار است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر
امور قبیحه را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از انجمله قصد بزیارت قبور آنها است از جوانب و اقطار زمین به کشیدن
متاعب و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم با وجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می رسند
به ظلمات شرک میکشد و بوادی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند
و صورت احرام و محرمان شنیده بعینها یا به مثلها بر خود می بندند و علاوه بران قیود زائده واهیه خود آن مسافران
بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند القصه اگر چه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی
قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن به عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد
همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند ٭ و از انجمله استمداد و استعانت
از اهل قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجا داد شرک میدهند و دور افتادن
آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن درینجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان منظور است که باراده استفاضه
فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چند اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت جسدی است
که صحبت می رسانند و ایشان را آنچنان انعامات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیا و زندگان را کمتر نصیب میشود
بنا بر علیه آنها را احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب به نسبت احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی که احیای این عالم را
حاصل است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق میبود در مجاورت مزارات مدعا حاصل

می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله
در تربیت و ارشاد خلق برهمین منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده که
کشود کار از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم
گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده وَتَرَکْتُ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ
بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدِیْ کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر
مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من * و در روایتی دیگر است
تَرَکْتُ فِیْکُمْ اَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوْا مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُوْلِهٖ یعنی گذاشته ام
در شما دو چیز مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع از آل طاهر و مصداق
این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که
تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به مثابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین
ذریعه نجات است هر جا موجود و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین را ولایت
علیا پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقدیر ایشان اثر قوت
و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار ارواح امری مغیبست
بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره نادان بسبب شدت اعتقاد
و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از آن چشم پوشی نموده در مغاک
هلاک افتد و حکایت صوت و صورت هم بنا بر تمنا شده صورت و صوت ایشان میباید و هر که شناسا نباشد پس صرف
آوازی یا القائی در قلب در وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مراقبات بنا بر لغزانیدن وی از جاده حق
کفایت میکند و احیانا بعضی سفها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت اسفار بعیده کردن
البته روا است پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول
مطلب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایه ایمان و خوف از دست رفتن حبل سرمایه کسب سعادات است از تعدی

و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنها و آزان جمله انیست روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که از روشنی میگویند بلا شبه حرام است و لعنت برین کار در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر و لیلة البرات ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان از مقاصد اهم می پندارند معاذ الله من ذلک حدیث شریف وارد است که ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقه از آنها جدا می شود زیاده تر از انها ایمان اینان به مجرد دعا آنوقت برباد میرود و ملک اگر جهل عذر نباشد پس صاف کافر شوند و انکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرده و صرف استحلال حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **افاده - ۶ -** از جملهٔ بدعات مشرکین صلحو فی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام بلکه جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف اموال و اختراع بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون این عوام ظنون و اوهام خود را دران دخل داده اند و خلف آنها تابع سلف خود شده درین امور تجدید و تحدید نموده اند و قاعده هر که آمد بران مزید کرد و را دستور العمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محتجب گردید و فروع خبیثه که از سعی تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رائج گشت و ان فروع در خبث خود متفاوت الحال اند ادناى آنها تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدیکه ترکش متعذر شده و التزام ما لا یلزم درین امور نزغه شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب از یمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تعبیری اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر قدس الله سره مثلاً از عوام این زمان و این دیار مشاهد و محسوس میشود و تفصیل این اجمال آنکه اموات را بلاریب ثواب عبادات احیا می رسد بدو سبیل سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل است در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقهٔ بابا و ابنا و این بنوت بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد و هر شخصیکه عبادت میکند آبای او را هر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و بنابیکه دران کوشش بکنوت ضمایم ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصان او زیاده مختلف

میشود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق
جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع ساتذه و مرشدین و آبا و امهات که مومنات و
مومنین گذشته اند از ذمه اش ادا میشود به همین اعمال نیک بندگی به حضور حضرت حق تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت
بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رشد و سعادتمندی روبروی سائر اهل حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و
ومبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بر واقفان احکام شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا علیه هر که
بموجب معمول رائج فاتحه و ایصال ثواب نکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر بترک
این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشدند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه
کرام و سائر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت سلف
خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین به نسبت امام الانبیا خلیل با صفای حضرت
خالق الارض و السما در خاطر حضور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس ازین تبیان واضح شد که
این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف بر آن نه هر چند این
معنی بالاجمال نزد عن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی کاملی آن اذعان اجمالی
بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن باغراض در حق آن صالح کامل گردد و لهذا این حقیقت را
مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را درین امر اشبه بسلف صالح اعتقاد باید کرد ۞

سبیل دوم

آنکه زنده فعلی کند که مقصود از ان نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله
علیه وسلم دعا است یک صورت ازان که نماز جنازه است و واجب است و صور دیگر آنکه در اوقات پنجگانه و اوقات متبرکه
وغیرها بالعموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن میشود و بلاشبه مسنون و مندوب است و در احادیث مشهور و معروف
و شرح آن احادیث موجب اطناب دانسته دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک فقیه کارآمدنی درین
جا هم باید شنید که اتباع پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مراتب است و در ان افراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن افراط و تفریط
قبحی نبود لیکن هرچه بر جاده اعتدال است بلاریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات وقت

حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی و ثابت شده بهمان وضع اگر بوقوع آید افضل است
از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب صلی الله علیه وسلم در شب برات تنهایی بی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند
و کسی را از صحابه امر نفرمودند که درین شب بر مقابر باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند، پس الحال اگر کسی اتباع
پیغمبر صلی الله علیه وسلم منظور داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند او را بمخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ملام کردن نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده برسم انجامیده حقیقت کار در آن باقی نخواهد ماند و مثال
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست و اگر بتداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای دعا پس مروی
از آن کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم ناگاه فوت شده و یارای
گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس آیا برای وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای
مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بالتقیید روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله
عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش برده ها آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد سائر عبادات را
پس هر عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر بجناب
الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق اوست به مقدار حق وی
خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور مرسومه فاتحه ها و اعراس و نذر و نیاز اموات
شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ
در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام مالایلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللها
بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد صرف بجهت
نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش چشمان به عمل می آید و از آن مدعائیکه نام نهاده اند
اصلا بر نمی آید و اینان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان مثل حال صالح کاهل تارک این رسوم بلحاظ ادای حق اسلاف
خود به مشابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین زمانه که اول رسم محض بالحقیقت است که اصلا معنی از
سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که برسم ملوث نگردیده این تفاوت مثال
و مثل آن را بمیزان شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت نموده

از التزام رسوم تائب باید شد رزقنا الله التوبة وجميع المؤمنين من كل المكروهات و آداب که حضور طعام فاتحه در باز بجا می آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا آداب که در استحسان آن به نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود به عمل باید آورد و ملک وی نگردیده چه اگر ملک او ست پس چرا فاتحه کنندگان دخل در آن میکنند و بموجب خواهش خود می خورند و می خورانند بلکه آن نزا لوارثان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سیدة النساء را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم با ولاد و امجاد ایشان حواله نمایند و علی هذا القیاس و اگر این آداب بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا الحلوی است آن طعام را با بسبب نکه تناول کرده و پس خورده او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی از آن معلوم شود پس حدیکه در آداب طعام میباید آن طعام از آن تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا جهوت و خلاف و اجناس اطعمه را پرستش میکنند و از قید آکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وقالوا هذه انعام و حرث حجر لا يطعمها الا من نشاء بزعمهم و میگویند که این چارپایان و زراعت ممنوع است نخورد آنرا مگر کسیکه خواهیم بزعم خودها و ایضا حق تعالی می فرماید وقالوا ما في بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا وان يكن ميتة فهم فيه شركاء سيجزيهم وصفهم انه حكيم عليم ومعنی حجر را بخوبی دریافت کرده باید دانست که همین معنی مراد مردم این دیار و این زمان از لفظ اچهوتا می باشد مصرف طعام هر گرسنه و محتاج است آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک و توشها که ساخته و پرداخته پسینیان است مبتلا حق افکار ردیه حقیقیه نهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان جال آن را در اوقات تربیت ارشاد در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید انگاشته خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده بقبایح انجامیده آن قیود ضرورتر از قیود شرعیه در اذهان جهله قرار یافته که التزام آنرا جزو اسلام تا ایمان می پندارند و تارک و ساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسید بالکل قلب مطلوب و عکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنا بر تمیز سنن از فرائض تاکید یکه در حدیث میشود یاد کرده درین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام وغیره

گذشته جانورهای جانوران که نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد کرده مطابق حدیث شریف لَعَنَ اللهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر است پس اهریکه کفر شد از عبادت بندگان به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود و حقیقت آنست که کسانیکه در نذر و نیاز ارتکاب معاصی و کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند که این کار برای بزرگان میکنیم یعنی عبادت خدا هرگز در ذهن شان منیبا شد دلیلش آنکه هرکه در توشهها و نیازهای بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب رضاجوئی می نهند و بیان حال همین بعض است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ ط و بعضی ترجیح میدهند و بعضی آنها را کافی در حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجا و دعا بجناب حضرت حق جل شانه بی نیاز میشوند پس چاره کار طالب حق و صواب و متبع مرضیات خدا و رسول درین جز و زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و متناولات آن هرچه کثیر النفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفائی نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کنند بهتر است و تمام قیود و رسوم بیک قلم دور کنند

هدایت ثانیه

در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته و آن مشتمل بر سه افاده است *

افاده ۱ - ازجمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیده تفضیل است پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یار کبار رض بهترین بنی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوة والسلام اند و تفضیل ایشان باهم موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است هر مسلمان را باید که بهمین ترتیب معتقد افضلیت باشد و تفتیش وجوه تفضیل نه نماید چه تفتیش وجوه تفضیل از واجبات دین بلکه از مستحبات هم نیست خصوصا عوام مومنین را در صدد این تنقیر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است لیکن بجهت شهرت این مبحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط ابنای روزگار درین عقیده نوشته می آید که جناب حضرت شیخین رضی الله عنهم را قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی جاهی است بس عظیم و قربی است نهایت لطیف

و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان رض قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم بر حضرت مرتضی
علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی رض باعتبار وجاهت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت راشده بنوبه باعث
آنست که در مقام تزاحم اهل مناصب و مراتب وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو
ایشان را جاه و قرب زائد بود مثل آنکه در پوشاندن خلعتها صاحب منصب متقدم را صاحب منصب متاخر خواهند ساخت
اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب از تضاعف زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی رض یکنوع تفضیل بر حضرت
شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و بوساطت مقامات ولایت بل سایر خدمات است
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است
و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست این عطیه الهیه بمقابله آنست
که گاهی بانتظام خلافت و مملکت و سلطنت در آل اطهار ایشان صورت بسته با وجودیکه بعضی کبرای ایشان اعلی الله
درجاتهم فی العلیین مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلاسل
اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری در آنها صاحب شانهای بلند و مراتب
ارجمند خواهند بود موکب مرتضوی بآن بهجت و جلال نموده خواهد شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر
را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض باعث آن گردیده که در تفضیل جناب
شیخین رض تردد بهم رسانیده از عقیده راسخه اهل سنت متزلزل شده اند و اگر نفی الحقیقت شانیکه جناب شیخین رض بسبب
انتظام خلافت بلکه قطع نظر از آن ثابت است با این بهجت و جلال نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکه شان آن دو
هر دو برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی اعتدال
در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که از آن به تشبه بالانبیاء تعبیر توان کرد بس بلند به نسبت آن بهجت
و جلال مذکور است تمثیلش بظاهر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم بادشاه
گشته بنسبت کسیکه قایم بر خدمات و مشغول بکار پردازی است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات و اشتغال بحضور
بادشاهی و انهماک در ملازمت و حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این مصاحب بنسبت آن امیر اعظم که قایم بخدمات
است متحقق نیست یا اقل قلیل است لیکن عزت و وجاهت منصب این مصاحب فوق منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت

آن امیر با همگی شوکت و حشمت و اتباع خود گویا که از جملهٔ اتباع آن مصاحب است زیرا که مشورت و تدبیرش در همه اتباع پادشاهی جاری و ساری است حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت الٰهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم رتبه حسب مراتب امثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید

افاده ۲ - هر یک را از صحابه کبار نسبت سائر امت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام هر چند بسبب صحابیت افضلیت ثابت است لیکن بعضی را از آحاد و اکابر است بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین و فوز بمراتب قرب عند الله بلا شبهه فضیلت متحقق است لیکن بر ین کار تعظیم جمیع صحابه لازم است بمثابه آنکه پسری که اکمل در علم و هنر از پدر خود باشد هر آئینه تعظیم پدر بر ذمه او واجب است و در حدیث شریف است فَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ كَانَ كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ قَالَ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ

افاده ۳ - از جمله بدعات رفضه که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس نشستن احوال قباحت اشتمال آن بعضا از ضروریات این زمانه است تا مومن کامل از آن اجتناب ورزد و هر که مرتکب آنها شده باشد ایشان را علاج جهل و غفلت نماند و صور ظاهریه این بدعات چند چیز است : اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شده وغیرها و این معنی بالبداهه از قبیل بت سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن بجهت نام نهادن قبر حضرت امامین همامین صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره داشتن از اطوار مشرکین صنم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او همان معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بعمل آرند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند بجز دعا و سلام علیکم چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحة خود را بسر حد شرک قبیح میرسانند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازاله آن کوشش بلیغ نماید و بجبر و زور در شکستن آنها هرگز مکروه نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزله بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما السلام بر آن نهاده اند مطلقا از شکستن و پامال کردن آن باکی نه کنند چرا که رضای حق

حق تبارک و تعالی و ازالت این افعال و اهانت فاعلین مصرین بر این افعال است رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه کبریای تعالی
منا به همراه رضای او است اگر از دست نتوانند بزبان فرمایند و گر این هم نتوانند از دل کاره باشند و این کمترین درجات ایمان است
آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه یابد و بر آن دستیاب شود پس بدین اهانت و تذلیل آنرا نابود و بی نشان نماید فاما در مقابله
قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه و بسرهنگی پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی اهانت آمیز صادر شود و بدون
آن ابطال این بدعت بد صورت نه بندد پس از ان حرکت باکی نه کند بلکه اقدام بر انعدام ان نماید و اما انچه در حدیث
شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سایر اصنام باهانت
نشکستند پس سببش آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمانه فترت در ورطه
جهل و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت خلیل مظنه بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت
ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی وقت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه
چه آن ایام قرب زمانه و شیوع جهالت بود و در این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت بصورت دوم رسوم شیعیان
است و آن سینه کوبی و رخساره زنی و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیعیان مطلقا
حرام است و بر فوت هیچ کس این افعال روا نیست صورت مراسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن
ترک مباحی است بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار غم و اندوه و احیانا بعضی جهله فرائض و واجبات را ترک می نمایند
و قبح این پر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین حلال است چنانکه مردمان نکنند یا جامه سفید و بهتر نپوشند یا سرمه
نکشند یا خوشبو استعمال نکنند و مثل آنکه صحبت و خیر بیت ازواج نپرسند و علی هذا القیاس را امثله کثیر است و همچنین زنان ترک تزیین
خود کنند معصفر نپوشند و حنا بندی نکنند و غیر ذلک از اسباب تزیین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح
در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احداد مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ
شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناهگار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر
صدیق یا بر شهید در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دهه محرم
مباحی از مباحات به قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود
پس هیچ گناه نیست مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که معتاد آن بود

و در همان ایام ترک کند پس مظنهٔ قصد مذکور قوی است و همان قصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن نه بقصد
احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را دران ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه
سائر عوام زمان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند و به چشم حقارت در وی
نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست چه ارتکاب امری
است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند
و پسینیان فعل او را حجت گرفته بنیات خبیثهٔ خود بآن منضم خواهند کرد و عذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست قال
الله تعالی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است آری در امور دنیاداری لحاظ
کردن بعید از کمال ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت
بامید توبهٔ ایشان کرده شود مضائقه ندارد ٭ و صورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصهٔ شهادت
است بشرح و بسط و عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تاسفها نمایند و حسرتها فراهم آرند و گریه و زاری کنند
هر چند در نظر ظاهری خللی دران ظاهر نمی شود اما فی الحقیقة این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حدوث صدمه
یا تذکران استرجاع و صبر مامور به است نه اظهار تاسف و حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت
یا بخاطر گذشتن آن لابد طریقهٔ صابران است گو به تکلف بود التزام باید کرد و اسباب زاری و گریه و جزع جمع کردن البته خلاف
طریقهٔ صابرین است و این صور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی
عنهما در دلهای خود می انگارند و این خود غلط ظاهر است چرا که تکرار مصائب و تذکران موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و اندوه پیدا
خواهد شد و بر همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم را که اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملالی
بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت مع رنج ظاهری چند روز موجب کمال علو مرتبه حضرت سید الشهداء و سائر شهدای کربلا
و حضار ان مشهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه مقام فرحت و خوشی است که آنانکه بهم باجل خود را محب جناب حضرات

اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده صریح امور ممنوعه محرمه بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چه ایشان
بنا بر اقامت امور مشروعه و موقوف کردن امور نامشروعه جانبازیها کردند پس هر که امور مذکوره بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
منظور دارد گویا بمنزله یزید مقابل حضرت امام حسین است رض زیرا که سبب مقابله با یزید نبود مگر ظهور امور نامشروعه از وی چون این
کس هم ارتکاب نامشروع نموده مصدر آن گردید و آن کار بد را بهتر و عبادت پنداشت سزاوار طرد از جناب حضرت امام گردید
و در اتباع اعداء و مبغوضان آنجناب داخل گشت + و اصل نسبت که مسلمان را اتباع ظنون فاسده خود سم قاتل است حکم شرع
را لازم الاتباع دانسته هرگز از آن نگذارد و چونکه شارع بچیزی از رسوم شیون و ماتم و احداد اجازت نداده و مطلقاً از آن منع
فرموده پس به گمان محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است بسا است که از تسویل (یعنی تزیین)
نفس صفات قبیحه کامنه (یعنی مستتر) خود معلوم نمیگردد و صفتی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار که خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت که این
کارها میکنند امارات بسیار مکذب دعوی ایشان موجود است چه هر کس میداند که از گریه و زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل
آرائی و تعزیه سازی هرگز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی شوند و هیچ فائده بایشان عاید نه و پس صرف اموال
آنها نیست مگر بنا بر خواهش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس و بازیچهای اوست فی الحقیقت رضای نفس شیطان
است که از راه فریب و تلبیس رضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میگویند و بدعوی دروغ که این تمام مصارف و حرکات
از محبت آنحضرت است افعال شنیعه و ذمیمه را در نظر جهال و سفها مستحسن و نیک می نمایند چه اگر محبت و رضای حضرت امام منظور
است چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عذر اشتباه نسب هر جا پیش نمیرود چه
بسا سید صحیح النسب که از نایافت قوت جان میدهد و همین مدعیان لاف زن میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکه سگان
خود تفقد حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها از ایشان درباره سادات باز آنها را محب و مخلص تصور
کردن جهل صرف و حماقت محض است و آثار محبت واقعیه آنجناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام
شرع مبین و پروای هیچ کس نکردن در امر معروف و نهی عن المنکر و بمجاهرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اهل بدعت
و از چاپلوسی و تملق آنها بالکل احتراز کردن و اصلا اهانت را دخل ندادن و اولاد امجاد آنجناب را ترجیح دادن و ایثار کردن
و ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجناب رسانیدن پس هر که درین امور قصور ورزیده در ملاهی نفس
بنام نهادن حضرت امام حسین رض کوشش کند و بذل اموال نماید سخت دروغ بیجا و بی محل بر بسته و از وخامت

آلی خود بی اندیشه گشته اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من شر المنافقین الضالین

هدایت ثالثه در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس انتشار یافته * و آن مشتمل بر یک تمهید
و دو افاده و یک فائده است **تمهید** رسومیکه در شادی و ماتم رواج پذیر دیار هندوستان است و التزام آن
در اذهان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع بنهایت شاق می افتد و جهال اهتمام آن
رسوم مقدم بر واجبات شرعیه و ترک آنرا زیاده تر از محرمات شرعیه می پندارند باعث برهمی امور دین و دنیا است که بنهایت
انسان را در ضیق می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز میدارد و مثلاً التزام طمطراق شادی ختنه باین حد می کشد که
انسان نامختون بالغ کلان سال میگردد و بعد آن ختنه میشود و سبب بی حیائی و بی پردگی میگردد و احیاناً این شعار
شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر یکه میشود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز بعد
بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتم هر چند تاخیر را در آن گنجایش نیست لیکن
التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود و مردم ملتزم بر رسوم در تکفین و تجهیز و کندن قبر مساهلت تمامی ورزند
و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت
و کشادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت اعراض از ادای حقوق واجب و غفلت می نمایند و معرض
میشوند بسا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در تهلکه می اندازد اسباب معاش خود را برای محافظت رسم
فروخته مفلس می ماند محض محتاج نان شبینه گشته گداگر میشود و گداگری که ذلت دارین است بر خود گوارا میکند و این مفسده
نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نماز عمداً
ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش
می آید که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان
صغیر السن از گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت همین است که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست
می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن تعجیل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می کنند بالجمله بنای التزام
رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار فنا است و هر کاریکه بنایش این چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه

از ملکوت آواز نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاہدۀ آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیه اہل ایمان
کامل میگردد و مرتکبان آن روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار خواہد شد که این قدر اموال کثیره چرا بیجا و بی
محل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر باوجود ارتکاب نامشروع و عدم مبالات از حرام مضطر شده
آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداءً و اختیاراً لا انتہاراً و اضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب صلاح
معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که متبری و بیزار از این
رسوم شده در برہم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شہر و اقلیم
ہر قدر که تواند کوشش نماید اگر نیت صحیح است ماجور و مثاب خواہد شد و از این نترسد که سعی من مشکور نخواہد شد یا اتباع
من خویشان و اقربائی من نخواہند کرد در اتباع مرضی الہی قصور ورزیدن باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار با حق آمد
فکر و اندیشه ہیچکس نمی باید آری ہر وضعیکه در برہم زدن رسوم موجب تباعد دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد
اہتمام ضبط او را سوا الا این امور مضره پیش باید گرفت تا سہل در طبق مضمون حدیث شریف خَیرُ الہُدیٰ مَا اتُّبِعَ
یعنی بہترین ہدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نه پندارند که نفع رسانیدن باموات با طعام و
فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بہتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد بی تعیین تاریخ و روز و جنس و قسم
طعام ہر وقت و ہر قدر که موجب حرج جزیل بود بعمل آرد و ہرگاه ایصال نفع بمیت منظور دارد موقوف بر اطعام
نگذارد و اگر میسر باشد بہتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بہترین ثواب ہاست و در تعیین تاریخ و
روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا و اہتمام آن موجب ضاعت اوقات میگردد و دیگر کارہای ہم
معطل میمانند و بیگانه و آشنا و ناآشنا بر روز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و اقربا فراہم می آیند و انسان را
خواه نخواه ہیچ کردن دشوار می بود و سرانجام آن ضرر در می افتد پس در حق میت بعد تجہیز و تکفین و دفن بجز دعا و
تعزیت ہیچ رسم را التزام نباید کرد و ہمچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ثابت شود ہمه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام
خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی بآن شده تمامی رسوم ہند و سند و فارس و روم را که
خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقه صحابه شود ترک نماید و انکار و کراہت بر آن اظہار کنند

درسومیکه درجاهلیت رائج شده بود ودر عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتفی گشته ودر ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه کرام تاکیدات منقول است اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا پله کردن جانوران وامثالها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ نماید **افاده ۱** ؛ از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود اشتهار یافته ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است واین رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این امر مشروع بل مندوب را زیاده تر از محرمات شرعیه میدانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد واگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مهاجرت یعنی ترک ملاقات وبرادر داری بسر از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالبا بل قطعا بنا بر التزام رسوم هنود است والا هیچ معنی نیست واگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان واکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند وپروائی ندارد وجانب حق جل وعلا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد ومقاطعت ومهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود سازد

افاده ۲- از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار وغایت شهرت یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات وپیرزاده ها در آن گرفتار اند افتخار بمکارم آباء ومناقب اجداد است واعتماد بر شفاعت ایشان حتی که بسبب همین افتخار واعتماد تواضع وانکسار را که شعار اهل اسلام است وتقوی وصلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیا منسیا ساخته وبجای آن تکبر وتبختر وجرأت بر اظهار بدعات وارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله وکلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آیه ؛ وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا آیه ؛ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ آیه ؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیه ؛ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ ؛ حدیث ؛ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا هُوَ مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ وامثال آن را بگوش هوش خود گاهی نشنیده وبمجرد اوهام وظنون خود وبه مسلمات ومشهورات باطله امثال خود متمسک نموده در ورطه هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله زهی سفاهت وخهی حماقت که اسباب نجات را که بالیقین وبالقطع موجب نجات وباعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب واهیه ظنیه متمسک شدند حال

سفاهت مآل این جهال بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضهٔ خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت در تحصیل حیل اکسیریه و اعمال سمت غیبیه که حصول آن محض موهوم است برباد دهد الحاصل اگر این علاقه نسبیه با کابر از امور نافعه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت از ان و عدم اعتنا بآن هیچ وجه اخلال در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا بهم شود پس وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیهٔ خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و ابتهاج دو بالا بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبائی خود با وجودیکه این وارث از ان غافل بود و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید حصول منفعتی از ان امر گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه و عدم اعتماد بر امثال این امور و همیه بر هر تقدیر احسن و اصوب است و السلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام ایشان و دیعت می نهند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشریع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات مکنونه را بمشابه استعدادات ازلیه که نصیبه هر شخص در ازل الآزال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده باید فهمید اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصهٔ ظهور نرسد در کارخانه مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی باستعدادات هم میدارد و لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات پس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بر ظاهر و قلیل التخلف مثلاً مثل قوه حرب با آلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده انکار نمیکنند که شمشیر مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

ہدایت اولی

در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است

تمہید ۱ - از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیهٔ ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص - سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و اہم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع میکرده اند تا اثری ازان باقی نمی مانده و لهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین تصفیه که ارضاءً لله تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که باوجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن وردوی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی است

تمہید ۲ - سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیهٔ نفس از رذائل اخلاق همین اعمال صالحهٔ اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا بطور طب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان باوجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب همم قاصره بمطالعهٔ آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و بحظیرة القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که باین اعمال کثیره و شاق عسیره قیام ورزیدند و خود را محل بعید ازان می انگارند و بعضی بغلط فهمی خود را متخلی از ان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار نیست که چنانکه اشغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را ببارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه از باب دیگر انجا رسیده اند که پرسش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس که بمنزله سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که دران مقام واصل شوند و محفوظ از شرور شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیلهٔ اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزله چوبدار و نقیب است که خود بخود ایشانرا بمقام مقصود میرسانند حیانا اجتبائی ازان بارگاه میرسد که بدون مزاولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت به تربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشا نرا ارزانی می فرماید پس طریق آن انیست که دلا شغلی بخواندن قران و حدیث کند و پاره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر دریافت ضروریات خود پریشان نگردد من بعد بیاد داشتیکه در طریقه نقشبندیه مقرر ست که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و اهتمام نواهی شرعیه و عزم اجتناب از ان هست پس هر دم و هر جا در خلوت و جلوت و در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و براز و ملاقات دوستان و احباء و مشغولی در وجوه معاش و معاد القصه در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و با هتمام اوامر شرعیه لا جالا کی و چستی و فرحت و شادمانی علی الدوام ماند و از جمله اوامر شرعیه ماموارت عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق به نماز ماند همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از ان سو نورزد و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و اهم تر از ان نداند و فوت هر کار در جنب ادای صلوٰة بروی سهل و آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر وقتش رسیده ممکن نیست که دران وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار ها کار های دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف و قرة عینی فی الصلوٰة موجب راحت اصلی خود بیند اشته هیچ کار دنیا و دین بران مقدم نکند و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و زکوٰة و حج است تخصیص کند و جهاد را که سنام الاسلام ست و حقیقت محبت خدا تعالی ببذل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی دران واضح میشود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد مثلاً نخواهد خورد مگر باراده و نیتی که موجب رضای حق است و نخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی خواهد داد که اینوقت خفتن باعث رضامندی خدا است وقس علی ذلک پس صاف شدن دل از رذائل خود بخود و تحلی بفضائل مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و زهد و صبر و شکر و رضا بقضا و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ استقلالی قصد تحصیل آن نیز کند تا در همه فضائل بمرتبهٔ اعلای هر یک متصف شود و هرگاه دل خود را پاک کرده و بر اوامر شرعیه چیست و مشاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الٰهی متیقن است که بطور سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که معزز بعنایات او سبحانه میشدند

وانانکہ از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم ماندہ اند راہ رضای او را گذاشتہ اند وما ظلمناھم ولکن کانوا انفسھم یظلمون۔ ازان خبر میدہ **شعر** ہر چہ ہست از قامت ناساز وبد انداز ماست * ورنہ تشریف تو بر بالای کس کوتاہ نیست * ومامورات ومنہیات الٰہی را دامن دراز است سبیلش آنکہ سالک را لازم است کہ متشبث بکلام اللہ شود اگر حفظ کند از ہمہ بہتر واگر نتواند مہارت تام تلاوت قرآن پیدا کند واز ترجمہ موضحہ معانی آن آگاہ بودہ تدبر تلاوت کردہ باشد وصرف تلاوت الفاظ انرا غنیمت کبری شمرد کہ بہترین عبادات وفاضل ترین وسیلہ تقربات ست تلاوت قرآن مجید مناجات ومکالمہ حق تبارک وتعالی است وصفتی از صفات اوست کہ در لباس این عبارت عربی معجز ہویدا شدہ وہر گاہ صفات حق غیر او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن نوعی از وصول واصل بذات حضرت حق انکارد ولذتہای وصول ومناجات ومکالمہ ومخاطبہ وسماع بردارد وغفلت خود حجابہای کبر است ہمین کہ پردہ غفلت خود را بردارد واصل بوی شود ع * حضوری گرہمی خواہی ازو غائب مشو حافظ

تمہید ۳ در اعمال اتباع مذاہب اربعہ کہ رائج در تمام اہل اسلام است بہتر وخوب ست لیکن علم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتہدین ندانند بلکہ علم نبوی منتشر در آفاق گردیدہ بموجب مقتضیات وقت بہر کس رسیدہ وبعد ازان کہ کتب مصنف شدہ جمعیت آن علوم ظاہر گشتہ پس در ہر مسئلہ کہ حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع ہیچ مجتہد دران نکند واہل حدیث را مقتدای خود شناسد وبدل محبت ایشان دارد وتعظیم ایشان لازم شمرد کہ حاملان علم پیغمبر اند وبنوعی فائدہ مصاحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کردہ مقبول جناب رسالت مآب گشتہ اند ومقلدان تعظیم وتوقیر مجتہدان بخوبی میدانند محتاج آگاہی بران نیستند

افادہ ۱ - ہر کہ از امراء وملوک اہل حکومت بتوفیق ایزدی در راہ سلوک قدم نہد او را باوجود اہتمام تمامی امور شرعیہ کہ سالکانرا میباید زیادہ تر اہتمام عدالت وانصاف ضرور است کہ در حق او عدالت بہترین عبادتہا است ودر عدالت آئین سلاطین گذشتہ را رعایت نکند بلکہ در عدالت وسیاست پیروی خلفای راشدین کند وسیرت شیخین یعنی ابو بکر وعمر رض برای آن کافی ہست وفرق درمیان آئین بادشاہان وخلفا این است کہ بادشاہان اصلاح دنیا را مقدم میدارند وپروای واہتمامی بآخرت نمیکنند وخلفای راشدین باوجود کمال انتظام وبنیاد دین را ہر گز از دست نمیدادند واصلاح دنیا وآن را قدم واہم می شمردند وسلاطین وامراء عزت

خود در شوکت و حشمت ظاهری در مکان و پوشاک و سواری گمان میکنند و این خود غلط است هر قدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعب ایشان در اعدای ایشان زیاده تر می شود

افاده - ۲ - هر مسلمان را از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلند تر داند و مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را به کبریا میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال و خصائل در حدیث شریف است لَا یَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِیْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ اِیْمَانٍ وَّلَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِیْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ کِبْرٍ دوم افساد و خرابی انداختن میان جماعتی از مسلمین و این مراتب بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول امکنه و ازمنه افساد اهل یکخانه است و فساد اهل یک شهر است و افساد اهل اقلیم و فساد اهل چند اقلیم و همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از ان و اعلای آن افسادی است که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام قرون این امت را اخر ان افساد محیط شده و اول فساد یست که درین امت پیدا گشته و افساد را انواع بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی اهانت و گاهی تجسس عیوب و گاهی مشورت بد دادن و این امورهم بنسبت اشخاص در معنی افساد متبدل میشود مثلاً کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش و معاد بود مرتبه دارد و قبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب برهمی امور خلائق باشد افساد یست که قبح آن بهزارها مراتب زائد از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین بسبب او در مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است و کشتن عالمی با کمال که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلائق بوده مصداق امام اعظم وقت و بخاری عهد و غزالی زمان گشته باشد قبحی و خامتی دارد که پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد اهانت و تجسس عیوب را هر قدر افساد سخت تر برهم ایمان بیشتر و سبب افزونی قبح این کار زشت آنست که اورا فساد و اتلاف حقوق ناس و تخم گناهان کثیر که تا مدتها باقی مانده میشود و آنقدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام بد و خاتمه سوء از دنیا میرود و مایوس از مغفرت و رحمت الهی میگردد و از ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت منشاء ظلم یا کبر است یا افساد پس ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد بتمام نخواهد شد مگر با اجتناب از ظلم و در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّیَامِ وَالصَّدَقَةِ وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰی قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَیْنِ هِیَ الْحَالِقَةُ

افاده ۳ـ مسلمانرا بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصاً
آن نعم که بمقتضای إِنَّ لِلّٰهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا بر سبیل نفحات در سماوی ریاح می وزد
و بجز ادمغه عالی و دماغان که محیط رحمت خاصه الٰهیه گشته اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر بی مثال کما ینبغی ذهن
و منتقش خاطر کردن ضرور است چه اهمال همین امر عنان است که جمعی را با وجود مسمی بودن باهل کتاب در کتاب مهیمن بداغ
وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ اعدار ساخت در ذیل تقبیح حال بدمآل گروه
دیگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
السَّمٰوٰتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ که نشانه انتقام شدیدست بیفراخت پس باید
دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازمه ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن
این معرفت محیط قوای دراکه وی و جاگیر قلبش نمیباشد دلیلش آنکه هرگاه امری عجیب می شنود آنرا استبعاد میکند
آری بعد مراجعت بعقیده اسلامیه آنچنان انکار نمیکند که او را از دائره اسلامیه کشیده به فجوات کفر اندازد فاما استبعاد
شدید از خاطرش نمی رود هرچند این قدر معرفت قدرت ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است
معرفتی است که بنهایت بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری که بنهایت
عجیب و اغرب بود و حتی که اگر کسی گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت
کامله اش خاطرش آنرا تلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت نشدنی است
و اشراط قیامت چنین و چنان است و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق
همین قسم معنی الله تعالی می فرماید إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا
مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ۱ ؎ معنی این است هر آئینه خدا تعالی باز داشته است
آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی سوای او هر آئینه او هست بردبار بخشاینده
یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست لا قدرت انتقام وی متقاضی این کار اند لوجهی قصوری
و فتوری درین صفات نیست برای همین تیقن کردن همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده
أَعُوذُ بِاللّٰهِ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ

پس معلوم شد که کمال معرفت قدرت این است که هر امری گو نهایت دشوار و گران و نادر بود وقوع آنرا غیر بعیده
واقع پندارد و این مرتبه یافته از دنش بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سر زند آری بنا بر تصدیق وقوع آن
تحقیق صدق اخبار مخبرین نباید و بدون آن جزم وقوع آن نکند بسهل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین انواع
سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد

افاده ۴ ادعای محبت و الفت با خدای عزوجل هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب
حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او و در هر باب اجتناب از معاصی و سیئات
بمرتبه علیا اگر او را مصائب بلیات آن چنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین
امراض مبتلا گردد و درین بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز یارهٔ از حرف شکایت در خاطر
خطور نکند آری التجا و زاری و نیایش و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد عموم
رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن ذات پاک
در وهم و خیال جا ندهد بلکه آنرا بالکل بقصور حال و مآل و نقصانیکه در استعداد ازلی اوست نسبت کند وَمَآ اَصَابَكَ
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ وَمَآ اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ
اَيْدِيْكُمْ وَيَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث حصول مقام صبر و منصب رضا
بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از انچه بوی رسیده موافق استحقاق وی نیست عفو آن
عفو غفور است که بآن درجه عذاب که مکافی قصورش باشد ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلای انواع
شکر که در عین ابتلا به بلایا و هجوم مصائب است میگردد و بالجمله انسان را هیچ حقیقت قابل آن نیست که در صورت
توجه کرم الهی تصور معنی قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه سخطش او تعالی را ناقدردان پندارد چه او را
هیچ قدری نیست که بسبب آن الله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود خیال کند ❊ ❊

افاده ۵ از جمله اخلاق سند و به لطف و رحمت عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلرَّاحِمُوْنَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ اِرْحَمُوْا مَنْ فِي الْاَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَآءِ
و معنی رحمت آن نیست که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن این است که آنچه فی الواقع بهتر و در حق آنها اسعد

گو در آرای کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد وسعی دران کند وسعی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای هدایت و توفیق دراهیابی بمرضیات الهی در حق عامه ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت الهیست و بمقتضای الخلق عیال الله خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی وی تعالی پندارد و از جمله مخلوقات امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواجه تاش داند که نوکران یک آقا بلکه بندگان یک مالکیم و بخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور یابد بسلوک و خدمت بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود بعمل آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ نه نماید و از دادن چیزها و گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل و مزایا ضروریست هر شخصیکه وصفی از اوصاف و بنیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب منازل از سنت و آثار معلوم کند و هر که از اهل دنیا بر ابنای خود تکبر ورزد و بجاه و حشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نمی باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسوی او نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق

فائده هر گاه که انسانرا التحلی بالفضایل و التخلی از رذائل و آراستگی صوم و صلوة و سائر عبادات حاصل شود میباید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند و بر سعی خود و بر کمال خود در علم و عمل هرگز ننازد چه بر ظاهر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و دانش موجود اند که از فضائل و رذائل غافل اند بلکه آگاه اند که با وجود کمال تمیز در حقایق آن و دانست اسباب علامات و منافع و مضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد و از حلیه فضایل مطلقاً مبرا و عاطل میباشند پس هر صباح و مسا بلکه هر ساعت و هر لحظه بمضمون اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِیْ مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ مقر و معترف باشد و خود را عاجز صرف و ناچیز محض انگارد و گاهی از مکر الهی ایمن نبود و خائف از غضب وی ماند و جانب رجا راجح دارد ❖ ❖ ❖

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلا

و آن مشتمل بر یک تمهید و یازده افاده است

تمہید از اخبث اخلاق ذمیمہ رذائل مذکوره هگانہ است پس طالب حق را لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره از سائر اخلاق ذمیمہ تخصیص کند بحدیکہ هیچ گاہ هیچیک ازان در دلش خطور نکند و میلانی بسوی آن در دلش نگذرد و هر یک را ازان رذائل موجب بغض و غضب سخط حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه قبول و رضای او دانسته از ته دل دشمن آن شنیع و مانع عظیم و عائق عمده از وصل محبوب خود انگارد و در اهتمام مامورات و منهیات آنقدر تعمیم کند که ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین و همچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن در مسجد از لحاظ اهتمام و نظر اعتبار او ساقط نگردد و از صدور امثال این امور بی پروائی و بی اعتنائی نورزد زیراکه همین کمال اعتنا و وفور محبت است که موجب قبولیت میگردد و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر دران بارگاه می افتد و در حدیث شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که شاخ خار دار را از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد و اگر احیانا در اهتمام مامورات یا منهیات سستی و غفلتی مظنون شود نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن سازد چراکه هر نفس آرام و راحت خود می خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و منهیات خواهد یافت و رهائی خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در وی نخواهد چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف و تذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود و نمونه تعین سزا انیست که بمقابله کسل از نماز که از بسیار طعام و شراب پیدا شده روزه وارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر تعویق رو داده خلوتها ورزد و ترک صحبت آنان و سکوت از زبان قسم سخنان لازم گیرد ؛؛ و رذائل و هگان درین رباعی منظوم است **رباعی** خواهی که شود دل تو چون آئینه ٭ ده چیز برون کن از درون سینه حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ٭ کذب و حسد و کبر و ریا و کینه ٭٭ فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص در اشیای حاضره میباشد و طمع خواهش چیزهای غیب محتمل گو بعید الوقوع بود ٭

افاده ۱۰ ٭ علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید می باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقداریکه موجود بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد و مثلا یک آثار موجود است و نفس بسبب حرص خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش

یک نیم آثار دارد و پس از یک آثار که موجود هست نیم آثار را تصدق کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس
ونفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد و بهمین طور خلاف تو خواهم نمود و بهمین منوال در لباس و مسکن و
هرچه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود و پس از قدر موجود نصف آن
تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف از آن
باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز اگر آن رذیله از نفس بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و
همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن
امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت بهمین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد

افاده ۲ علاج طمع آنست که هرگاه طمع چیزی در دلش بگذرد هرچه از قسم آن چیز یا مثل آن در غایات و
منافع نزد وی موجود بود همانرا لله صرف نماید مثلا اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک
هرچه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند و اگر طمع عام در دلش خطور کند هرچه پیش وی موجود بود تدریجا صرف کند
یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس از بیخ رذیله
پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او برود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلا لباسیکه
ساتر عورت یا دافع سردی و گرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال
نماید باین طور صرف کردن هرگز مناسب نیست چرا که در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید و احتراز از
نامشروع لازم است پس باینطور هرگز صرف نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت
معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود روا است
و نشان علو همت اوست

افاده ۳ علاج بخل که ضمیمه دل بود هرچند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را بر خود در هر حال
التزام کند و مدام بر وتیره جوادان موثر رفته باشد تا که وسوسه آن در دلش هیچگاه نیاید

فائده تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هرچه سوای حاجات ضروری موجود بود و برای
دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده فقر بمایه گردد رذیله بخل

از دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار
نماید و نفس از ان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر اشیای مملوکهٔ خود تصرف نماید تا آنکه چون
آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد در آن هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال طلب مالی
دیگر بدست آرد باز در آن مال مکسوب بهمان وضع مذکور تصرف کند و همچنین تا بیخ این رذیله کرده باشد تا که
نفس از ان پاک شود و چونکه باین وضع مقابلهٔ نفس هر لیل و نهار خواهد کرد امید هست که رذیلهٔ بخل بفضل الله تعالی مندفع خواهد شد

افاده ۴ علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالی که از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش
نفسانی خود ترک کند بلکه آنرا بنا بر محافظت جان یا ادای عبادات و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق
بعمل آرد مثلاً نفس خواهد که طعام غیر از غصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را در وقت خواهش
او ندهد هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده آرام باید کرد آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش
طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه مثل
جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد
که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس
دیگر بود مثلاً اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق ارادهٔ نفس پرهیز کند و وقت و حالت
مبتدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف هست که وقت دیدن
زن اجنبی در میلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که إنّ
الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَعْجَبَتْهُ
الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ
یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان وقتیکه یکی را از
شما خوش آید زنی پس ببیند در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس
هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث دیگر است
که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زنی را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده

و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از انجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که إِذَا أَعْجَبَتْهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که به بیند زنی را که خوش آیدش پس باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است انچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ یعنی و لیکن هر که بترسد از ایستادن به حضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کنه مقام انست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصاً وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلاً شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود و لیکن در عین حالت جماع ادا ها و صدا هائی شهوت انگیز نوعی میکند که داد بیحیائی میدهد آن شخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل تر بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان می فرماید ❊ **بیت** ❊ به بی رغبتی شهوت انگیختن ❊ برغبت بود خون خود ریختن ❊ قسم دوم جماعی است که طبیعت انسان بسبب امتلای اوعیه منی بآن مائل میشود و درین میلان خصوصیتی نی یا خصوصیت طریق جماع از حلت و حرمت دخلی ندارد و بیانش آنکه چنانچه نزد یک امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای رفع حاجت تجسس می نماید و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آنمقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه میشود و تا وقتیکه انفراغ از انحاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلاً مکانی باشد که مالکش از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگری می بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی میشود هیجان
شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان
دوبالا میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق نگردد خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت
آن زن و خصوصیت طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از ان زن کار حرام مطلقا معرض و مجتنب بود فاما
اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو
حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا از ان
آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا نمی تواند شد مگر مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سایر امور مثل صورت
و سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای
حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوای که منطوق
آیه کریمه است و ریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر**

وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلٰى — حُبِّ الرَّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمُ

فذلکهٔ کلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای
تزکیه آن از اتباع حظوظ

افاده ۵: علاج غیبت آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله
شده بهمگی همت خود دعای برای بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود
که برای نفس خود نهایت خواهان بود و دعا هم بکیفیتی که بنا بر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس
درین کار تقاعد ورزد در پی نفس شده خواه نخواه این دعا بعمل آرد و هرگز نفس را نگذارد که درین دعا تعلل کرده اهمال
نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد
و بحل کناند و در خلوت از جا بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف
عیب خود نمی شود و اظهار عیب بکمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است
و ارتکاب نامشروع قبیح است و قباحت آن [illegible] خلوت گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید

افاده ۶: علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان حدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نه نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشان را از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه در صلاح آنها کوشد و هر امریکه موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود دران سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اغیار بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت یعنی غیبت و کذب قبل استغفار از اهل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق که حق او اعلا ترین و اصل همه حقوق است بجا آرد من بعد استغفا از اهل حقوق بعمل آرد

افاده ۷: علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بر دعای مزید کمالات محسود و فوز عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه دران حسد کرده است کوشش کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان به مساعی جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود در کمالیکه بسبب حسد گفته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود را هم بر آن آگاه کند و هر که را به بی لیاقتی او مخاطب ساخته بود آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود آنرا بکمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد اظهار کند مثلا بحضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستعفی از قصور خود شود و آن آقا را هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد و فائده اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بود و تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی است آنرا اظهار نماید و الا سعی محض همون اظهار لیاقت کند

افاده ۸: علاج تکبر آنست که اگر تکبر بنسبت شخصی و داده تذللی بیش از حد بنسبت آن شخص

بجا آرد گو از غایت تذلل خود و بنهایت تعظیم آن شخص حرکات او نقل مجلسهای مردم و مضحکهٔ همچشمان می گردد
اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک طالبان خدا منسلک کرده به هیچ چیز از ان باکی نه کند ایا نمی بینی همین
مردم با عزت و وقار میباشند چونکه خود را در زمرهٔ آزادان داخل میکنند مطلقا در قبول زی و وضع آنها که سراسر خلاف عقل
و مروت است باک میکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند و امیرزاده معززی باشد که صحبت مخنثان را وا صید کرده
آنچه گوارای خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همه آنرا بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان
اطوار خرامان و شادان میگردد و اگر طالب خلاف الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو مخالف
عقول ناقصهٔ غافلان مرضیات الهی بوده باشد ابا و انکار نخواهد ورزید و مراد از تذلل این تذلل جعلی کذائی مطلوب
نیست که سر خم کردن یا زمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و علاحده است مثلا شخصیکه
درزی مشایخ بوده و او را تکبر به نسبت شخصی از مشایخ بهم رسد پس میباید که با او معامله کند که در اذهان مردم تیقن گردد
که این شخص از ان شخص مستفید است و از وی فوائد طریقت حاصل کرده و نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده ٭٭

افاده ۹ ٭ علاج ریا بطریق تمثیل آنکه ریائی در نماز طاری گردید پس آن خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر
باوجود کوشش دفع نشد پس لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی
محض بوده و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بوده دو رکعت و اگر چهارگانی بوده چهار چهار
رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر در ان وقت هم خلل شود هر نمازیکه در ان خلل شده آنرا از شمار
موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی
ندهد و همچنین اگر در لشدادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که احتمال ترا ده چندان خرج خواهم کرد لله خواهم
داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی ببیری تمام کار خود کن
انشاء الله تعالی جزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز جزای معادل سرهنگی باو رساند و در ادای فرائض [illegible]
مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج
ریا چنانکه مذکور شد بعمل آرد

افاده ۱۰ ٭ علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص آن شخص پیش گیرد و بوضعیکه در دلش

اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاہر بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاج حسب
استغفار و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقاً مشروح گردیده ❖ ❖

افاده ۱۱ ❖ چون بطور یاد داشت که سابقاً مذکور شد ملاحظهٔ این امور بمواظبت خواهد کرد امید وا ثق ست
که تصفیهٔ حال خواهد شد لیکن بمجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند و طریق
امتحان ازانجوبی فهمیده خود را بآن ممتحن نماید مثلاً درویشی خانقاه نشینی با دشاهی یا امیری را به کمال شوکت حشمت و طراق
بسیار دید و رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاک ملکه طهارت وی ازین خصلت رذیله وقتی
هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی او را
فوائد بیشمار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز محنت کشیده در سریع ازمنه
بدون محنت عشیره مشار الیه و ممتاز گشته در و برودی او تقدم و سبقتش واضح گردیده و از زبان و انایان انکار در
خانقاه نشینان مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم
مشائخ عظام گردیده با وجود آن او را بشاعتی و فرحتی نظر باتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی
در دلش نگذرد آن وقت القتباند سوزش از رذیله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی و اشراف و محترف جدا آست

فصل سوم در ذکر مخلات عبادت و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی

در ذکر مخلات عبادات اجمالاً ❖ و آن مشتمل بر دو افاده است ❖

افاده ۱ ❖ از عمده مخلات عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را
محبت و تعظیم نام خدا میباشد اما بحدیکه موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بوده
باشد تفصیلش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی می بود و بحسب آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل
میشود مثلاً شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود و شروط و اهتمام تمام می نماید باین غرض که ببرکت این نام پاک
نوکری چند روپیه بدست آید یا پیش سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت
بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی هست هر چند باین غرض عمده هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت

وتنظیم نام پاک او سبحانہ ودر دلش مثل از حیطہ بیان اندخواہد بود لیکن بموجب رشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ وبموجب بیان ہدایت نشان حضرت رسالت پناہی علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیز یست فانی قلیل و ذلیل ہر کہ نام خدا را وسیلہ حصول آن ساخت قدر و مرتبہ این نام بلند نشناخت وبباید باشد کہ ہمین حقیقت دنیا بلباس پنداری برمی آید وخود را بزئی ن متلبس کردہ جلوہ گرمیشود مثلا مواظبت اذکار آلہی باین نیت کہ کمالی حاصل کنم وبوسیلہ آن بادشاہ و امرا و اہل عزت واعتبار پیش من سرخم کنند و التجا بمن آرند و نام ونشان من وصیت کمالات من تا ازمنہ متطاولہ باقی ماند ودر بلدان و اقالیم دور از آوازہ ولایت من منتشر فاش گردد وفی الحقیقت اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ وحاصلش ہمین بود حدیث شریف است کہ قاری وجوادی وشہیدی را روز عرض حساب پیش خدا حاضر آورند وہر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضاجوئی حق تعالی بیان خواہد کرد و عالم السر والعلن کہ آگاہ بر ما فی الضمیر است ہر یک را برنیت آنہا کہ شہرت و آوازہ خود منظور داشتند مطلع فرمودہ حکم بادخال دوزخ خواہد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد کہ اذکار آلہی بنا بر طلب رزق یا امور دنیویہ ممنوع وحرام است کہ این معنی صریح خلاف نصوص قاطعہ است بلکہ بغرض بیان تفاوت مدارج محبت وتعظیم نام خدا تعالی است کہ ذاکرین دران مختلف میباشند وانچہ در حدیث مذکور از دخول آن ہر سہ فرق در نار مبین شدہ پس شرحش آنست کہ ادای افعالیکہ ازان رضای حق ہم می توان طلبید وتحصیل دنیا ہم ازان میتوان گردید دو وجہ میباشد اول آنکہ ادای این افعال نماید و اظہار کند کہ این افعال را محض للہ بجا آوردہ ام وحالانکہ در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا ازان کردہ باشد پس فاعل او البتہ مطرود ازبارگاہ الٰہی است قابل دخول نار وبیان حال امثال ہمین اشخاص در حدیث مذکور واقع شدہ ووجہ دوم آنکہ ہمان افعال مذکورہ را بجا آوردہ موافق نیت قلبیہ خود اظہار مطلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچہ محفوظ در بارگاہ الٰہی باشد لیکن این قدر کہ امر او خال از رونق اخلاص شود ونیز باید دانست کہ ہمین اشغال و اعمال بنا است کہ بہ نیات صحیحہ عبادات عمدہ میگردد و مغلاخواب کہ سراسر غفلت و حجاب می نماید بارادہ صحیحہ ونیت درست بہتر از عبادات اہل ریا میشود مخلص فخر العبادات را ہرگاہ سہر وبی خوابی

موجب کلال حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و
کیفیات گردیده و بار دیگر حصول آن را منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده و نیت در خواب رود پس بهتر از نماز خوانی
صدها مرائی و غافل خواهد بود بلکه خواب او را با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب بیزاری و
نارضامندی حق است و از ملکوت نفرین بروی میرسد و بر آن نائم صدها رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی
حق فائض میگردد و شتّان بین المرتبتین و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد
هرچند اغراض اخروی همه بهتر است لیکن در آن هم تفاوت مراتب و منازل بیشمار است از تفاوت مراتب و منازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد و همین خصال فطرت که سواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص شوارب
و استنجا و استحداد و ختنه و نتف ابط و تقلیم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله علی نبینا و علیه
بآن ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوة و
صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که بر ادای آن مراتب صدیق و فاروق و امثالهما بسبب تفاوت
عزائم و ارادات متبدل شد پس بهترین غایات اغراض محبت و تعظیم نام پاک وی و رضاجوئی وی است بنامش جز
رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت
دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام پاک دریافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت
و توفیق اوست فهمیده و در دل خود جا داده از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن
این است که مبادی و اسباب ذکر را ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک را
دخل در ذکر است همه از انعام عام اوست من بعد توفیق که انعام خاص بر خاصان است هم از اوست تا تخصیص است
که همه اعضا و قوا و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزارها تفکرات دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
میگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقلی در زبان و همی و در دلش پدید می آید که هرگز
بر ذکر و فکر نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را بهترین انعامات دانسته
از طلب جزای ثواب دیگر اعراض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات است

افاده ۲ + از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام با وامر و عبادات شرعیه است و اصل و بنیادش همین است

که راه رضاجوئی حق از دست شان کم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوئی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او سبحانه میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هرچه بخیال ناقص ایشان میگذرد که موجب رضا است همانرا وسیلهٔ آن میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضاجوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا با بصیر اخذ بیدی را ورد زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی حضرت حق را که خطاب با کمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود فرموده اند كُلُّكُمْ ضَالٌّ اِلَّا مَنْ هَدَيْتُهٗ طریق رضای او را منحصر در اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروهٔ وثقی است قائد خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت و ظهور انوار تجلیات و مصاحبت با ارواح و اہل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد ◆

فائده ◆ علامت تحقیق این مانع در سالک نامقبول این است که آن اہتمامیکه در ادای اوراد مشائخ مینماید عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوٰة مفروضه نمیکنند بلکه ہرگاه شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود و بمقتضای وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِى الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ اظہار از راه حق دوری برد و نماز را مثل بیگار سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله من ذلک و این حال جماعتی است که متسم باسلام اند و آنانکه خارج از دائرهٔ اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست ◆

ہدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات آن

◆ و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ۱ ◆ مخل نماز نفس و شیطان ہر دو میشوند نفس باینطور که کسالت میکند و آرام خود میخواہد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلدتر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگذارد بلکه مثل نا قبین و مفلوجین کسالتی و دستر خائی در اعضای او راه میباید و جوارح خود را با کیف ما اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوٰة یا بوضعی که مناسب راحت بدنی باشد میدارد و ہمچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنه و تشتت ہم و خیال متعرض حال گشته اخلالی عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاہره بسوی نماز می اندازد و اما شیطان پس وسوسه می اندازد از طمع و حواس و سبکی شان صلوٰة و قلت مبالات بآن چندان

کار آمدنی ندانستن آن و این وسوسه جلدتر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدنی تا فرسنگها ...
وسوسه اش آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل سازد و باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات
بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود یا در متشابهات قرآن مجید حافظ را می اندازد که آنرا در خیال دارد
بنا بر صیانت از غلطی باوجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که در بقای حضور هم غلطی
در رکعات میشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می افتد این مکر شیطان ست غرضش یاد دهی رکعات و تسبیحات و
متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن هست از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی وَهَلُمَّ جَرًّا تا که بمقصود اصلی رساند و
مقصود اصلی آن رجیم همان انکار و کفر است اگر بفضل تعالی آن مقصودش سرانجام نشد پس بناچاری بمقتضای
إِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ الْمَرَقَةَ آهسته آهسته بخیال گاو و خر می رساند تا که این صورت متحقق گردد که ع بر زبان
تسبیح و در دل گاو و خر ، گاو و خر تمثیل است هرچه سوای حضور حق است گاو باشد یا خر فیل باشد یا شتر و طالب علمان
ندانند که تامل ها در صیغ و ترکیب از ان قبیل نیست هیهات هیهات بلکه زیاده تر از خیال گاو و خر مخل صلوة است
و دانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص ست و ارباب مکاشفات نکنند
که توجه هم در نماز ببرزخ شیخ یا تجسس ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است فی این
توجه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه اخفی باشد ، بباید دانست که سنوح مسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز
قبیح است بلکه توجه همت و قصد این کار و در طویت استخراج این ها در نیت مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و
کشف مذکورین پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب فخر عنایت ها با آن می نوازند
پس در حق ایشان کمالی هست که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادتیست که ثمره اش بنظر رسیده آری
ادعیه حاجات گو حاجات قلیله معاشیه باشد که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی
باکمال در عین صلوة صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات بانفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحه
نقصان نماز است و آنچه از عمر رض منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد و
نماز خود را تباه نباید کرد **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر ، گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر . خضر علیه السلام را
شکستن کشتی و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگران را گناه فخیم جناب فاروق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در نماز

مخل نمی شد بلکه اہم منجمله کملات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله الہامات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف کسیکه
خود متوجه بتدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود ہر که این مقام منکشف میشود میداند آری بمقتضای ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بہتر است و صرف ہمت بسوی شیخ و امثال
آن از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن
با تعظیم و اجلال بسویدای دل انسان می چسپد بخلاف خیال گاو و خر که نه آنقدر چسپیدگی می بود و نه تعظیم بلکه مہان و محقر
می بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس
است انسان را باید که آگاه شده ہیچ عائق از قصد حضوری حق منجر و پس پا نگردد و غرض درین مقام علاج این مخل
است بر وضعیکه فہم ہر کس و ناکس بآن رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام دعا کند
ہر چند ہر چیز منوط بفضل الہی است لیکن در بعض چیزہا اسباب ظاہری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط بفضل
الہی است و این از ہمین قبیل است دفع این وساوس بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا تر و این کار را
بتدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواہد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان سوای وسوسه
مذکوره است پس علاجش آن است که اگر مثلاً در فرض ظہر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت در خلوت و تنہائی بجد و
جہد اینکه وسوسه نگذرد و شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
نمانده بعضی بحضور و خالی از خیالات گذرانیده و بعض آن ملوث بآلودگی خیالات گشته پس مقابل ہر رکعات
که در آن وسوسه شده چہار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک مغرب بعد
آن و علی ہذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل ما مشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است
البته از آن باز خواہد آمد و خود را باز خواہد داشت چونکه نفس ما کاری بمقابله آید شکر الہی بسیار بجا آرد و مدارات نفس
مکافات آن بترفیه و آرام دادن و خواہش او بموجب شرع بوی رسانیدن بعمل آرد و اگر تہجد از ملتزم آن بسبب
تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه مخلے از مخلات شرعیه نفس و شیطان پدید
کار آرند تنبیه آن شب بیداری ہر شبی با آن روزه پیوسته است ببایاد و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود
نفس را شریک خود میسازد و تا مدعای او بر آید در تنبیه و تادیب نفس خود و نفس شیطان ہر دو از شرارت باز می مانند بلکه

نفس متقاد حکم الٰہی میگردد و شیطان را مجال نزدان روائی در انسان نمی ماند ٭

افاده ۲ + اگر در ادای زکوٰۃ نفس تعلل در زند دآنرا گران فہمد بر حکم حق تعالی راضی نشا گر شود چہار چند از قدر زکوٰۃ مال خود جہت لله صرف کند تا نفس باز دیگر تعلل نورزد و بداند که هر قدر تعلل خواہی کرد همان قدر مال صرف خواہم کرد

افاده ۳ + حج وجہاد وقتیکه فرض گردد و برادای آن نفس را جبت و چالاک نه بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج وجہاد تقاعد می ورزد همان چیز را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است از فرمان روائی که بر صدہا مردم دارد بنی گزارد که حج وجہاد را چستی و چالاکی عازم شود پس نمی لباس خود را و پوشاک نشست و برخاست خود را بطور غربا و ادا اساز دو هر چند حج وجہاد بلکه جمیع عبادات باوجود منازعت کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونقی و برکتی که در رضاست اطمینان حاصل میشود اصلا درین صورت هویدا نمیگردد و چون نفس رام شد و در عبادات به نشاط قدم نهاد موجب برکات رونق عبادات میگردد و اگر باوجود در آمدن در امور جہاد نفس بخوبی آدای حق آن نکند و محافظت خود خواہد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیسی کافر بخفیه در خلوت همان کار مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشته بجا آرد و نفس را به فہماند اگر تقاعد خواہی کرد همین طور تمرا در مسلکها خواہم افگند تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جہاد درین زمانه از اہم اہمات است

فصل چہارم در بیان طریق ادای طاعات

و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است

تمهید اصل مقصود از تهذیب اخلاق و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطہیرش از رذائل عین انصاف اوست بفضائل و نفس کشی که بر زبان عوام اہل سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه باوجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است که ماموریت یعنی نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاہل را عالم کند پس کشتن غلط است آنچه در کشتن نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشته نمی شود بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و صبا که نفس چستی و چالاکی باشد و اگر دمی شکستگی بہم رسد باز بهی شکسته خواہد ماند و بوجوه کثیره تازه خواہد گردید ٭

افاده ۱۰ ۱ بهترین طریقهٔ اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و عزت دران
بسیار خواهد دانست اهتمام آن در تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز
از عمده ترین آنها است باید که آوردنش خیلی دشوار است لیکن بحکم مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهُ لَا یُتْرَكُ كُلُّهُ
شمه از عظمت نماز تحریر کرده میشود و من بعد انشوبی ازارکان دیگر هم توان گفت پس ولا تمثیلی باید شنید بادشاهی
است وسیع الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن
متباینه قائم اند و در هر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها در هر یک کارخانه مدخلیت است مثلاً
مزارعان با وجود بسیاری خلاف مراتب در کار خود مشغول اند و نرگاوان در حوائج بیشمار متفاوته مسخر و ذلول و علی هذا القیاس
اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین جا به مقرر و هر یک بسبب آن کار
علاقه دربستی میدارد بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه در خودی بالد و بر سعی کار خود می تازد چونکه میداند که
بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست هر علاقه که مرا با وی است از عنایات اوست مایه افتخار و اعتبار من همین است لیکن
اهالی این تمام کارخانجات را با وجود تفاوت مدارج و مراتب علو بعض آنها باعلای مدارج کاری است معین که از ان
تجاوز و تبدل ممکن نیست و بنا بر علیه اجرت جاه ایشان را زیادة و نقصاناً تفاوت نه من بعد حیلهٔ خاص که بمقام نیابت
و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطهٔ قیام تمام کار کارخانجات کرده برای حضور او اوقات
معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام
کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات دربارداری معین است بحضوری دربار حسب تعین وقت بسری قدغن شدید است
ارباب تمام کارخانجات نگران حال و مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبهٔ رفیع میباشد
و در تعیین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص بر حالش از طرف بادشاه برآرای سائر ارباب کارخانجات
هویدا و منکشف میگردد و بهمین سبب آن حیلهٔ خاص تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد همین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین را مناصب عمده
و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانهٔ حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و راحتی منصبی

که حضرت جبرئیل راست لیکن نزانه ازان نزول هست و عروج اما نزول پس سبب آن نیست که معصوم اند و عدم
عروج را قصه معراج گواه است **بیت** ؎ اگر یک سر موی برتر پرم ؛ فروغ تجلی بسوزد پرم ؛ حضرت آدم صفی الله را
الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بی غایات ساخت و مظهر کارخانجات کثیره کرد و نزول و عروج
برای حقیقت انسانی معزز فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت تا در سائر افراد این
حقیقت سریکه وی حامل او ست سریان کند لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصدر هر امری از امور مملکت که منقسم بر هم
خدام سلطنت هست میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل مگس رانی و نعال برداری
و امثال آن ازین چیله خاص هم عندالحاجت در خلوات تحقق میگردد و همچنین کاریکه به نقیبان و چوبداران تعلق
میدارد مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضاران عندالطلب از ان چیله خاص هم امثال این امور عندالحاجت
بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق به منشیان و متصدیان هست از فرامین نویسی و تحریر حساب و ضبط جمع و خرج از ان
چیله هم عندالحاجت طلب میکنند و کارهای عمده مثل ایلچی گری و نظامت ممالک و ریاست جنود و عساکر و امور
متعلقه بوزارت برهمین قیاس باید کرد و همچنین اکمل افراد انسانی مصدر خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتواند شد
مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق دارد از ان بظهور میرسد و در ایصال منافع علیه
خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد از ان متحقق میشود و در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه
مسبحین تعلق دارد از و در وجود می نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد از دست او
درست می آید و در اقامت سلطنت عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب
اولوالعزم و خاتمیت خدماتیکه تعلق بملاء اعلی میدارد از و صورت می بندد و قس علی ذلک سائر الخدمات القصه
حضرت حق جل و علا بنا بر دربار داری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت بطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را
مستور ساخت و اظهار آنرا موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت ببعثت رسل و انزال کتب
انواع هدایت از خلق حاملان کتب و نواب نبوت امثال آن از بواعث و دواعی ظهور استعداد کامل در او امدادها فرموده
بلی اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قرب و حضوری آن اشرف مخلوقات هست و لهذا بر خیر امت فرض شده اوقات
دربار داری هست و شعبه از معنی خلافت در هر کس هست چه هر که خواهد آنرا جلوه گر نماید و هر که خواهد آن را بر باد دهد

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا اوقات نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهدیست
مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات گو افراد وی متفاوت و متناقص باشند بلکه تنزل
کرده باسفل سافلین شده و فی الحقیقت بسبب نزول ایشان باسفل السافلین همان تفوق ایشان هست چه ابتلا
باکبر بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیبهٔ ملازمان حضور بادشاهی میباشد ع هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عناء
پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر
اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید شدید بدربار داری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج
باستیذان نه گذاشته و از منت برداری حاجبان و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده
پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطهٔ عالمیان هست محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل و
سفاهت هست همین قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بکمال ادب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه
حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار آلهی داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت دربار و حضوری پندارد و تلاوت
و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد این هست حقیقت اجمالیهٔ صلوة اما حقیقت ارکان آن
تفصیلا پس برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه جبلهٔ خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات
در دل خود مصمم کرده و در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از ماسوای او اعراض کرده و هیبت
سلطنت او را نصب العین خود ساخته دیده امید مناجات با وی ورزد پس لابد بمجرد وی که آن بادشاه عالی
جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در باره او مبذول می نماید بدلیل
قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از ان جبلهٔ منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق
او دو بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از بیش متوجه می یابد برای بجا آوردن
تخت بوسی امثال آن از تعظیماتی که تقدمهٔ استیذان مناجات و توطیهٔ عرض حاجات میباشد اقدام میورزد و بسبب
صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات
با دارزانی میکنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای اوست
کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بسکه این وقت

نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت وضوح
سطوت مملکت است به مظنه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرمایند
که لمحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب داخل شود تا تدارک ما فات بخوبی دست
دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب مقامات اتصال بر آن عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون
حسن معاملت و قدردانی و وفور قبولیت چنان اقتضا می فرماید که آن عبد را بر آن اعزاز و اکرام به نشستن ماذون
کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوی ادب است لهذا حکمت سلطنت چنان اقتضا میکند
که آن عبد را نخست هیئتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی دو پای خود را زمی کنند تا به تقریب التجای خدمت
جبین به نشیند هچنین وقتیکه مومن پاک مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و متحلی
بفضائل جان خود را از الواث بهیمیه و خبائث معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث حکمیه پاک کرده
و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ما سوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر الله معرا کرده بقلب و قالب
خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت به مضمون اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ را در سویدای قلب خود راسخ نموده و عقد تحریمه می نماید به مجرد این عقد رحمت الٰهیه بخوشی آید
عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلّٰی اَحَدُکُمْ فَلَا یَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ بَیْنَهٗ
وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ و فی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی هست باین معامله و هر قدری که اقوال تعظیمیه از تلاوت
قرآن و از ادعیه و اذکار بظهور میرسد بهما القدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی بر حق او مبذول میگردد تا اینکه رکوع که
توطیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که
بنیل این مقام رفیع که عبارت از سجود است مرا اذن مطلق فرموده اند و هیچ مانع و عائق نگذاشته اند و برای ادای شکر
این نعمت کبری و مواهب عظمی راست استاده و مدح و ثنائیکه شایان اوست بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز سایند
در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و ظهور سرادقات
جلال هست لهذا مظنه سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد خود را می از آن مقام رفیع فرود
آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک ما فات من عرض الحاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات

مرضیه بار بار شامل بشود که او نای تکرار در رکعت متحقق میگردد بقابلیت پروانگی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت
انقیاد می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقاً ازان صادر شده باشد لیکن
بنا بر محافظت قوانین عظمت قعود صلوٰة را خالی از عبادات نگذاشته به تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند
و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰة مشتمل بر حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد که رجوع
از سجود بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذات هر رکن بر اسهام نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه ما بین السجدتین سری است
پس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی ذی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند دفعةً فائز میگردد و مثلاً دست او بپایه تخت
شاهی رسد باید ستار رستنه بهره ور گردد پس البته اقران و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون
این امر به تکرار متحقق می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناصب قرب که در سجود
بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس
این مصلی هم هست پس بنا بر ازالۀ این ظن در هر رکعت این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو باری نوازند این است
اشاره اجمالیه بسوی اسرار ارکان صلوٰة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اہل فطانت حواله کرده شد
چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الٰہی ست که حسب استعداد خود مورد الهامات
صادقه خواهد شد و ازینجا پی باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ جَیْشِی وَاَنَا فِی الصَّلٰوۃِ در دربار خود تدبیر عساکر
مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او روداد
در هیچ عهد معلوم نیست القصه تحقیق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه
متکلم بکلمۀ شهادت شد عبودیتش مشهور و معروف عوالم الٰہیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت عبودیتش و قبولیت
او از ملاء اعلی سر بر زده مسامع اہل عوالم را زینت بخشید به مجرد صدور کلمه شهادت مامور بحاضری دربار اوقات خمسه
گشته به بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و به تعلم آداب قولیه و فعلیه عرضداشت حضوریه سرمه عز و سرفرازی گشت

افاده ۲ چونکه انخلاع از اموال که بموجب منطوق جَعَلَ اللّٰہُ لَکُمْ قِیٰمًا عماد زندگانی این جهانی است
کلیه مامور به نیست بسا است که انسان وقتیکه مسلمان شد همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بنا بر علیه زکوة
را ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و کثرت میباشد بصحبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مرد مسلمان نوعی

از حضوری علی الدوام بخشند شرحش آنکه چون مرد اسلام آورده دانست که بارکان اسلام مامور مردم است اهتمام ارکان عمده که
ازان جمله زکوة است وروش قرار یافت همان وقت در پی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است
کدام نیست هرچه از قبیل اول است مقدارش چیست آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن یکسال که شرط زکوة است انکه کدام
وقت شروع پس این اهتمام مادامیکه دامنگیر خاطرش گو در عین تدبیر تثمیر اموال خواهد ماند در همه آن اوقاتش نوعی از حضوری
حق نصیبه او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم برمن
لازم است نیات دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا آوازه صیت خود بجود و کرم در جنب نیت
ادای امر الهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق نصب عین وی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که
برمن در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انعام جلیل القدر خود
برمن مقرر فرموده و بنا برعلیه اخذ زکوة اصالة حق امام و خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن
و حدیث بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال مشابه کسی است که از حضور پادشاه عالیجاه بی پروا
بامر موکد و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و مستعمله خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد
که ما بدست عنایت خود آن را قبول فرموده مورد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کارخانجات دیگر که اینطور
نذر گذرانیدن از ایشان در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال
عزت و بهجتش که دربارگاه پادشاه است میباشد و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلت او را در عین اشتغال باموال دنیوی سد

فائده چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذر و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج
سائر اهل عزت و افتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار و امرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال
نزد ایشان ذوی الحاجات و انعامات اند پس همچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که مخارج آنجناب فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی هاشم که علاقه اخوت و بنوت با
جناب میداشتند تحریم فرموده و مصارف آن اموال از ذوی الحاجات معین نمود و پس کسانی را که بر ایشان صدقات
تحریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکر آن بهیچ زبان ادا نمی توانند کرد اگر فقط در مقابله همین نعمت همه انواع
عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سزد و نسبت بمقابله مثل این نعمت عظمی بکفران آن ارتکاب عصیان بکدام پایه میرسند

افاده ۳۳ ◆ در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه و التفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم الٰهی و تنظیم امر وی
تعالی می ماند و انتظاری میکشد و استعدادی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه نماز
تراویح و قرآن را خواهم شنود و درین انتظار و استعداد و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف
مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بجهت این انتظار تمام سال شباهتی بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم
گشته و هرچند روزه بر هر امت معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت
حق است که برای این امت مرحومه فائض است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه
موصوف و لیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز
بدرجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد از آن شوند و در هر سال یکبار لکد کوبی قوی بر نفس میرسد که اثر آن تمام سال
میماند و شهوت و غضب و حرص او را اصلاحی پدید می آید گو هر انسان را بر آن آگاهی نشود ◆ ◆

افاده ۳۴ ◆ اما حج پس بمنزله آنست که بادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد
و هر کرا دران مکان طلب نماید آنرا بنهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتی که اگر کسی
بدون طلب هم دران مکان داخل شود او را هم بعنایاتی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و
عظمتی او را هم در اقران خود حاصل شود و او خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد و القصه آن مکان را خوان یغما کرده باشد
پس هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را برطبق حال او معزز و منعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق
حال او بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم است از تمام زمین
ممتاز ساخته مورد فیوض خود گردانیده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته پس هر که بنا بر طلب
آنجا حاضر میشود و آن بنی آدم اند پس بانواع نعم الٰهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است که تمام گناهان او
می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست آینده را هم عنایات یزدانی
و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب و انتقام متحقق گردد مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحجت
حرم معزز شده در امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس من یک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل
این مقام این چنین عاجز محض برای اعزاز و اکرام تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند ◆

افاده ۵۰ باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهور انام میرسد
بمثابه باران که منفعتش نباتات و حیوانات و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین
مطیعین و کفار متمردین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوانات و نباتات در آن اشتراک میدارند و منافع مخصوصه
بجماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه چنانکه بتجربه
صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوت و جود ارباب اموال و نیک نیتی جمهور انام برکات سماویه
مثل نزول باران بر وقت و کثرت نباتات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا و آفات و نمو اموال و ظهور ارباب هنر و
کمال بیش از بیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چند از آن بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین متدینین و ظهور
حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار بظهور میرسد چنانچه
حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که سنه یکهزار
و دو صد و سی و سوم است که اکثرش درین ایام دار الحرب گردیده بحال همین ولایت که پیش ازین صد یا سه صد سال بوده
در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت
شهدای مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار و جوانمردان کارزار مستغنی از بیان است و اما بنسبت ارباب بواطن
صافیه پس حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب وجاهت بریاضات یسیره است و اما بنسبت
علما پس انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و فوز علما بمراتب احتساب و قضا و اجتهاد و افتا و قیام بر منصب امامت باطنیه یعنی
دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول نهایت ابتغا بسبب نشر عقائد حقه و احکام مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی
عن المنکر است و اما بنسبت عوام صلحا پس وفور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز اهل صلاح و اهانت اهل فجور
و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین
اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما بنسبت
عوام مومنین پس حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین
حق و الطاف جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه بتقلید باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کبرای سخاوت شعار و انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان

بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است اما به نسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث کراهت در قلوب ایشان
از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام
بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف
لحوق عار بسبب طعن اخوان و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات است اما به نسبت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهراً و عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان
و ذلت اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه
بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیای عظام و علمای کرام و انعکاس اثر و نفوذ مواعظ این بزرگواران
در قلوب ایشان است اما به نسبت کفار اهل ذمه پس فراهیت معیشت بسبب نزول برکات سماویه و نفاق مکاسب و عدالت سلاطین اهل ایمان
از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث رغبت بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان
بسبب ملاحظه انتظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است و اما به نسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قلیل به نسبت
فارین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالف الغرض در حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب
و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزائد میشد و هر قدر که
کفر متزائد میشود باز در ان عقاب متضاعف میگردد اما در حق ذراری ایشان از نساء و صبیان پس از بسکه
ایشان از اسباب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون
مینماید این هشت پاره از ذکر منافع جهاد اما تفصیل آن پس احاطه اش درین مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل
ایمان و امر باقامت آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع بمثابه انزال غیث و اجرای انهار
است در کارخانه تکوین اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل
اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند در راه مخالفت غزات مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند
و در ورطه هلاکت ابدی خود را می اندازند و در زمره خبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد
چه همین بار ان است که عموم نفع او در حق جمهور انام بدیهی است باوجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف میشوند

خاتمه در فواید متفرقه

و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده ۱: باید دانست که استماع غنا بی مزامیر و اختلاط امارد بدون شهوت اگرچه از ممنوعات شرعیه نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است و هم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق را ایفای حقوق نفس ضروری است و اتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظی که لذات آن در صلب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیجان و سرگردان گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع الفقصه امثال این امور را هیچ باب از عقلا از قسم حقوق نفس نمی توانند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم حظوظ که طالب را اجتناب از آن اهم و اکد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است که لذت آن در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور و الاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من وجه اتصالی با مور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد مثلاً شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره صحیح است و کسی بر ملکه تقوی و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ در ازاله امثال این ظنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس احتیاد باستماع غنا مفضی دیگر میرساند و تعلق قلب با مارد مفرقی و دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است

بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکهٔ شجاعت
امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باهم متجانس و متماثل میباشند مثلاً ضرب و قتل از عروض غضب هم سر بر میزند
و از ملکهٔ شجاعت هم صادر میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است صدور افعال از آن بی انتظام و ثانی
از ملکات راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات
محموده پس طریان غضب و صدور آثار آن اگرچه مخل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه مؤید آن لیکن غلبهٔ آن کیفیت و تسلط
آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بحیثیتیکه هرچه غضب طلب و تقاضا کند همانرا بعمل آرد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه
نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار
چون این مقدمه ذهن نشین شده پس در اصل مقصود بکمال تعمق باید نمود و نظر غائر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی
که بسبب استماع صوت خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه الهیه نیست چه مثل همین حال از نفس
فساق و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سائر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و طاعات و
آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک گونه تائید سالکان راه حق را در بادی نظر مینماید و از حالات محموده بالعرض
معدود میگردد اما در جنب مقامات و آثار حب ایمانی بمثابه همان کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتیکه
آتشی از زیر پارهٔ از زر یا سیم می افروزند و بسبب تیزی آتش در آن پاره تغلغلی حادث میشود حتی که مثل آب شده
کفهای او هویدا میگردد و خلاصهٔ او در ته می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت همان است که در ته نشسته است و
این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَآءً وَاَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ
فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ همچنین بسبب استماع غنا هیجانی که بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد و آن امریست
از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمیه که با انوار قدسیه ممتزج گشته سر بفلک کشیده است و احکام و آثار حب ایمانی در ته او
مختفی گشته و این هیجان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری مثل طلسمی است که برای نظارهٔ تماشایان ملکوت
بر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتنا در باب تحصیل آن رونق مقامات حب ایمانی می شکند چه کار
صاحب ایمانی سراسر اطمینان است و تسکین و قرار است و تمکین و کار اهل وجد سراسر اضطراب و پیچ و تاب و اما مضرت
تعلق قلب با امارد پس بیانش آنکه اگرچه نیل حظوظ نفسانیه در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی

در سویدای قلب بہ نسبت ایشان سم قاتل است تعلق قلب بامارو از ہمین قبیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد چنانچہ بہ صاحب وجدان سلیم پوشیدہ نیست و بسبب ہمین امور مذکورہ اکابر سالکان راہ حق مثل انبیا و صحابہ چیزی از امثال این امور ماثور نیست بلکہ آنچہ از کلام ہدایت التیام ایشان بر ذکای اہل فطانت ہویدا میگردد نوعی اجتناب و شعاری بکراہیت این امور است چنانچہ بر جہرہ اہل حدیث پوشیدہ نیست اما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت عامہ مقصد است بیانش آنکہ این امور ہیچ مفسدہ از مفاسد شرعیہ بالفعل مشتمل نیست با وجودیکہ بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنہا و شدت اشتہار آنہا در طوائف انام اجتناب ایشان از جمہور انام دشوار مینمود پس اگر نہی صریح از امثال این امور در شرع وارد می شد قطع نظر از ظہور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیتی شرعیہ بمجرد اقدام برین امور لازم می آمد و اکثر امت مرحومہ بشقاوت عصیان گرفتار میشد بنا علیہ بر شعاری بکراہیت امثال این اکتفا کردہ شد پس طالب حق را باید کہ با امثال این امور اعتیاد ننورزد و آنرا در سویدای قلب خود جا ندہد و در طلب آن ہیمان و سرگردان نگردد و التفات صمیم قلب بسوی آنہا نماید آری اگر بطریق امور اتفاقیہ امثال این امور پیش آیند مجاہدت با نکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال عاملان آن جائز نہ تا تشدد فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان خود بلکہ سائر طالبان راہ حق کہ کمر ہمت در رضا جوئی حضرت حق جست بستہ باشند اظہار کراہیت این امر و نہی آن ارشاد کنند احسن و اولی تر است فاما آنانکہ امثال این امور را از وسائل قرب الہی دانستہ در زمرہ عبادات شرعیہ داخل مینمایند پس

ایشان بلاشبہہ اہل بدعت اند

افادہ ۲۰ + آنچہ درین کتاب از تخلیہ و تحلیہ مرقوم شدہ بدو وجہ متحقق میشود وجہ اول طریقہ اصحاب الیمین است بیانش آنکہ مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیدہ قدری ضروری از تخلیہ و تحلیہ بدست آوردہ امیدوار اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیہ مباحہ و لذات جسمانیہ جائزہ اجتناب نورزد مثلا در فراہم کردن اموال و جمع نمودن امتعہ و اثاثہ و کنز کردن طلا و امثال سعی بیش از بیش بکار برد اگرچہ در ادای نفقات واجبہ مثل زکوۃ و صدقۃ الفطر و نفقات اقربا تساہل نماید و علی ہذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواہد شد و بدرجات جنت بر حسب عبادات و طاعات خود فائز خواہد گردید وجہ دوم طریقہ سابقین است بیانش آنست کہ ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیہ و تحلیہ نمی نمایند بلکہ اخذ بعزائم و معالی ہمم می فرمایند

وقطع تعلق از ما سوی الله نمایند حتی که از مال و عیال و از جوارح و اعضاء و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه میباشند
وهمه را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود میشناسند مثلا دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی
پندارند و تمامی حشمت و شوکت و مال و منال و سایر اسباب دنیا از ان حضرت حق جل شانه فهمیده هرگز اعتمادی بران
نمیکنند و در صرف آن بر مرضیات او بیجانه دریغ و تقصیر نمی نمایند و وسوسه آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت
هرگز در خیال ایشان نمیگذرد مثلا اگر ایشان احتیاجی شدید بسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مرضیات مولای
حقیقی خود میشناسند و صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نمیدانند حتی که مشاقی و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند
آنرا هم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق جل وعلا بکافری بتمرده عطا فرماید یا بلا سبب حبط نماید هرگز
حرف گله و حکایت و شکایت بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما رایگان گردیده و چیزی از آن
ما بود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور هیچگونه علاقه نیست
بلکه صدور آن اعمال از دست ما بمثابه چیزی هست که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک دست نهاده باشد پس
آن صندوق را اصلا با آن چیز علاقه نه مثلا اگر مالکش همگی آن چیز را بر باد کند هرگز صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضے
این بزرگوارانرا مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام با آن مقام اینست که از دل حسبما آن مقام رحمت ربانی و خیر خواهی
جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتے که اگر ایشان برین مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان را به بعضے از عصاة عطا
فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بد مآل ایشان رو به بهی آورده الحمد لله این
بزرگواران را بسبب حصول نجات آن عصاة از مهالک و مهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی بهم رسد
بنابر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک و مهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی
از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات
مضمون این بیت را ادا فرموده ** **بیت** ** چه بودی که دوزخ ز من پر شدی ** مگر دیگرانرا رهائی شدی
القصه چون این معنی یعنی تبری از کل امور دنیا و عقبی و زوال اوجا میگیرد و در جذر طبیعت او تحکمی نشیند و فنای
اراده بالکل دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را
از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله خاص باذن مطلق در تصرف متعدد

اقمشه مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت نماید مثلاً چیله خاص بادشاه هندوستان را میرسد که بگوید که
سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب فیه ماذون مطلق
در تصرف عالم مثال و شهادت میباشند و این کبار اولی الایدی و الابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی
خود نسبت نمایند مثلاً ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از عرش
تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با همه چیز نسبت متساوی است یا هیچ چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز
بما منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد والله اعلم بالصواب ✦

افاده ۳ + حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف
بدریافت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی نکند بسبب
حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس او را لا تعظیمش بجهت تعظیم
این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نسنجد و ادراک بکنه کمال آن نرسید
و اجر و ثواب آن را پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از رذیله تکبر متبری شده خفض جناح
نماید چه هر کس در بدو خلقت لا یعقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و
ثالثاً بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را
قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لحظه فائز بنعمت ایمان فرماید و همان وقت او را به نعمت
قطبیت بنوازد و رحمت و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام اوست
اگر احدی را امر در ظهور و بعد محنت شدیده نعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محنت ممکن نیست
جائز است که بهزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید

افاده ۴ + باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات
مفصلاً بیان شده اینهمه برای کسی است که طالب رضای حق تعالی باشد و بار رضای وی مقبولیت و عزت
و اعتبار ببارگاه حضرت ذو الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از
صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز بود هر چند کبائر عمده مثل زنا و غیره از وی صادر شود

لیکن ہر کہ تصدیق و اذعان دل کلمہ گفت نجات خواہد یافت و بہ بہشت خواہد رسید ہر کہ معتقد و مصدق مضمون کلمہ خواہد بود لابد کہ قبائح را قبیح خواہد دانست و بیزار و پشیمان ازان خواہد شد گو بالکل آن را ترک نکند بلکہ مرتکب آن ہر روز چند بار بلکہ صد بار شود و ارتکاب گناہ ہم صور مختلفہ دارد ارتکاب گناہ باین صورت کہ گناہ کند و در عین مشغولی بگناہ حق تعالی را غفور رحیم داند و ہمین دانست موجب جرأت و دلیری او بر گناہ گردد اقبح صور ارتکاب معاصی است چہ باین صورت مرتکب گناہ شدن گویا استہزا بہ حضرت حق جل شانہ کردن است معاذ اللہ من ذالک و این صورت مورث توجہ غضب آلہی بر مرتکب گناہ میگردد و شخصی در وقت گناہ خود را ہالک و از کار رفتہ و مستحق عقاب داند گو من بعد توبہ نکند انجام این چنین شخص انشاء اللہ تعالی نیک خواہد شد و تعیین نیکی انجامی وی حوالہ مشیت ایزدی است اگر خواہد او را توفیق چنان عمل نیک دہد کہ مکفر تمامی سیئات و ماحی ہمہ خطیئات شود یا آنکہ شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت دہد یا آنکہ بدون ہر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جہنم چشانیدہ بہ بہشت رسانند

افادہ ۵ :- چونکہ محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مردہ بدست زندہ ہر چہ اغیار میخواہند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید کہ در وقت مظنہ آثار احتضار توبہ و استغفار نمودہ ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید ہر چند اللہ تعالی ہمین ہر مسلمان و ہر وقت است ہر مسلمان را تفویض ایمان خود باو تعالی در ہر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی بباید خصوصًا در این وقت کہ وقت طریان غفلت و مدہوشی است و برای تجہیز و تکفین و دفن خود وصیت کردہ مقید بقلم ساختہ نگاہدارد و منکران را بران آگاہ سازد کہ ہر کہ خلاف طریقہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ در تکفین و تجہیز و دفنم بعمل خواہد آورد مواخذہ از وی روز قیامت خواہم کرد و دامنگیر و خواہم شد ہر بدعتیکہ در تجہیز وغیرہ رواج باشد نفی آن باہتمام کند مثل ساختن قبہ بر قبور و تجصیص و تکلف در مقبرہ و چراغان ساختن کہ عمل آن موجب لعنت است چہ جائیکہ آن را از اعمال صالحہ شمارند

اَعَاذَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اِتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی فِی جَمِیعِ الْحَالَاتِ

باب سوم در بیان طریق سلوک راہ ولایت

و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است

فصل اول

در بیان اشغال طریقه قادریه، و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغیری که موجب سهولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در بدایت دران هویدا گردد درین فصل محرر کرده شد و از انجاکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لهذا این فصل بر دو هدایت منقسم گردید ٭

هدایت اولی در بیان طرق ذکر

و آن مشتمل بر چهار افاده است ٭

افاده + ۱ + اول ذکر یک ضربی باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر بر آورد و پیش روی خود ضرب کند و نیز وقت تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از دهنش بر آمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهریال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون لسان قصد صدا و آواز بجهر شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز بجهر و شدت تمام میگردد و بعد اتمام آن قبل از آن که دم بجای خود آید و شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند که از اوراک آن گوش را نصیب نیست آری دراز کننده میداند پس همین آواز متخیل سینه را زیاده تر کشد و همراه کشیدن آن آواز نور متخیل را دراز تر و پهنا تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را از سر تا قدم با آن حاطه کند باز از آواز تخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو شده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید ٭

افاده + ۲ + بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش آنست که دو زانو مثل نشسته

نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه برآورده بشدت و جهر در زانوی راست ضرب کند و باز امتداد صوت
متخیل را باهستگی تا بشانه راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجای زانو
و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای وی همه نور نشسته است باز قدری سکوت
کند و دران سکوت نشستن همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای آن اعضا
خوب بنشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند و
چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و در آن
سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود در درون تمام بدن این شخص ساری گردیده ❊

افاده ۳ ❊ طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو بنشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق
مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید ❊

افاده ۴ ❊ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و
دیگر در جانب چپ سوم در قلب چهارم روبروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه همراه این لفظ برآمده
ابتدا احاطه میکند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص درآن مستغرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته ❊

فائده ۵ غایت این فکر باین طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت
بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود
و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد بفکر مشغول باید شد ❊

هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر

و آن مشتمل بر هفت افاده است ❊

افاده ۱ ❊ مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقش اینکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له
مبین او ست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است این ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد
اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو
طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرد و صورت سوم که مراد درینجا است آنست که وجود

او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص میداند که معنی کو از ان با هست بلفظ
در فارسی می هی و در هندی تعبیر میکنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است باوجودیکه هیچ چیز خالی از ان نیست

افاده ۲ + بعد استقرار و استحکام مراقبه وحدانیت مراقبه صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش
عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالا و استغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود
طالب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلا مع زوج بغایت محبت و
الفت و نهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی او است و هیچ کاری بدون عنایت
وی سرانجام نمی شود کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و این مراقبه او را الفتی و محبتی
والهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بسا امر
او سهل و آسان نماید بلکه آنرا موجب فخار و اعتبار و مزید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی کماینبغی مستقر و مستحکم
شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف پادشاهی انعامهای مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده و تمام کاروبار معاش و عزت و
اعتبار بتوسل پادشاه رو داده اگر بکاری مامور از طرف آن پادشاه شود سرانجام آنرا بجانبازی هم فخر خود میداند و از ین
مراقبه معنی اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که
باوجود کثرت افعال و فواعل صحیا این مراقبه را یک فاعل یک موثر که ذات فاعل حقیقی است و هر فعل و هر جنبش و هر سکون [illegible] میگردد

افاده ۳ + بعد این مراقبه شغل دوره کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع بصیر و قدیر
و علیم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع
و آنرا از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سر است بر آرد و چنان داند که روحش که مدرک
و یابنده هر چیز در وی همان است مجتمع و فراهم شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف
بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر
آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو اسم متیسر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق مذکور
بلطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام است رساند و باز الله قدیر از اخفی بآسمان چهارم رساند و روح خود را تابع
و همراه آن سازد و باز الله علیم را از اینجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرش

مجید ترقی دہد و باید کہ در منزل سوم وچہارم یعنی آسمان چہارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گھڑی یا یک گھڑی ہر قدر کہ ممکن شود و آنجا روح را بجہت مدت اثر و سائر کند و گاہی توقف روح در آن مقامہا دشوار می افتد بلکہ مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیر آن آنکہ در وقت صعود راہی بطور روزنہا در آسمانہا تخیل کردہ شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنہا و راہ را بسی خیال بند کنند تا روح آنجا توقف کند باز ہمان طریق ہا از عرش مجید تا لطیفہ نفس بترتیب وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر اللہ علیم از عرش تا آسمان چہارم و بذکر اللہ قدیر از آسمان چہارم تا لطیفہ اخفی و بذکر اللہ بصیر از اخفی لسر و بذکر اللہ سمیع از سر تا بہ نفس آہستہ آہستہ این ذکر را مستمر دارند تا کہ آثار آن پیدا آید از آثار آن نورانیت روح و اکراست و ملاقات با رواح انبیاء و اولیاء و ملائکہ و سیر جنت و نار و اماکن سماوات مثل سدرۃ المنتہی و بیت المعمور وغیرہ و لوح محفوظ و کشف وقائع آنجا و بنا برین طریق مور روح را در آسمانہا متوقف کردن و دائر و سائر نمودن میباید و دیدن عجائب آنجا مختلف میشود ہر کس بموجب قوت ادراک و استعداد و مناسبت حال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکہ مکالمہ با ایشان میشود و احیانا بر صلاح نیک کہ مفید راہ سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاہی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الٰہی دست میدہد و بیگانگی از جسم حاصل میشود و نورانیتی بہم میرسد کہ در شغل نفی اعانت و امداد میکند و اثر را آسمان تر میسازد و چون جسد روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الٰہی بدرقہ او شدہ پس جائیکہ طاقت رسیدن نمیداشت بہ بدرقہ مذکورہ میتواند رسید۔

افادہ ۴۔ باز شغل نفی پیش گیرد بیانش آنکہ بمقتضای اشارہ اَللّٰہُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ انوار الٰہی در ہر مکان موجود است بنا بہ وجود و ہستی کہ ہر جا ثابت است چنانچہ در مراقبہ وحدانیت واضح گردیدہ و انوار لوازم آن وجود پس جائیکہ وجود است ہمہ جا انوار متحقق است و چون احاطہ وجود معلوم شد ہمان طور احاطہ انوار آن باید فہمید و باوجود آنکہ انوار ہر جا موجود است لیکن قوت و ادراک انسان بسبب آنکہ از خیالات اشیای کثیفہ ظلمانیہ کہ اجسام فلکی و عنصری ہست از درک آن محجوب و محروم ہست نہ بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طے حجب کہ عبارت از انوار ست و حجب طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچہ ارباب فطرت عالیہ را بدون انکشاف انوار وصول بذات بحت دست میدہد پس احتیاج اکثر ناس با نکشاف انوار قدح

نمیکند پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک شوند
همین که آئینه قوت دراکه اش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد
و طریق پاک کردن آن این است که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود اگرچه
فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هر چه موجود
است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس
نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم به نفی واقعی متعلق
نیست چرا که غرض صاف کردن مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد بر آمد از نفی واقعی
هیچ کار نیست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن اینجا دو مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی هیچ
جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پر پشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی
سخت است بنا بر علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری
اول آنست که قوت دراکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود و در نفی دوم چیزی را
از آمدن در قوت دراکه خود منع میکند و در نفی اول آنچه در دراکه مستقر است آنرا اخراج مے نماید پس فرقی که میان
ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت دوم بسیار آسان است یا باین طور
فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان است از نفی باران هر کسی را که در عین بارش
ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا بر علیه در نفی خود نفی چیزی اسهل جائیکه بران قرار دارد و دشوار تر میشود
و گاهی نفی سر که مقام ادراک است بیان است گران می نماید و بعض کس را به تنفس دم آمد و رفت دم آگاه تر می باشند نفی حلق
و سینه سخت میشود بالجمله هر چیزیکه آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اگر لا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند
شروع از جا بجا کند که نفی آن دشوار می نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یکبارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل
نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود اثران بر مبتدی این
کار بصور مختلفه می باشد گاهی خلائی به مقام سینه و شکم اولا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت جثه متخیل میشود و گویا قصبی است از لحم که دم بدم دراز

باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند بمشابه آنکه گولهٔ توپ از یک طرف بطرف دیگر رسیده آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و کشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صور وی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پارهٔ خزفی سست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی انبساطیهم تصورش میتوان کرد که جانش برآمده یا گوشت پارهٔ دل از وی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل گردیده هر چند نزد واقفان کار بیان این صور شتی تطویل لا طائل است لیکن بسا است که از معنی مجمل نفی تعین صورتی از صورش به بزرگی قوی الذکا هم میسر نمیگردد و چیانا باوجود دریافت صور کثیره غبی غافل را صورتی دیگر ماورای آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صورش خالی از فائده نیست هر ضعیف که ابتداءً ش نمود گردد آن را بخوبی در خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را هر جائی که نفی آن صعب نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء اللّٰه تعالیٰ این شغل برای او کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بو ضعیکه اگر تخیل کند که ضربه شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلائی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کاجل که گرد اگرد او تا بشی مثل خط باریک نورانی با شعله نمایان میگردد و لیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج بتاریکی میباشد بمشابه سر شعلهٔ آتشین که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک مکدر می نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند این شغل نفی را بخوبی هزا ولت باید کرد که شغل طالب از امور مکدره که بمشابه خس و خاشاک است به همین شغل مصفا میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد

فائده ۔۔ در ایام اشتغال بشغل نفی شغل یاد داشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون و بی چگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسب مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات نگردد بمشابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال

بحوائج ضروریه و اعمال معاشیه دلش کما ینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس
غافلان یاد حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از ممتنعات
عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندند و نیز باید دانست که چنانکه بعضی از
اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یادداشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر در وقت
عروض امری که مشعر بحصول یادداشت آن چیز باشد مثلا هر شخص را التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است علم بالعلم
نه مگر وقت نشستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یادداشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن هیچ مگر نزدیک
عروض غفلتی یا امور مخله در امر یادداشت بعد ملکه یادداشت حق یادداشت دیگر هم با آن ضم باید کرد که بیانش
مفصلا در باب دوم گذشته

افاده ۵ چون نفی خود و تمام عالم بقا بود طالب آمد نفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه با آن
نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آنرا هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض است علامت
آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای دراکه است حتی که اگر درین شغل کمال ملازمت نماید بدن را معدوم شود و
اثری از آن باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد لیکن آینده را کارآمدنی است آنرا
مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی آنست که درین شغل دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه
ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و دلبستگی انسان بسبب ادراک است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود
دور میکند لیکن صفائی خیالش باقی میماند و موجب دلبستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس
میگردند همچنین در نفی هم انسی میشود بخلاف نفی النفی که مدار انس در آنمقام باقی نیست

افاده ۶ بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد و مجملش آنکه صاحب
این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان می برد و تصویرش اینطور نمودار میگردد که بدنش را فراخی پهنائی
تخیل میشود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز
از تمامی جوانب میگردد و همه عالم در خود مینگرد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را
منجمله جسم خود میداند و درین حالت اطلاع بر امکنهٔ افلاک و سیر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود بطلوع

کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال مخالف
واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد فاما دور
از راه راست و مورث صعوبت سیر و امتداد آنست قصد انتقال از آن بانوار کند که حجب ذات پاک وست و گاهی
انوار رنگارنگ بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل وعلا
است و طی آنها در تی مقرر نیست اگر عنایت الهی شامل حال باشد در یک لمحه هزارها طی میگردد لیکن سبب عادی برای
انتقال سالک ز حجابی بحجابی دیگر آنست که هر یکی از آن انوار به قوت خیالیه خود بحدی وسیع کند که احاطه تمام
عالم کرده تجاوز از قید مکان بفضای لا مکان نماید بعد از آن همت انتقال از دل خود برآورده استدعای این
امر از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بحدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و از آن بنور ثالث انتقال ورزد وَهَلُمَّ جَرًّا وبسا که انسان در همین
حجب متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی لون که
از آن به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا مقصود
اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند ٭

افاده ۷ ٭ هر کرا بعنایت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد
در آنجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید و خوضیکه در آنجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند
که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب منطوق کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ هر وقت شان جلا
از آن ذات پاک جلوه گر میگردد و بمجرد تبدل احوال طالب در عین هم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او
نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحبه الصلوة والسلام که مثل آدمی به منزله پاره پری است که
در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر میسازد دل انسان را قرار نیست پس ظهور شیونرا هم از آن طرف سکون
و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات
بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی وار دو طول و عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است طالب سالک
که متعارف و منضبط کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد ٭

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت ملکه و کثرت ظهور فوائد در ازمنهٔ قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید

و آن مشتمل بر دو هدایت است ۞

هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه

و آن مشتمل بر پنج افاده است ۞

افاده ۱ ۞ اول طالب را باید که با وضوء و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی وغیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزدی بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعای کشود کار خود کرده ذکر دو ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را با لجزم خواند و بقوت تمام از سینه برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند که نوری از سینه اش برآمده بر لب رسیده توقف کرده و در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند همین فکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی ست که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است حیثیت این اسم مبارک از اسمای پاک و منزه وی ممکن نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق هست که جلد تر از ذکر انوری معلوم شود پس این ذکر را بقدر کند که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و توجه شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را اندرون و بیرون احاطه کند و بدنش دران نور گم گردد ۞

افاده ۲ ۞ چون این معنی بخوبی حاصل شود و مشق و ملکه آن بوضعی رو دهد که هر وقت بلا کلفت همین طور کند و بقابوی وی درآید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر بلفظ الا الله است قوت و شدت و جهر همان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق هست که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قسم

در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید تا آنرا از زیر ببالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش دران گم شده باشد ثابت گردد ❊ ❊ ❊

افاده ۳ ❊ باز بملائمت آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود دران نور که بجای بدنش هم همانست گردش دهد مانند جاروبی مصقله که اگر کدورتی دران از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد

افاده ۴ ❊ چون این نور آنچنان مصفی گردد که شعاع آن از هر جهت دورتر از ان افتد و تصفیه و تصقیل آنهم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس لا را بخیال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته الا در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش روی خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده و بلفظ اِلَّا اللّٰهُ بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لَا اِلٰهَ نفی معبودیت هر چیز فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیاء کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور حسب مستقر و مستحکم سازد و در ضرب اِلَّا اللّٰهُ اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بمشابه دریای ذخار خواهد آمد که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم دران گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید و این ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد ❊

افاده ۵ ❊ طریق انتقال ازین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته درهمین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که اولا بدون لحاظ نور هم نفی خود نفی تمام کائنات از وی آسان شود گو که نفی از ان نور منفک نمی شود و لیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هم پیدا خواهد شد یا ظهور انوار طریق ثانی راه مطلب

یا بی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از ان حجب نورانیت تجاوز کند تا که باخر حجب که ملقب به بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید ؛

هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه

و آن مشتملبر دو افاده است ؛

افاده ۱ ؛ برای انکشاف حالات سموات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر جنت و نار و اطلاع بر حقائق آنمقام و دریافت امکنهٔ آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یاحیّ یاقیّوم است یاحی را بذکر خیالی از درمیان سینهٔ خود تا بلب آرد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز بلفظ یاقیوم از سینه برآرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ بلفظ اول واقع میگردد لابد که اثر این هردو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت میگیرد لهذا همراه تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هردو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح درمیان هردو اسم ماند روح را ببالای عرش رساند و در آنجا رسیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبهٔ معظمه و دیگر امکنهٔ متبرکه و بعد عرصه که بیداری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هردو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید بذکر خیالی یاحی تهیهٔ انتقال از آنجا کند و بمصاحبت یاقیوم تدریجا به مکان خود درسد و در نزول سموات جدا گانه ملحوظ دارد

افاده ۲ ؛ برای کشف قبور سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفهٔ اخفی رسد و باسم دوم یعنی قدوس از آنجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از آنجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه بقبر گردد و اگر مدعا یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و ذکر آن بحضور و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امید واثق از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورث دوری است

فصل سوم در بیان اشغال طریقه نقشبندیه

وآن مشتمل بر یک تمهید دو هدایت است

تمهید - لطائف ششگانه که در انسان هست مواضع آنرا معلوم باید کرد لطیفه قالب زیر پستان چپ و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سر درمیان هر دو که وسط سینه هست و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در میانی در مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از انجا است و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه اخفی مقام کام درمیان مقدم سر بجائیکه جنبش دران در سر کودکان محسوس میگردد ؛ ؛ ؛ ؛

هدایت اولی دربیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است

وآن مشتمل بر چهار افاده است

افاده ۱ :- لطائف ششگانه را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه خود بذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید وادنای اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش نبض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال بامور دیگر انسانرا بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از ان غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله میگوید و حضوری التستی بمسمای این نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد تا بمرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین تواند شد و ملقن اگر بازدیاد آن فرماید امتثال امر وی کند و هر یک از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل هست و بکثرت اذکار لطائف هر یک بنور او منور می نمایند هر چند این تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طمع لی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرور نیست هرگاه انسان در صحبت نور نسبت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیه

بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوارش درابتدا بمنزلۂ تعلیم تقاریر سکندر نامہ
است کہ بما خوانز اپس اصلح آنست کہ از مراتب دیوان بقدر حاجت استعمال نمودہ وقت را سیف قاطع دانستہ
زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح توقف نمایند ۔

افادہ ۲ من بعد بحبس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکہ مودب دو زانو رو بقبلہ نشستہ دم خود را
بند کردہ و زبان را بکام چسپانیدہ لا را از لطیفۂ نفس کشد و بر لطیفۂ سر اونی توقفی کردہ باز بر لطیفۂ خفی ہم
توقف نمودہ بہ لطیفۂ اخفی رسد بالجملہ حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد حرکت و مقام
لطیفۂ سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجہ ساختہ بنابر امتیاز آنہا قراری کند و الٰہ را از لطیفۂ اخفی کشیدہ
بلطیفۂ روح متوجہ گشتہ الا اللہ را در لطیفۂ قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیہ جنبشی ظاہری ہیچ
عضوی از اعضا حتی کہ سر و دہن و لب و زبان بالکل نشود و بعدد طاق اثر العمل آرد یکبار ذکر کردہ نفس خود را
بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زیادہ شود در عدد ذکر مزیدی کند ادنی مراتب
مزیدان بست و یکبار است چونکہ بہ بیست و یکبار خواہد رسید و مزاولت آن خواہد کرد و در مجلس واحد شمار
بصدہا خواہد رسانید گرمی و صفائی البتہ در لطائف وی پیدا خواہد شد و ازین گرمیان معلوم خواہد
کرد کہ شعلہ جوالہ است کہ تمام لطائف او را احاطہ کردہ مثل خط آتشین ممتد گردیدہ ۔

افادہ ۳ بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکہ ہر جزوی کہ از انسان است
او را وحدتی ثابت ہست علامت وحدت آن بنابر شناخت ہر یک تعین تامی ہست برای آن جداگانہ از
نام کل پس آن جزو بوجہی مشتمل بر سائر اجزای انسانی ہست بنابران زبانی ہم او را مقرر است و بموجب ارشاد
حضرت حق تبارک و تعالیٰ وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ
ہمہ آن اجزا ذکر الٰہی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست کہ ذاکر
تمام اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاہی و اطلاعی حاصل نماید بیانش آنکہ ہر جا از
تمام بدن خود بالعموم و الشمول بہ منزلۂ لطائف ششگانہ پندارد چہ بر ظاہر است کہ در نظر مردم مقامات
لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت

بہمان طور از تمام بدن ذکر شود و ملقن را باید کہ خود سلطان الذکر نمودہ بطور مذکور القا بر طالب کند و اثر ق
گاہے جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکہ دست یا پا یا دیگر اعضای ہی بدون ارادہ اش از جای خود منتقل
میگردد و احیانا رعشہ در حرکت پدید می آید و گاہی بطور قشعریرہ معلوم میکند یا مورچہ ہا کہ بر بدنش متحرک میشوند
و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاہی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود کہ در وقت اشتداد
گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آنچنان میشود کہ گویا الایش را از تمام بدن او دور کردہ اند مثل آنکہ
کسی بکیسہ مالی در حمام غسل کردہ باشد در غسل ظاہری این سبکی صرف بر جلدی نماید و در سلطان الذکر از
اندرون صفائی می آید و از قبیل خرق عادت است کہ مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قالب نماند و کرامت
مختصہ است کہ از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جہرۃً بلا اشتباہ بگوش صاحب
سلطان الذکر رسد و شنیدن ہم نشینان زیادتی است در کرامت مذکورہ و گاہی نوری صاحب
سلطان الذکر را محسوس میشود **فائدہ** - طریق دریافت کردن صاحب تلقین در ارشاد حصول ذکر لطائف
بسلطان الذکر وغیرہ را در طالب آنست کہ صاحب تلقین خود را خالی ساختہ متوجہ بوی شود آن وقت
ہر چہ در خود یابد بداند کہ آنچہ معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچہ آن وقت در صاحب تلقین ہویدا شود
ہمان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواہد گردید۔

افادہ سوم - چون سلطان الذکر بقدر مذکور بقا بو آید و بر وقت ارادہ بلا کلفت رو نماید شغل نفی
کند و ہمراہ شغل نفی شغل یاد داشت ضم کند بعد از ان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یاء توحید
صفاتی منکشف خواہد شد یا حجب نورانیت ہویدا خواہد گردید و اثر ثانی طریق مطلب یابی است پس
سالک را باید کہ از ان حجب بطریقیکہ در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب مراقبہ
صمدیت مزاولت کند تا کہ بآخر حجب کہ مسمی بہ نسبت بی رنگی است رسد اگرچہ نسبت این طریقہ را بآب
دریا کہ صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیہ مید ہند اما بعد امعان نظر ہیچ چیز قابل
تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت دست دہد و سلوک متعارف باختتام
رسد و سیر فی اللہ پیش آید و در اثنای آن حالات بس شگرف و مقامات بس عجیبہ رو دہد و مرشد یکہ

بخصوصش طالب را سیر فی اللہ ترقیات خواہد کرد ہمان مرشد او را بر حقائق مقامات آنجا آگاہ خواہد فرمود

فائدہ حضرت امام این طریقہ یعنی خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند **بیت**

اول ما آخر ہر منتہی است آخر ما جیب تمنا تہی است ۞ طالب عالی دق را باید کہ متجسس ہمان امر باشد

کہ آنجناب بلفظ جیب تمنا تہی ازان تعبیر می فرمایند و محمالش خالی شدن طالب از ارادات و عزائم

خود است چنانچہ تفصیلش در باب چہارم این رسالہ انشاء اللہ تعالی مذکور خواہد شد ۞

ہدایت ثانیہ در بیان فوائد متفرقہ

وآن مشتمل بر دو افادہ و یک فائدہ است

افادہ ۱ برای کشف ارواح و ملائکہ و مقامات آنہا و سیر امکنہ زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح

محفوظ شغل دورہ کند و طریقش در فصل اول مفصلا مذکور شد پس باستعانت ہمان شغل بہر مقامیکہ از زمین و آسمان

و بہشت و دوزخ خواہد متوجہ شدہ سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اہل آن مقام ملاقات ساز دو حیانا

گفتگوی بایشان میسر می آید و از آیندہ و گذشتہ باصلاح و مشورت کاری کارہای دینی و دنیوی معلوم میگردد

افادہ ۲ باید دانست کہ برای کشف وقائع آیندہ اکابر این طریقہ طرق متعددہ نوشتہ اند و اولی و احسن آنست

کہ در پاس سوم از شب بیدار شدہ بکمال آداب و مستحبات و نہایت حضور قلب طہارت بجا آرد و ادعیہ ماثورہ کہ

برای تکفیر سیأت بعد طہارت معین فرمودہ اند بہ نیت تکفیر سیأت بکمال التجا در جناب خالق الارض والسموات

بخواند و بعد ازان صلوۃ التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در

تمام صلوۃ دعای تکفیر سیأت و التجای عفو خطیات بجناب خالق البریات در تہ قلب ملحوظ دارد و بعد ازان

از صمیم قلب توبہ از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند کہ در دل او ظن عفو خطیات و قبول توبہ ہویدا گردد

پس ہمانوقت بشغلی از اشغال طریقہ کہ بآن مہارت داشتہ باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجا بجناب

حضرت حق برای کشف واقعہ مطلوبہ پیش روی بصر و بصیرت خود بجیبتی دارد کہ ہمگی ہمت او بسوی انکشاف

ہمان واقعہ متوجہ گردد و امید واثق از جناب حضرت حق آنست کہ انکشاف آن واقعہ بطریق نزول الہام از قوق

یا بطریق ظہور آن از فوارہ قالب متحقق گردد و فرق درمیان ورود وساوس و نزول الہام آنست کہ الہام

امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آنرا سبیلی معین نیست بطور دزد و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزیست که در جایی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو همه چیز دانا میدانی که من باینطریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری کن که از ان مطلب خود دریافت نمایم بعد از ان گوش خود را بجانب اصوات یکی از مردم در نوم یا تیقظ صادر میشود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بنیت استکشاف واقعه مطلوبه گزارد و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیة الکرسی و پانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد از ان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یکصد و یکبار کلمه یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ بنیت استکشاف بگوید بعد از ان دعای استکشاف نموده در خواب رود انشاء الله تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحة خواه اشارة ❊ ❊

فائده ❊ از جمله اشغال مبتدعه شغل برزخ است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعضی اکابر هم بران مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی به تعیین و تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود با دب و تعظیم تمام به همگی همت خود متوجه بآن صورت میشوند که گویا باز ادب و تعظیم بسیار رو بروی شیخ نشسته اند و دل بالکل بآنسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم میتوان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن در ان خصوصاً به تعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیْلُ الَّتِیْ اَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُوْنَ باطلاق خود دلالت دارد برانکه عکوف بپیش تماثیل ممنوع است معنی عکوف لزوم حضور است نشستہ یا ایستاده به تعظیم و ادب محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنهگار است تفاوت در عمل آن آثم و گنه گار و شغل این سالک طالب راه حق همین قدر است که در اول تصویر رنگین بر قرطاس یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و شعار و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود هر چند بظاهر

صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر فائق تصویر را حکایت نمیکند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بیجان اند پس هرچه معنی تصویری صورت خیالی از ید است از صورت قرطاسی چه فرق درمیان هر دو می تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرع تخلل راه میابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمیرسد لیکن قبحیکه به نسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است در صورت دوم از ید از صورت اولی است پس باین وجه میباید که حرام باشد قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ ناقصان را بصورت اول میرسانند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه پیش اہل صور میکنند رو بروی آن تصاویر بعمل می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبہہ نیست پس این ہم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام بنا بر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب درست بود و بس قیتکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که ہمان طریقه احتیاط را پیش گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند و هرکه بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اگر استفتای این امر در آن زمانه متبرکه میشد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهری شد

فصل چہارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله اسرارہا

وآن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمہید - باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح محاذی لطیفه قلب زیر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر ندکوره مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس در مبدأ پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب با ادب با وضو بخضوع و خشوع و التجای تمام رو برو مرشد به نشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراہم آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگویاند و

مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین لطائف ستّه در لطائف خود ذکر کرده بهمت درست لقائی آن در لطائف
طالب نماید و چونکه ذکر لطائف ستّه شکگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه نفس توجه بسیار نماید از کثرت
توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر بحدیکه غفلت نه بهر ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات
است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی سایر عالم ازان آسان تر است و
در نفی بدن خلل میدارد لابد اول نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر
لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش اینست که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا ازان
بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند و الا الله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام اجزاء
بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و با لفظ الا الله مقام لطیفه قلب و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات
حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بمزاولت
تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش انشاء الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام
وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و وقتیکه شغل نفی در حیز خیال طالب
مستحکم میگردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصاً انکشاف دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن
کما حقه متصور نیست و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که بیشتر از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی
نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است
باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفناء پیش خواهد آمد و آنچیز مدرک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری
خواهد شد و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند و وقتیکه بکمال و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی
النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف
دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است اما عدم تصریح این اکابر بامثال این اشغال پس سببش اینست
که بسبب قوت تاثیر ایشان مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود
اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار
خیلی متعذر می نماید والله اعلم بحقیقة الحال ؏

مقصد در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل دوائر از مراقبه احدیت است طریقش آنکه وحدانیت ذات
مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه
بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذارند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب
که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس
جوهر آن نور همان اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش
در همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول
نصف دائره است و تجاوز از ان عبارت از تمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت
و فراخی بوضعیکه مبدأ و منتهی مقرر و ممتاز شود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف
پهنا شده عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه و حدش پهنا شد و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره هم تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب
میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جای و میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور دائره
اول تجاوز از موجودات ممکنه کرده بحد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می ماند نه آنکه قلب
مضمحل و متلاشی گشته انوار محض باقی ماند الا نادرا بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره
و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره
تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل همان قدر است که مانند ستون از قلب
ببالا رفته و سائر دائره بطور شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است
که از قلب آمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط
که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات بسبب
کثرت است در نظرش مضمحل می نماید و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب بالکل
مضمحل میگردد و نور صرف باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک

قوس است در دائره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کند و باینطور شروع نماید که ذات پاک او را با وجود
بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جهت نزدیک و همراه خود داند و خود را از وی دور و غائب پندارد بلکه شریک
و شامل مددکارهای خود انگارد و معیت را اقربیت لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت را باوجود
قرب اعانت و مددگاری هم ضرورست تا که شخصی معین دیگری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشده گو
اقرب بود و ازین جا معلوم شد که اقربیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقربیت
کرده پس نظر به معنی قرب و معیت را متحد یا متقارب پنداشته بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده و
لیکن فی الحقیقت اقربیت در سلوک بیشتر از معیت می آید لهذا مراقبه اقربیت اول میباید و معنی معیت
صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ یکین
شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و ساتهی در هندی هم ازان خبر میدهد و آیات
کلام مجید شاهد و عدول برین معنی کافی است ان الله مع الصابرین و قال ان معی ربی سیهدین و ان الله معنا
حضرت موسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما و سلم در مقام استمداد و استعانت لفظ مع فرمودند پس هویدا شد
که اعانت در معیت ضرورست و اقربیت بدون اعانت متحقق میگردد و پس مراقبه اقربیت بیشتر از مراقبه
معیت باید در هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب
راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی
پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده می گردد بحدیکه طاقت گناه نمی ماند و اعضاء جوارح خود بخود از جنبش
بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند همین طور اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و
انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت
میباشد مثلا شخصی بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه منجم شود و با آنکه پدر یا استاد یا مرشد لازم التعظیم
یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آیند و انجام رود پس هر کس میداند که در انجام اول
و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود و انجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس
پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف

باوصاف وی صلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده شود پس عنایات او را با پایانی نیست
و اگر تعظیم استاد و مرشد لازم آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد
پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس
اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب و مطلوب خود را نصب العین ملکه
اقرب از همه چیزها به نسبت خود سجدی مدعن خاطر خود باید که سراسر انسیت و الفت یابد و اثری از وحشت و
نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت وقتی علامت ولایت
کبری است که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات بیشمار
همراهش شامل شد و حقیقت انیست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضروریست پس بحسب کمال و
خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود
در دائره کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره مثل بلحاظ اقربیت بحدیکه
آثارش بموجب بیان سابق واضح شود با محبت وغیره در دوائر دیگر کمال آن دائره نیست گو حصول آن
آثار گمانی هست بس عجیب و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک هست بدون انکشاف
انوار دائره حاصل نمی شود و حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دائره بهر دو چیز است اول انکشاف
و دریافت انوار دوم حصول آثار که قرب و معیت و محبت وغیرها است و صاحب هر دائره موافق عزت و سعی
خود مطلب یاب میتواند شد لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلا هر چند
صاحب دائره قلبی بمطلبی رسد فاما بشانیکه صاحب دائره محبت فائز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد و
بعد ازان مراقبه یحبهم و یحبونه هست یعنی محبت خود بذات پاک وی سبحانه و محبت او سبحانه مر خود را
و درین مقام دو دائره و یک قوس یعنی نصف دائره هست و وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدای
محبت است بمنزله مبادی آشنائی و دوستی که فیما بین مردم پیدا شود و در ابتدای محبت محب نفع و
فائده خود و رضا و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه میکند و پاس خود و پاس محبوب هر دو از دست نمیدهد
و این دائره اول است و چونکه محبت ترقی کرد جانب محبت را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی

دائرهٔ اول و شروع دائرهٔ دوم گردیده ملابد درین دائره ترجیح جانب حق بجانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن
مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را معاز نه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از
ته دلش فواره صفت جوش زند و چون که اضمحلال و فنا بمرتبهٔ اعلی رسیده و نشانی از جانب محب نمانده اتمام
دائرهٔ دوم و شروع قوس است و بهمین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب درین مقام اصلا نیست
تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و فنای جانب محب نسیاً منسیا گردد پس کمال قوس محبت است درهمین
مقام فناء الفنا حاصل میشود و بعد آن مراقبهٔ اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است
ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان دقیق تر شناخت
مظاهر روافی تر و امتیاز مصادیق در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال
و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا میگردد و کارخانجات که متعلق برزاقیت است مظهری است از مظاهر
آن و همچنین کارخانجات که تعلق بشان هدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق
کلمهٔ پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از خلق ابلیس گرفته تا سرود
سرائی و همچنین و مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات
گور و جان کندن و آتش و راحت و خوف و دهشت که بنیک و بد را در خواب پدید میشود بالجمله مظاهر
اسم ظاهر ملاحظه کرده مسمای این اسم مبارک را که ذات پاک او است بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه
و مراقبه کنند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت تیز
تر میگردد ملاحظهٔ تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه
سُبحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلقِهٖ سُبحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهٖ سُبحَانَ اللهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهٖ
از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه مسبح بصیغهٔ مذکوره
چون عارف وسیع المعرفت باشد و بلحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب میگردد بخلاف
غیر عارف که بلحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را مزاولت کما ینبغی کنند و وقتیکه موارد فیوض
این مراقبه که لطیفهٔ نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از دانست خود و نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذایل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل دراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک آن غیر از کشف و الهام راه نمی دارد بسیکه محل لطیفه نفس کم سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را اختصاص نماند بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب ترتیب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد هرگز متعرض حال نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر دیرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمثابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع را صرف بسبب محبت و الفت ان ذات پاک که بسبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره بتمامها مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بمرتبه ادنی است بعض آثار بسبب محبت و بعض آن بسبب خوف حاصل خواهد شد و بمقتضای کُلًّا وَّعَدَ اللّٰہُ الْحُسْنٰی هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و در این دائره هم اتمام دقتی نمود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات در انوارهم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر این دائره مقدم بر دوائر محبت میبود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیم می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حقتعالی است شانه و مثالش نظام مملکت است که بر ظاهر هویدا است باطنش عقل و تدبیر پادشاه است پس فراخور ادراک خود باید که مظاهر بطون او دریافت کرده مسمای اسم باطن را باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملأ اعلی است و مراد از ملأ اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ مییابد اولا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام و ارواحیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان بتعلق به اسم الباطن وابسته و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در جسد انسانی باطن اند و خاک و روی ظاهر است باین جهت

مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل آنهاست در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل
نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش به رضامندی حق ظاهر میگردد مثلاً
مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند و گاهی بتاله در میرساند و ابلیس را مقتضای
آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت چونکه مستفیض از فیض این مراقبه
خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه و سعی بسبقت و مسارعت در آن پیدا خواهد شد و
مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص خواهش به رضیات
الهی و منحرف شدن آن از مزخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و صلاحش
کسالت است از معاصی و افتادگی به بارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات
اسم الباطن درین سیر رو می نماید و اتمام این سیر هم با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این
سیر است و باز سیر تجلی ذاتی دائمی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض
از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت مانند آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت
بیشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و
مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول بلحاظ اینکه منشا کمالات انبیاء است علیهم الصلوة
والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه ما راه نبود و اینمعنی در انبیا علیهم السلام علی الدوام
متحقق می بود حتی که در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان
بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل
است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام دائما در کار و بار خود اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی
ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن حکم و فرمان کاری بجا
آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات
ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب
اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است

چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر
خاک هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی است در انسان و مقصد از این
تواضع و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او و گوکه در امتثال اوامر مالک خود و براه هدای او
نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقاً و معنی
تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت امریست جدید که پیش می آید بخلاف
تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل
تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت
جاری شده بنابر بیانش تمثیلی است و اتفاقی منقول است که هر دو باهم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی
احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین
اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد نه آنکه
اخلاق نداند پس دانست آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و مکر
شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در وادی عضال جهل مرکب می ماند و این خود نشان
حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب خوشش زند نه آنکه بزور برخود بندد و بنابر اتمام این سیر
تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیته کمالات رسالت
هست خصائص رسل را فهمیده انتقال به منشاء آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیته آن مراقبه نماید امتیاز
رسالت از نبوت بظهور رسالت است و ایلچی گریست درمیان حق و خلق ناصح و واعظ بودن و کوشش بلیغ در بیان
حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل را لازم است بخلاف انبیا که ایشان را مقابله
لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است و وجهش ظاهر است
که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی می فرستند سخنش در حق آن قوم که فرمان برداری کردن یا نافرمانی ورزیدن
مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولو العزم و امتیاز اولو العزم از سایر رسل بهمت
قویه است در باب هلاک کفره و صلاح مومنین پس در هلاک کفار همت قویه صاحب العزم از رسل بنزد خلق دارد

بس قوی بخلاف غیروی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزلهٔ جارحه از جوارح انسانی به نسبت ارادهٔ قهریه
الهیه که با هلاک کفار متوجه میشود نمی باشند بخلاف اولو العزم که بمثابه جارحه میباشند بطور ملائکه و شاید این جارحه بسه
صورت متحقق میگردد اول آنکه ملائکه انسان یعنی رسول و اولو العزم در وساطت برابر بوند دوم آنکه اصل ملک بود و انسان
تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیا است
صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر را رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی وافر از این خصیصه
باهره بطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل از انبیاء و امتیاز اولو العزم از رسل بخصائص آنها بنا بر
مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضروریست و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام بود
آنست که سه چیز لابدیست اول تبدل انوار که مکرر مذکور شد دوم تبدل صفات چنانکه اینهم مبین شده
و تازه اینست که منجمله تبدل صفات است حصول پاره از صفتی و شانی که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه
ذات بحیثیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را بمعنی از معانی نبوت که ادنای آن خوابهای نیک است
فائز خواهند ساخت همچنین در درجهٔ دوم معنی رسالت برو فائض خواهد شد و بتفهیم و تعلیم و مناظرهٔ غافلان و
جاهلان و معاندان ملهم خواهد گشت و از درجهٔ سوم همت قویه در اهلاک عصاة و متمردان و انعام و اکرام مطیعان
و مخلصان او را خواهند بخشید و این مدعا را بالعموم باید دانست هر اسمی از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی
از ان خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه را بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر
خواهد شد و بجهت کمال کرم آن کریم مطلق است عادت کریمانه است که هر که در وقت طعام خوردن مثلا وارد بر
ایشان میشود و دیده طمع بر او می دوزد البته لقمهٔ با و خواهند داد و همین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی
هر که مراقبه اسم محی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه آنست که البته
از شان احیای خود بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده برگزیده چون
کاری از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند بی پایان بود لیکن
بمنزلهٔ مزدوریست و مترتب بر آن کار و مناسب آن انعام بمنزلهٔ خلعت فاخره است که سببش رضای مولاست
و انسان چون بآن فائز میگردد همتها نیز هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن او و جاهی

در ملأ اعلی و غیرہم یافتنی است و آن انعام چیزی می بود کہ در ہر کار کار آمدنی است دو بہشت و دیدن انعام
است حور و قصور و غلمان اجرت قال اللہ تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادۃ و تفسیر زیادتی رویت است
بموجب روایات صحیحہ د مور و فیض دو درجہ اخیرہ ہیات و حدانی انسانی است و عنصری و لطیفہ در دو
این فیض خصوصیت ندارد و سببش اینست کہ منتہای کمالات رسل و اولو العزم بشان جامعیت حضرت ذات
است و صلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بہیات و حدانی مقصود اصلی اہل این کمالات است لہذا مورد
فیض این دو درجہ ہیات وحدانی می باشد باز مراقبہ حضرت ذات است باعتبار ظہور حقیقت کعبہ و آن مسجودیت
حضرت ذات است مر خلائق را و این معنی بہ ہوید است و اثر مناسب این مراقبہ رسائر این سیر معظم بودن
است بحقانیت و اہل حق او را تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی حق تعالی دانند و از ہمین است
کہ بخاطر بعض از اصحاب گذشتہ بود کہ حیات رسالت مآب سجدہ باید کرد و حضرت آدم صلوات اللہ علی نبینا
و علیہ خود مسجود تمام ملائکہ گشتند و قبلہ آنہا شدند و حضرت یوسف را علیہ السلام معظمان ایشان کہ ابوین
و برادران بزرگ بودند سجدہ کردند باز مراقبہ حضرت ذات است باعتبار ظہور حقیقت قرآنی از وسع منشا
آن مبدا وسعت بیچونی اوست اولا تصور وسعت بیچونی باید کرد طریقش آنکہ وسعت ذات پاک باعتبار
ظہور افعال یا بطرزی دیگر ذہن نشین نمی شود اما باعتبار ظہور افعال پس چنان ملاحظہ نمایند پس ہر حرکتی کہ
در عوالم ظاہر میشود و ہمان ہست محرک بحقیقت پس اگر پای مورچہ جنبش می نماید از وست و اگر فلک الافلاک
گردش میکند بہ تحریک او میکند و اگر سبب و طریق تحریک او را خواہیم کہ دریافت کنیم بجز آنکہ بیچون و بیچگون گوییم
و لیس کمثلہ شیء را تلاوت نماییم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکہ افعال او وسعتی دارد کہ تمام عالم را فرا گرفتہ
ہمچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فہمید این بیان شمہ ایست از وسعت بیچونی او تا نیاز اثری از وسعت بیچون
ہر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکہ حاکی ہر چیز است وسعتی دارد کہ معدومات و موجودات را گنجایش میکند و
بسبب آنکہ اثری از خواص محکی عنہ در و یافتہ نمی شود بیچون توان گفت و قرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقائق
عالم و ہمین عود وسعتی دارد پس عریض و طویل کہ علم بشری بہ منتہای آن رسیدن متعذر است و چونکہ ظہور حقیقت
ازلی از دست بیچون ہست و از بیچونی اوست کہ باوجود تالیف وی از حروف و کلمات متداولہ عرب ترکیب

یک جمله مشابه آن غیر از خدای عز و جل صورت نمی بندد و سببش آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون امر بیچون مع وسع
فرموده که هزارها بلغا و فصحا بکنه آن نمیتوانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام است و ابو البشر به همین صفت
معزز تمام ملائکه گردید هرگاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و درمانده شد غیر او را که مقابل وی عجم و اخرس
میتوان گفت هرگز سرانجام نخواهند کرد و ثالثا وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید
مشتمل بر غایات و نهایات است لیکن شروع معرفت را سبیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب
بادشاهی است از بخشی گری و وزارت و صدارت و امارت وغیرها پس همین نوکری است که وزارت میباشد و
همین نوکریست که خدمتگاری میشود همچنین قرآن مجید ابتدای وسعت بیچون هم هست و انتهای آن
نیز لهذا مناسب مبدئیت گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین شد معنی از مبدا وسعت بیچونی که منشا
حقیقت قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرآنی است مزاولت
نماید و ظهور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید شد و از آثارش صفائی
و نزاهتی است که واصل این سیر در خود میابد و آن صفا مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی منشا حقیقت
نگار رنگ نمایش گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشائیت
حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزاهت مراقبه است پس
در عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول و براز در خود صفائی و نزاهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت
صرفه است قطع نظر از مسجودیت مقیده که در ارکان نماز میابند و تصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم حقیقی
و حاکم تحقیقی بر ما فرض فرموده و امر حتم بآن نموده معبودیت مقیده است و نظر باینکه حد ذاتش مستحق این
تعظیم است معبودیت صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت و بی
سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت
ابراهیمی است و سخن مجمل دران این است که هر کامل را نظر بکمال خود با خود انستی میباشد تصویرش آنکه صاحب
کمال را در وحدت احیانا وحشتی پیش می آید و آن کامل چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود در خود
انسی و رفیقی می پندارد و بجود مانوس می باشد باینطور انستی که جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند

و منشای کمال ابراهیمی است علی صاحبه الصلوة والسلام که آن نسبت حضرت ذات بذات خود ست ملاحظه کرده مراقبه
نمایند و چون این مراقبه بکمال خواهد رسید اثری از خلت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آثار
که مرقوم شده هرجا باید دانست بعد ازان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویه علی صاحبها
الصلوة والسلام و آن محبیت ذات است و محبیت را هرکس میداند در ابتدا که مراقبه محبیت بود بلحاظ محبیت
سالک مر حق تعالی را محبیت حق تعالی این سالک را و درین سیر مراقبه محبیت ذات است مر ذات را و همین است
منشای حقیقت موسویه باید دانست که خلت عبارت از علاقه ایست که در میان دو شخص میباشد و محبیت
از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزله آشنائی است که هر یک را از هر دو آشنا بر دیگری
اعتماد کلی است و عزت و وجاهت هر یک در دل دیگر راسخ است این خلت موجب توسط کارهای عمده می بود مثل
وزرا و امرا به نسبت بادشاهان و محبیت را سه مرتبه است اول آن که محبیت صرف بود و بسرحد محبوبیت نکشد
این محبیت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه خلت است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است
مثل خواص که نهایت خیرخواه و دلسوز در خدمتگاری بود لابد او را دوام حضور و قرب زائد به نسبت امیر کبیر
خواهد بود دوم محبیت که بسرحد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و باعلای درجه محبیت اصل شد
اگر ازان مقام که نهایت محبیت است پیش قدمی کند به محبوبیت رسد این محبیت هم خلت است سوم محبیت
که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلندتر از خلت است بلا ریب و آن منشا حقیقت محمدیه است علی صاحبها
الصلوة والسلام چنانکه بیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب و دوام
حضور است این معنی در محبیت زائد از خلت است گو که در سرانجام کارها و واسطه شدن امور عظام خلت زائد
بود ولهذا محبیت را بعد خلت فرموده اند و اگر اینوجه تقدم محبیت را بنا شد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویه است بعد ازان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجه که منشا حقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبیت
که حقیقت احمدیه است بعد آن مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن بمحبوب یا محب بعد آن مراقبه لا تعین است
بایمعنی که ذات پاک و را مرتبه ایست که تعبیرات ما بیانات همه دون او هستند هیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد

والله اعلم بحقیقۃ الحال

تکملہ در بیان سلوک ثانی راہ ولایت

وآن مشتمل بر یک تمہید و یک مقصد است

تمہید طالبان نافہم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام میرسانند میدانند که ما نیز ہم پایہ و ہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ نائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی وغیرہم قدس اللہ تعالی اسرارہم اجمعین شدیم و این مغلطہ ایست صریح و عقیدہ ایست نہایت قبیح زیراکہ درینمقام بیکن اہل خذلان و بطلان ہم رسند و چون درینمقام رسائی آنان ہم باشد بچہ طور این مرتبہ را منتہای کمال ساطین بارگاہ قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فہمید۔ **شعر** ؎ وَسَوْفَ تَرَیٰ اِذَا انْکَشَفَ الْغُبَارُ ۔ اَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِکَ اَمْ حِمَارٌ ۔ ہرچند سلوک متعارف بوجہیکہ درین کتاب محرر شدہ اہل خذلان و بطلان را درین رسائی بس مرتبت زیراکہ اکثر اشغال آن ممزوج بآداب شریعہ و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از شرح آداب شرعیہ است پس حقیقت این است کہ بلاریب وصول بہ معرفت ذات حاصل شدہ لیکن رد و قبول چیزی است دیگر اینجا وصول مردود ان درگاہ آلہی را باینمقام رسانیدن بشابہ آن است کہ قزاقی مساعی ربکار بردہ و بارک شاہی رسیدہ نزدیک است کہ گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فضل شفیع خود تائب شود و زوال اشرعی و عناد کہ مقابل حکم سلطانی کردہ میرہن محکمہ عدالت سلطانی نگرد و ہمین است حال طالب غیر متدین کہ بمقام معرفت ذات رسیدہ آری چیزی عظیم و امری فخیم است در حق طالب متشرع کہ بحقیقت ابتدای ترقی و کمال از ینمقام است این مرتبہ بمنزلہ ابجد خوانی است مراتبی کہ از ابتدای ذکر تا اینجا شدہ در کمالیکہ مطلوب و مقصود است معدود و نمی توانند شد و حقیقت این امر در ضمن تمثیلیکہ مندرج افادہ آیندہ است باحسن وجوہ انشاء اللہ تعالی واضح خواہد گردید پس لابد کہ این

اسالکین بارگاه قبولیت ایزدی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی هست که بسبب آن نسبت
و مقامات از زمرهٔ مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان درهمان مقامات امتیاز از سایر مقبولان
حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسلوک ثانی مسمی میکنیم و الفاظیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است
منتهای آن قطب ارشاد است که واسطه افاضت رحمت الهی بود هرچه فائض بحق و بواسطه اش باشد و اکثر افراد
کرا امتیاز در سلوک اول و ثانی نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که به تمامی سلوک اول کمال
تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است احیانا بعضی مقبولان
بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمونه اش اینست که شخصی صاحب
عقل و همت را که از حضور بادشاه دور است او امر سلطانیه رسیده بودی در انصرام آن امر آنچنان کوشش
نمود که بلقب نمک حلالی و فدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیار
از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص بحضور پیر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که آنهم
سالکان سلوک اول را حصول آن متعذر است احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و آنچنین
چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیان است باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص
صاحب عقل و همت است که پیش ازین همه از ماجرای او رفته و سببش خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع
شریف است که اشتغال سلوک اول محض تعبدا و تشرعا و ابتغاء لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که تنقیح درین
کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم بحقیقة الحال و سلوک ثانی هرچند مقصود شرع و مبین قرآن
و حدیث است لیکن بطرز اول منضبط نیست بنا علیه بطرزی منضبط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه

مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول منضبط و مدون است ثانی منضبط نیست
باوجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک کرده اند و انرا سیر فی الله
نامند و احیانا بنابر عدم اتقان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه می شود و هر یک را ممتاز از دیگر
نمیدانند بنابر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب موقوف بر

سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه دور است شوق ملاقات پادشاهی
در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور پادشاهی انگاشته ساعی در فائز شدن بحضور پادشاهی
گشته و اصل مطلوب را که مرکوز خاطر است مکنون داشته حضوری را مطلوب خفی و اظهار می نماید و اصل مطلوب را
پیش از رسیدن بحضور پادشاه مخفی و مستور میدارد و بنابر مفاسدی که در اظهارش متوهم میشوند یا بنابر انکه
در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد
کرد و از حال طرق رفقا و هم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم
آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را
پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انهار و
عجایبی که هیچگاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا یا دریافت احوال
مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها وغیره گشته از راه راست انحراف ورزیده طول مسافت را گوارای
خاطر خود ساخته و دور نیست که درینحالت آنچنان مشغول به سیر و تماشا و سیاحت گردد که مطلوب خود را
فراموش سازد یا آنکه باوجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در همین سیر و سیاحت برباد دهد
و اینقدر مقرر است که بعسرت تمام و اپس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست
منحرف نشده و منزل بمنزل راه راست را طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه روز بروز نمودار
شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص
بدار الخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسیده بوجهی
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بآرام و استراحت گرایید من بعد که بدیوان
خاص رسید آنمکان نادر النظر به تجمل و آرایش حسب جلال و ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت
یافت و من بعد بحضوری پادشاه فائز گردید باز بحضوری پادشاه رسیده و اصل مطلوب را اظهار گردیده متجسس
طریق حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول انتهای سلوک اول است طریق حصول مطلوب دوم سلوک
ثانی است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس مقصود و طریقه از طرق اولیاء

الله قدس الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن طریقه معین کردن بمنزلهٔ تفتیش حال رفقاء راهها و تعیین یکی
از آنهاست و اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزلهٔ فراهم آوردن اسباب
سفر است و خویش و تبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزلهٔ شغل نفی است انحراف بجیب راست بمنزلهٔ استغراق
در کشف توحید صفاتی است احیانا در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت
حجابت عظمت غافل میگردد و بسا که با وجود یاد آوری وصول در همان وقائع ماند و از آن برآید و بدشواری و دیر
رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد و بر راه راست منزل مقصود بدون
انحراف می رود و آثار و علامات دار الخلافت بمنزل حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و
آخرین حجب بمنزلهٔ دیوان خاص است آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و
بیچگونه است این حجاب اختصاصی زائد بآن ذات پاک میدارد بنا بر آن نهایت لطیف و بی کیف است و
لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجابی از هر دو جانب
حدی دارد معین که تا آن حد علاقهٔ همان حجاب است مثالش از پردهای دروازهای مکانات بادشاهی معلوم
می توان کرد مثلا هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقهٔ آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام
و حجابان آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده را با جازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت
و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن آینده را
اجنبی نه پندارند و در آمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرای پهنات از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد
پس نسبت بیرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا
که خصوصیت دار الخلافت هم بپادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات
بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان شخص بعد رسیدن
بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی بعمل آرد او را لازم است
که حضار دربار را از هرکاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بر وقت حاجت کلمهٔ خیر از زبان
ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب رتبهٔ خود سعی سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار سرگرم

وچالاک باشند و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار کاسل و تغافل نه ورزد مبادا ابداع کاهلی
در آن دربار در اعذار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این معنی منجر با خراجش از آن مقام
گردد و نیز خبردار باید شد که از صاحب مرتبه متفاوت میباشد از صنادیح تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که
دزدی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزاراست مال وابسته سرکار بلا حیله و تکرار ادا کرده باشد و
چونکه باینمقام رسد پس رضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشند و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا برابر
خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضرباشی را مراتب است مثلاً
ساکنان دار الخلافت من حیث حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فرق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر
از آنها و آنانکه مستعد خدمت پس دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و آنانکه روبروی میباشند فوق
ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر
همه ایشان پس این مراتب به اعلارا اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی قوی پیدا شود و
قدر و وقع وی در دل بادشاه جا گیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب فدوی من است باید سبیلا و را
اقامت آنمقام میسر آمده چه هر گاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی معلوم اهل
دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رضامند خواهند بود ما دام او را در آنمقام جائز خواهند داشت بعد
اطمینان از اقامت آنمقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده
باشد و وقائع و اخبار که در دربار میگذرند آنرا هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر میشود بدقت امعان و یافت نموده اوضاع تغیرات را بسبر قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی با نعامی
یا به تعذیب سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و در این
وقائع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاهدارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی قبیل گرفته تا فرد صحت
وزیر اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم علی هذا القیاس از گرفتار شدن کسیم
بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زورآور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای و صحرای و در

دراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص با بحلا احاطه آنرا قصد کند و بسا چیزها میباشد که بر آن جزای یا سزای واحد مترتب
میگردد و بنابران تغیر چهره بادشاهی بران چیزها متفاوت نمی شود پس پندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه
خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره با یکسان باید معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن
نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که حسب ذکاوت و فطانت وی ملکه مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود
و بر مراد بادشاه در وقائع و سوانح آگاه گردد و این آگاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی
اصلی که در کلام بادشاهی هست دریافت وی شود مثلا گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید
کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کاری از کارهای سلطنت
سرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اضعاف مضاعف از انچه سابق بود بروی بجوش خواهد آمد و سعی سفارش
اهل دربار مددگار او خواهد شد لابد بخدمتی و منصبی بادشاه او را خواهد نواخت اصل مطلوب که تمام این تشبیب فراز
و محن و متاعب برای آن کشیده بود ان شاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر خواهد
ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلا خواهد رسید همچنین هست حال سلوک دوم سالک را
لازم هست که بعد رسیدن بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک هست اختیار
عزائم شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازم ایمان هست و سالک را لازم
که مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
نکند لازمه شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی حاضر ساخته
و از ان به عظمت مصحف انتقال کرده زیارت و نظافت خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دنس خسیس این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده و امر نه از خود هرگز لیاقت
این نعمت نداشتم و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین وی گردد و این
چنین معانی اگر خود بخود در ذهن وی می آید نعم ما هو و الا بتکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس

عظمت هر سوره بفهمد و شافع بود آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاو آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه و حج و
جهاد و سایر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و تعظیم کعبه و انبیا
و رسل علیهم الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار قدر زکوة بشروط خود بر هر مسلمان فرض است
و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را لازم است اهتمام نوافل تمام مثل
تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از ارباب عزیمت شود
مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای خوردن پیشش می نهاده اند و بر همین
قیاس باید کرد تمام منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سایر مومنین و
تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیا و اولیا پر
ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس به توقع دعای خیر که کار آمدنی در ان مقام است تفقد و
خاطرداری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف مودا مینمود چنانچه به نزدیکی دانسته
شد و قرآن و سور آن و کعبه و نماز و روزه وغیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و
مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله
مناسب لغت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش بموجب فحوای
کریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هر جا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند بایقین
داند که این نعمت عظمی محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شد و روی بسوی وی آورده
که این نعمت او را حاصل گشته و الا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده
بود و خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
حق تعالی گردیده و نه این درمانده محض توسل بچیزی نموده پس هست این قسم نعمت عظیمه و فخیمه مگر محض بفضل شامل
و رحمت کامله او جلت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت است همین حال دارد بلکه فی الحقیقت
هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر
پس هر چیز از فلک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمتها برای اوست و خصوصیت با وی دارد باوجودیکه استعداد

وسعی و خواهش او را هرگز دران دخل نیست پس در نعم الهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه
بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بحالم متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس
نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود لحاظ کردن نتواند
پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم اند پس حالات آنجناب
را صلی الله علیه و سلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بعید و حصا محض از
دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه گونه بر آنجناب
فائض میشد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با وجود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی
کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید و این نعم که در طفلی و صغر سن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فائض میشد
بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم
جلیله فخیمه را تصور کند که اینهمه بلا سببی و بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی
بنده میشود همین قسم انعامات باهره ظاهر بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی است
از شیون رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی
مفیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و در مراقبه وجه الله ملاحظ همین شان است و اصل آن انعامات ایجاد است
از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما بجهت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی
دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله بنسبت هر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که درین صورت عبث در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الهی جل شانه ازان منزه و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس که بروی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس پیدائش حق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق ارباب دانش و
کمال نظر بحکم و مصالح منظوره آن حکیم حقیقی است فاما اگر غیر اینکس را علم و دانش عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال
میداد هیچ کس را هیچ امر نبود که دست خدا را جل شانه ازان سو مصروف ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت را
باینشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه اوست که هر کس را بانعامات باهره متکاثره نواخته و به بسیاری نعم

نعم هر یک را تخصیص فرموده همین نشانه است آنکه متبع رحمت کامله لا لغرض است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره
و باطنه اند که لا لغرض خالص شده اند و وجه الله از همین آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن
بنده بسوی خدا جل شانه و بیانش آنکه هر بنده مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی
عبادت حق میکند و اوامر او بجا می آرد اما دنی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت اما عالی همت پس
بنا بر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در زمره اهل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک ملائکه زمان
خاص وی الا اعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر حصول عزت مذکوره یقینا مترتب میشود بلکه
از توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت عالیه را باین امور التفات نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان
انسلاک در سلک خاصان است پس لابد در دل هر یکی ازین هر دو فریق النقی و الشقی با خالق خود حالت
میگردد و روز بروز زیاده افزون میشود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از
دلش محو و منسی میگردد و محبت و الفت حضرت حق بحیثیتی در دلش مستحکم می نشیند که اوامر را بجا می آرد و حصول
هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمیگذرد هر چند حصول عزت و اعتبار بر آن
قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب بحصول عزت و اعتبار فاما در ادای اوامر از خاطرش تمنی حصول عزت
و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود همچنین از منهیات پرهیز می نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد هر چند
محفوظ ماندن از مذلت در ملأ اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار مقرر بر آن مترتب فاما
این بنده را هرگز تخیل نیست محض رضا و نارضای حق تعالی مقصود گشته همینکه میداند که در بجا آوری اوامر
حق رضای اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق
خود می شمارد و هر گاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضامندی را بدتر از هزاران مذلت
یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمره اذلا بلکه بدتر از هزاران عذاب دوزخ می پندارد
پس چنانکه وجه الله توجه رحمت الهیه است بسوی بنده لا لغرض همچنین وجه العبد رو آوردن بنده است بسوی
خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع از حصول ثواب
جنت و نجات از عذاب نار و همانا که بهمین مضمون اشارت است درین آیات أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ

ضَالًّا فَهَدٰی وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَاَغْنٰی این هرسہ آیت بشارت ہست بوجہ اللہ تعالی وہر سہ آیت اخیرہ بشارتست
بوجہ العبد وچون وجہ اللہ بآثار آن مقابل آن شناخت پس طریق مراقبہ آن نیست کہ نظر خود را ہمان شان کہ
منشار حمت لاالغرض ہست متوجہ سازد وعلی الدوام نگاہ خود را بآن دوختہ ملتجی وسائل بزبان حال وقال
باشد کہ ہرگاہ ہمچقدر نعم جلیلہ برمن یا برغیر من بے استحقاق واستدعا مرحمت فرمودہ پس فلان نعمت عطا فرما
ہر چند جلیل وخطیرست ومن بنہایت نالائق وعاجز فاما انعام عام ترا ہیچ نمی باید وموقوف بر ہیچ امر
نیست واین مراقبہ گاہی بلاجہت میباشد وگاہی بقید جہتی از فوق یا تحت موافق توجہ باطن مراقب
متصور میگردد وبسبب این مراقبہ عنایت خاصہ از جانب حق تبارک وتعالی متوجہ حالش میشود وعنایت خاصہ
را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدمؑ یا آنکہ تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریدہ شدہ فاما
چون عنایت خاصہ در خلق حضرت آدمؑ مصروف شد صورت خاصہ آن بظہور پیوست وبہمین خصوصیت
اشارتست در قول حق تعالی کہ خَلَقْتُ بِیَدَیَّ وہمچنین ہست اختصاص حضرت ختم المرسلین بمعراج
واختصاص حضرت موسی بکلام برکوہ طور وبسبب ہمین عنایت خاصہ عظمای بارگاہ ایزدی زیادہ تر از
وی راضی میشوند واز مقام درانجا مانع نمی شوند وبعزت ووقار او را جا میدہند پس برین مراقبہ التزام احکام
شرع شریف وارضای عظمای بارگاہ الہی مواظبت ومداومت ورزد واین مشابہ ارضای اہل دربار وملاحظہ
چہرہ بادشاہ ہست فاما پادشاہ را بسبب جہل کہ لازمہ بشریت ہست اطلاع بر حال ومآل کسی نمی بود لہذا با وجود
حاضر باشی وخوشنودی خاطر بادشاہ از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشہ بدطینتی وخیانت وخباثت آن شخص بمنصب
اورانمی نوازند تا آنکہ بعد مرور زمان خوبی جبلی او بہ تجربہ رسد وامن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب کہ
علمش محیط ظاہر وباطن ہرکس وناکس ہست در آن بارگاہ بمجرد یکہ مراقبہ وجہ اللہ از بندہ بخوبی سرانجام یافت و
کما ینبغی درست شد مقبول بارگاہ ایزدی گردید وحقیقت باطن بندہ خود درآنجا ہویدا است پس نوری
مقدس ازلی کہ درازل نصیبہ ہر مومن مقدر شدہ بوی مرحمت میشود وآن نور تخم عقل ہست وعقل شجر آن
وایمان ثمر آن وآیہ رَبَّنَا اٰتِہِم لَنَا نُوْرَنَا بہمین نور اشارہ می فرماید پس این مراقبہ وجہ اللہ را آن نور
متمثل بستارہ تابان لی نرد ورنمایان میگردد وآہستہ آہستہ نزدیک میشود تا کہ بر پیشانی مقام سجدہ گاہ رسیدہ

در تمام بدن ساری شود. مانند نور بصری که مدرک الوان و ضوء است خاصهٔ آن نور دریافت مرضیات حق تعالی
است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجعول است این نور
برای دریافت رضای او تعالی است و طریقش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغیری
نمایان در تجلی که محاذی کمال وست پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از آن رضا یا نارضا را توان فهمید
بعض اشخاص آنچنان میباشند که معاملهٔ ایشان از قلب تجاوز نکرده و ایشان را از همان راه بر رضا یا نارضا آگاه میسازند
مثلاً هرگاه قصد میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا با آن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و عزم و فور
رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نارضامندی بآن متعلق است سیاهی و ظلمت انقباض و نفرت و
رمیدگی لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است و بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند
پس ایشان رضا و نارضای حق جل و علا را بسبب ملاحظهٔ تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت
مینمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا از آن منزه و مبرا است تفصیلش آنکه
آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر میشود در آن آثار تغیری اصلا نمیشود چنانکه الآن کما کان
وصف اوست همچنان به نسبت آن آثار بر یک صفت است که از ازل تا ابد گاهی در آن تغیر نیست اما به نسبت
امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است آثار
عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب
نمیشود و در روز رستخیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنا بر آن وضع و مکان وی مبدل خواهد گردید و
قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک وی نیست
تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد در آن صورت تغیر پدید می آید و این تغیر در ذات
نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم موجود می بود و احکامیکه
بر انسان مرتب میگردید همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می باشد بواسطهٔ این جسم عنصری
مستور و مخفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن حقیقت میگردد و مثلا می گویند
که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقای جسم

برحال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بران جسم نمی توان کرد آن وقت هیچ کس نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوستم
باوی نشستم ذات منزه آن بیچون بیچگون همچنین در صورتی و لباسی متستر شده نمایان میگردد و اینقدر فرق
است که حقیقت انسان مقید بجسمی میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت
حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بهر صورت که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت
تغیر میشود و ازینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاتیکه اخص خصوص است در پیش می آید فنا ما از ان ذات
دور تر میباشد پس این بنده با کمال رضا و نارضای حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه
متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام شرعیه همان طور است که از شارع ثابت شده و رضا و نارضا در
امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی
است و بجای فلانی رفتن گو مباح شرعی بود منجر بنارضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در
هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری
است و سالک را چون این کمال دست میدهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلیم الله می بود و گو کلام حقیقی
درمیان نباید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است گاهی کلام حقیقی هم میشود و بخلاف
مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کارے
بموجب آن رضا سرانجام خواهد داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت
بر حالش بجوش خواهد آمد و عظمای آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند مهمل و بیکار گذاشتن شخصی کارآمدنی
مخالف حکمت است مقرر او را بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را توقف
و استمرار بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد درین
مقام اهل ولایت را پرتو نبوت دست میدهد اگر برسانیدن امور بکه بر ایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر برسانیدن
آن مامور شوند پس به پرتو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولو العزمی مقرر
میگردند و درین مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام
جمیع مهام او را مقرر کرده مانند نایب سلا زند و هرکه این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاری که از دست

خلیفة الله سرانجام مے شود از دست دیگری سرانجام میکنانند فاما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری حسابِ
خدمت بلاریب مے بود و شاباش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد و بسی آنچ خواص
هرچند کار وزارت را سرانجام داده فاما وزیر نشده و اینمقام نهایت راه ولایت است راه ولایت بعد آن
هیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم

باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت

و آن مشتمل بر شش افاده است

افاده ۱ طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه و ادای عبادات شرعیه بطریقیکه در باب
ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد ست رسوخ قدم در مقام توبه ست تفصیلش آنکه اول طالب این طریق را باید که منهیات
شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال و اقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل
افراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب و سنت تنقیح و تفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب و سنت است فبها و الا از
علمای محدثین استفسار کند بعد ازان انعام حضرت حق و تربیت جواد مطلق که درباره این ذره بمقدار مبذول
شده بارها بملاحظه جست تصور درست در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز
روبروی بصر بصیرت خود مرة بعد آخری پیش گیرد بعد ازان در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی
مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بمقدار که از سرتاپا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر
و مستقبح است و این معنی را در ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او
قرار گیرد حتی که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید در حالت قشعریرت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان
نماید که همه منهیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن
خود مستحکم سازد حتی که قبح این منهیات عقل و قلب او را فراگیرد و در باطن او به نسبت آن منهیات خوفی و وحشتی
پدید آید حتی که صدور آن منهیات را از خود بجای وقوع خود در تهلکه جان و مال و آبرو از ته دل شمارد بعد ازان عظمت
قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب خود ملاحظه کند که این صفتی ست از صفات ازلیه ربانیه که آنرا
بعالم امکان هیچگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود در کسوت زبان عربی همان صفت

ازلی و کمال ذاتی خود را انزال فرموده بموزراو اسطه فیما بینه و بین العباد گردانیده بمشابه آنکه بادشاهی عظیم القدر
دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس عاجزی بی مایه که هرگز
لیاقت التفات بادشاهانه نمیداشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی
و مرا بهمین وجه بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت
پس اگر در حال این فقیر نیک تامل کرده آید و از قانون ادب فی الجمله مسافتی ورزیده شود و انکشاف گفته شود که
اگرچه بظاهر در دست آن فقیر یک جانب دستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود بادشاه و بادشاهت آمده
القصه عظمت اینکلام پاک در ذهن او بجدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق اینکلام پاک را بآن مصحف
ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آنکلام پاش پاش میشود و باز اگر این ملاحظه
میکند که آنکلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقتیکه متوجه شوم او را برزبان خود بی کلفت می
آرم و هر وقتیکه قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را برسینه خود نهم البته او را بسبب
این ملاحظه برحال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بمشابه آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر
او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را
بران یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن او کما حقه
قرار یافته و دنائت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمدی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و
طریقش آن است که قومی را از انام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و بالحاح و
نیاز بیش از بیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بارخدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه چیز قادر و توبه که قدم اول راه نبوت
است بمن عنایت فرما و عنایات بی غایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است
شعر تو چون ساقی شوی در دتنگ ظرفی نمی ماند ❊ بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها ❊ بعد ازان
صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیآت و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه قلب تا که عزیمت بگزارد و در اکثر ارکان
صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیآت و حصول حقیقت توبه متوجه دارد و بعد ازان همان لمحات حضرت
حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالیت مرقوم الصدر در باطن پیدا

وظاہر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب وہم او در ہمان حالت فرو رفت فبہا و الا این امر را بروز دیگر حوالہ کردہ مراجعت نماید باز روز دیگر ہمچنین کند تا کہ ہمان حالت رو دہد بعد ازان در اثنای ہمون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان خود و در میان رب العزت ملاحظہ نماید و وقتیکہ عظمت آن کلام پاک و وساطت او فیما بین الرب و عبادہ سینہ او را مالامال سازد و سرور و ابتہاج بلا ابست آن کلام پاک کاسہ سر او را بر سازد پس نظریکہ ممزوج بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید کہ بار خدایا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم و وسیلہ خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب از منہیات آن بہ نسبت این طالب تمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جملہ منہیات است مجملاً ملاحظ کردہ عقد توبہ کند تصویرش آنکہ چنانکہ شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمہ خود میکند و بجہت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلاً اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب اشیا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم ہمون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البتہ نزدیک یاد کردن این قسم مغلظ ہمتی برایقاع آن فعل یا اجتناب ازان مرازتہ دل و مثل میخ فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود کہ او را عقد یمین میگویند ہمچنین ہمت قویہ از تہ دل خود برآوردہ و بقرآن مجید توسل کردہ بزبان خود بگوید کہ بار خدایا بر عنایت تو توکل کردہ اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کردہ التزام این امر عظیم بر ذمہ خود کردم پس محض کرم خود این عقد را باتمام رسانی بعد ازان علی الدوام مراعات عقد توبہ التفات ضرورست کہ در حضور ملک الاملاک کہ قادر علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کردہ ام مبادا کہ سر موی ازان تجاوز کنم و داغ نقض عہد بر جبین من علی الدوام باقی ماند بنابہ آنکہ شخصی محکمہ پادشاہی عالیشان صاحب قدرت انتقام محلکہ دادہ باشد کہ فلان

چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و هر قول و فعل ملاحظهٔ آن مجلکه می ماند یعنی هر گاه که
قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور میکند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد که
این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد ازان او را بر روی کار می آرد و نیز او را میباید که خصوصیتی
زائد و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در
طریقهٔ قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن بیعت
بوقوع می آید مناسبتی زائد بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد که خود را از زمرهٔ غلامان آنجناب و از جماعت
حلقه بگوشان آن عالی قباب میشمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن اگرچه بر هر صاحب ایمان واجبست اما این
طالب را با آن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد ازان همین توبه را بر دست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و
اجتناب از بدعت ممتاز دران جزو زمان از امثال و اقران باشد اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود
بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را
فرع آن و پر ظاهرست که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجهٔ اعتبار ساقط میگردد و بهیچ
تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع بس جلیله است و
از عمدهٔ آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربهٔ صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر دست عزیزی
بیعت میکند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از مواقع ارتکاب
معاصی و مظان طالبیت منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه متحقق میشود یکی
آنکه آن عزیز با وجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا همان
عزیز را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بتدبیری
از تدبیرات خواه در منام خواه در تیقظ در میان آن طالب و آن قبائح حائل گردد و دیگر آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود
بسوی آن عزیز از غیب لطیفهٔ غیبیه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه

منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه بحال طامع حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن مجید بر وجهی متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الواجب والممکن و وجاهت او عند الله بحدیست که کسی را ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاقه که درمیان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب و امور منکره بوجه من الوجوه درنمام یا در تیقظ حیلولتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل وعلا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود ✿

افاده ۲۰ ✿ چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را لازم است که قدم همت در مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه تراجم اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها والا از ماهران محققان این فنون که ذوی الاعتقاد واولی الایدی والابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عرب دل التفات نورزد و بشوشگافی متعمقین فنون ادبیه که خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده بر جم غفیر از اهل اسلام راه مقصود زوند مغترته شود که آن عبث محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است ✿ بیت ✿ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ✿ کین راه که تو میروی به ترکستان است بعد از آن خلاصه این معنی و تفاصیل این مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را ورد دل متحکم

سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن باذکار و ادعیهٔ ماثوره بزبان ما بین الجهر و الاخفاء در اکثر احیان شروع کند و اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس بعضی اوقات مفید میباشد و اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهدهٔ نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس طوریکه آنحالت متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آنحالت پس آن ذکر را از جملهٔ ریاضات نفسانیه باید شمرد و بالجمله در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید کرد که طبیعت ذاکر در ملال آرد و به خمول و کسالت انجامد بلکه بتدریج نفس را بآن معتاد باید کرد و اما مراقبهٔ صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول در ثالث مذکور شد ملاحظهٔ انعامات حق و عجائب قدرت آن قادر مطلق است لیکن هیجان سرور و ابتهاج و وید قصور و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقر مراقبهٔ صمدیت است در مبادی احوال بسبب ملاحظهٔ نعم مشترکه و تاثیرات عادیه حادث نمیشود مثلاً انزال غیث و انبات زرع هرچند از نعم جلیله است لیکن از انسکه درین نعمت همه افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظهٔ این امر شخصی عامی را حالت مرقوم الصدر حادث نمیتواند شد و همچنین خلق سموات و ارض و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امور مذکوره پیش روی انسان در اکثر احیان جمع نمایند ازین سبب بملاحظهٔ این امور ذهن او را به کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمیگردد لهذا بر طالب لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور را ملاحظه نماید و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار روبروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در بادیهٔ انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا سررشتهٔ مراقبهٔ صمدیت بدست آید و چون مراقبهٔ صمدیت بروجهیکه در باب اول در ثالث مذکور شده ذهن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد اگر ممکن باشد و در اثنای ذکر ایمانی مراقبهٔ صمدیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال فکر یا اثر ذکر اهم داند و از ذکر ایمانی مراقبه

صمدیت را مؤیداتی هست که بسبب آن مؤیدات ذکر و فکر رونق می‌یابد و آثار او بقوت و سرعت ظهور می‌نماید و از اعظم
آن مؤیدات اقوای و خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات و احتیاجات
و خبرگیری مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل حوائج خود فرومانده و دروازه‌های حصول مطالب بروی او
مسدود گردیده و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب یمانی است
باو مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم میشود که ذکر و فکر بکمال خود رسید

افاده ۳۳ چون حب یمانی بکمال خود میرسد لابد که طائر بلند پرواز همت طالب برای اشتهار اعلام این راه
و اظهار علامات این طریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت
استکمال حب یمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این
هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و
استحکام علاقه عبودیت است پر ظاهر است که خود را مثل سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را
از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است
آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول
وجاهت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی ببعضی اشیا امر میفرماید و این
عبد نصیحت شعار بذکای فطرت خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای وی برباد خواهد شد
پس اگر این عبد درین وقت هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب را
بر خود مسدود ساخته باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از
معاملات وی برهم نشود پس اگرچه شرعاً محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنابر سعی در صلاح معاملات مولای خود
خواهد که علامت نصیحت و خیرخواهی است جاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت میان
بنده نادان و جاهل و درمیان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات باشد پس آن بجای خود راه انقیاد و امتثال

پیمودن خود را در مظنهٔ هلاک و عصیان انداختن است و درینجا نکته ایست که دانستن آن درین مقام بر ضرورست و آن
اقسام تجلی ارادت است پس باید دانست که تجلی ارادت بر سه قسم است قسم اول حصهٔ آن مقصود سالکین راه
ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادتست بیانش آنکه انسان از سبب کمال رسوخ در مقام
فنا رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد پس
ایشان خود را مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جماد از خود رفته میباشند پس گویا که
خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیبهٔ سالکین جادهٔ راه نبوت است و آن عبارت از
تابع کردن ارادت خود است مر اراده حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا و رغبت و خواهش
و شهوت خالی نمیگردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت
از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان محو شد لیکن بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضا و رغبت و کراهت
و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز
استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسانست
که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود
امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف
میشود یعنی ازته دل خود شناخته اند که آنچه انسب و اولی است همونرا حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و
اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل ما بندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه
انسب و اولی در حق ما بندگان است در همان امر ما را استعمال خواهد کرد و بهمان چیز ما را مامور خواهد ساخت
لهذا معقول مر ارادات خود را در کارخانجات الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمرهٔ بندگان
منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد کارش همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانهٔ او دخل
ندهد بلکه نظر خود را برچهرهٔ مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود

از جانب خود بر خود لازم شمارد و شعار خود نسازد بلکه مثل خدمتگار دوام حضور و ملازمت را شعار خود ساختہ دانا و ضاع و اطوار مولای خود مرضی و شناختہ دائما رو بروی نظر او خود را حاضر دارد و ہمیشہ منتظر ورود امر او بوده باشد تا ہر امری کہ از جانب مولای او صادر شود خود را در ہمان امر بکمال چستی و چالاکی در آرد ❊

افاده ۴۰ ❊ چون قناعت ارادہ بکمال خود میرسد و علامت کمال و دخول طالب است در زمره محدثین و شہدا مراقبہ عظمت پیش گیرد بیانش آنکہ چنانکہ سالکین راہ ولایت اول در تحصیل ملکہ یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجہ بجانب حضرت حق و بعد از انکہ ملکہ یادداشت در صلب نفس ایشان می نشیند آنرا بہ بعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطہ بر جمیع کائنات یا ظہور در مظاہر متعددہ یا صدور کثرت کونیہ از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیہ بایں طالب ہمچنین طالب این راہ نبوت را باید کہ بعد از حصول ملکہ یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را منضم نماید و مضمون لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ را ملاحظہ کند و معیت و قرب علمی پیش نظر خود دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او بر آسمان و زمین و بر و بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب و درون و بیرون خود برابر انگارد پس ہر حرکتی و سکونی کہ از وی یا از غیر او صادر شود بہ مجرد دیدن آن حرکت و سکون از تہ دل و این مضمون سر بر زند کہ این حق تبارک و تعالی پیدا نمود و می بیند و خوب رواد ر ضلوات و خلوات بلکہ سائر حالات تنہا نماند بلکہ حال او مثل حال کسی باشد کہ ہمراہ او علی الدوام شخصی می ماند کہ آن شخص را بہ نسبت آنکس ہم علاقہ ابوت و ہم علاقہ تربیت و ہم علاقہ ولایت و ہم علاقہ سلطنت و ہم علاقہ آقائی و ہم علاقہ استادی و ہم علاقہ پیری و ہم علاقہ محبت و ہم علاقہ محبوبیت بہم رسیدہ باشد و محض بر قرب وجودی اکتفا نماید یعنی محض اینقدر دانستن کہ آن شخص ہمراہ من موجود است درین راہ کفایت نمیکند بلکہ این ہم باید دانست کہ آن شخص می بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول میفرماید و تحسین و آفرین بران میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاہت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمرہ خاصان خود می شمرد و عصیان عاصی را رد میکند و بران لعنت و نفرین میفرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد و ذلت در دنیا بفعلہ بفشو د جزا او را در زمرہ کافرین نعمت میشمارد و عفو معاصی عظیمہ بطاعات یسیرہ کہ ممزوج بکمال اخلاص و شدت

انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله با دنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد مینماید بالجمله نکته
گیری و نکته نوازی شان اوست بدانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم ست که این مضمون را
تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چکاری برآید بلکه مقصود آنست که حال آن طالب در
تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم باشد و همچنین مقصود از
ملاحظهٔ انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود تصور کرده فقط
اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب بر هر ذره از ذرات ریگستان و هر موجی از امواج بحر
زخار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگرداند همچنین تجلی بیرو احد فیض رحمانی که بر جمیع
کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری و احد در علویات و سفلیات مجموعا و
فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال و مثال حال کسی باشد که شخصی دست و
او را گرفته محاذی دریای زخار در جو آویخته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند آنرا قابل تحمل ثقل خود نمی پندارد
و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن متعذر می شمارد و بسبب ثبات خود غیر از آن
شخص چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است هیچ ضرری
هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس دست تمامی
عالم مهالک من است چه بر هر موجی از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج
امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بر ان حمله آرد یا عدو آن شمشیر
برهنه بر حلقوم او نهد در اثنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من
نه برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور اگرچه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ
مطلق دست محافظت از سر من برداشت هر مورچه پایمال هر مگس که حال که متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت
میکند و لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین
جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون لعین
مشهور و معروف است بدانی که مقصود ازین کلام آنست که بر آن طالب خفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب

امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمیشود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در
دار دنیا لا سیما در حق طالبین راه ثبوت که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است مقصود نیست بالکه مقصود اینست که
خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بر این طالب بر تقریب اسباب مهلکه و بعد
آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی ایضاح این امر غامض یعنی تمیز درمیان خوف قلبی و خوف طبیعی
بدون مثالی حاصل نمیتواند شد پس میگوییم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی
چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لا بد مادامیکه آن
چوب بعید از چشم اوست هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد بیگگونه تغیر
در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطرار بند میگردد حالانکه در صمیم قلب او درمیان قرب و بعد آن چوب
هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا
اضطراب و تشویش دل او را فرا نمیگیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین این طالب صادق همه کائنات
را مثل چوب و سنگ در دست حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت الهی میشناسد اگرچه خوف و اطمینان
طبعی بسبب قرب و بعد اسباب امور ضاره و نافعه برو طاری شود اما قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید
شنیده که حضرت ایشان با وجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب واهب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند
و در اثنای طلب آن بجناب او هیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده و الا صدور دعا ازیشان از صمیم قلب
سر بر میزد از آنجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر بر زد که أَنّٰى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا

افاده ۵: چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول
مذکور شده بدست آید و بعض ارباب کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت پیش
گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بیشمار است منجمله آن شان حلم است که با وجود شدت مخالفت
مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات با فحش قبائح و اکبر معاصی
مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و با خلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق از

جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب را بکمال عنایت مهربانی پرورش می نماید و آن جریمهٔ
قبیحهٔ او را نسیاً منسیا میسازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجملهٔ آن شان عموم فیض است مثل انزال غیث
و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن اشتراک میدارند
و دریای رحمت او همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن و منجملهٔ آن شان وسعت است
که در نفوس کاملهٔ انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از ان و بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کاملهٔ بشریه در مرتبهٔ قصوی
از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشتته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده دل تنگ
و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر امر توجهی مبذول میسازند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر
کارخانه را بحدی که شایان او ست میدارند نه بحدی افراط میکنند که در یک کارخانه بهمگی همت خود غریق شده
کارخانهٔ دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا
در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تفریط می ورزند که آن کارخانه بی رونق
شود و اهل آن چادر مذلت پوشیده در زاویهٔ خمول و تعطل نشینند و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیم
میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه و متغائر الحاجات والاغراض بوضعی پیش
می آیند که شایان او ست و معاملتی بر روی کار می آرند که پیمانهٔ استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند
که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی را از دیگران اگرچه اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشند
حاصل نشده باشد بالجمله مغز اینکلام را دریافت کرده معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید
که قدریکه فرق در ما بین کارخانهٔ خدای و کارخانهٔ این نفوس کامله است همون قدر فرق در ما بین وسعت الهیه و
وسعت حوصلهٔ اینها کامل است و هر گاه معنی وسعت الهیه را خوب فهمید باشد هر قدر یکه بر کارخانجات رنگارنگ و
معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط او وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت و منجملهٔ شان عدم
اعتنا بعداوت اعداست چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و
مضادت اوامر آن مالک تحقیقی و مقابلهٔ شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه بکار می برند و آن جواد مطلق در ورود
جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر

بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق برایشان نعم متتابعه فاضت فرماید
بالجمله مواخذه او ورداره بنا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود راست که اگرچه آن پدر مشفق
بمقتضای حکومت حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سرزنش و تادیب خیرخواهی
ولطف پدری مستور است بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است لیکن
مقصود درینمقام آنست که این تادیب را بوجهی نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و
هر سرزنش راه خلاص او را اهم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود ازان مواخذه تفحص نماید
و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات ازان مهلکه برو هویدا گردد و اصل اینهمه شیون علو ذاتی است
که پرتوه ازان بر نفوس کامله می افتد و بعلوهمت مسمی میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده
باشد این امور خسیسه بنا را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی
در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب دشنام ارذال در دل سلاطین عالی همت غضبی و داعیه انتقامی حادث
نمیشود چه ایشان کار این ارذال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را
باعتبار انشراح آن شیون هر قوم الصدر و باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی
بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو ذاتی را بمثابه تخم آن درخت قرار باید
داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب را بعد نبوت
ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت
نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تخلقوا
باخلاق الله اشارتی است بان پس هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی باو مسلم
شود یا معاملات مشتته برو هجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده
بمقتضای آن شان الهی محض تشبها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال و شمائل شخصی طالب شد که وضع محبوب
او در نشست و برخاست و زی و لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را مالامال کرده در تمام بدن او سرایت
نموده است مثلا وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی را اقدام می نماید بهمان لهجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از زبان

جلوه گر میشود همچنین اخلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر برمیزند و در تمام قوای او سرایت می نماید
فائده: باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبهٔ آن میکند لوازم
همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا
دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه ازان غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت
خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات
ربانیه که درمیان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلت و محبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم آن
شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد
مثلا اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر
مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه خلت کرده بر
بعضی معامله خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلی و ملأ
سافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب دل در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل
تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است بمثابه آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذه و فواکه بامزه و البسه
فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همان امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری ازان
اشیا هم باو عطا کرده و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود و گو که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی
فرمود مثلا آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان شده بود مالک آن طعام
لقمه ازان غذا هم باو عطا کرده و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوائج ضروریه خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضی
احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را بران دوخته بود نمیدارد مثلا
مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس لابد مالک آن فواکه آن مفلس را با عطای چیزیکه از جنس
فواکه نباشد مثلا کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعة الحصول را نوافل عطایا می نامند همچنین
چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته بنوافل عطایا فائز میگردد مع
حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونی معقول

بشمره آنرا ادراک کند نمیتواند شد چه تعیین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت مستعد
آن طالب است مثلاً شخصی بود فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اوان طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت
نموده پس آثار آن مرتب شد یا نشد اما شدت ذکائی ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او
خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی ورا حاصل خواهد شد اگرچه این
امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلا مناسبت نمیدارد و بهمین سبب اکثر طالبین راه حق باشغال و اعمال این طریق
مزاولت می نمایند و چونکه آثار آن را کما حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و کلمات یاس و نا امیدی از ایشان
صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله گو که از
جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از جهت عدم مناسبت در میان آن اشغال و
اعمال و در میان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طلبه این راه که قصص ماضیه اهل
کمال می شنوند که فلان کس را بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند
و اثری از آن کمال در خود نمی یابند در بادیه تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص صحیحه می نمایند و
گاهی در تصور شروط و ارکان عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبرا صادر شده بود
حالانکه نمی فهمند که این کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب هو الهادی الی طریق الرشاد

افاده ۶: چون مراقبه الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام کمال و تکمیل
باو مسلم شد و مرتبه خلافت عن الله نصیبه او گردید بعد از آن بعضی الکملین را مقامی روی می نماید که خلعت تحریر و تقریر بر قد
تصویر او کوتاه و نازیبا است و آن مقام مقام انکشاف وجه الله است که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمزیست بسوی آن معنی غامض هر چند ایضاح این مرام به تقریر و کلام متصور نیست
ع لذت می نشناسی بخدا تا نه چشی ۔ لیکن تخییل آن هر چند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش
آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود
و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک
عالم مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک اموریکه بین التجرد و التعلق

است بقوت واهمه که بین العقل والحواس است بدست می آید وهمچنین ادراک کلیات عقلیه وجزئیات مجرده بقوت
عاقله که مماثل این مورد در تجرد وبساطت است متحقق میشود و بر همین قیاس سائر لطائف انسانیه مثل ادراک تجلی
اعظم وحقائق ملأ اعلی بلطیفه سر وادراک وجود منبسط بلطیفه خفی که لب لباب حقیقت جامعه انسانیه است که اورا
قلب می نامند پس همین جا اشتغال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون وبی چگون وبی شبهه بی نمون متعلی از
تمامی تجلیات حق که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است و معرا از همه تنزلات حق که از وجود منبسط که اشمل تنزلات
است منزه از مماثلت جمیع موجودات ودر هیچ صفتی از صفات یعنی دریافت المرتبه ذات که اورا المجهول المطلق
والممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه در حدیث شریف إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقَهُ
فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُوْرِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّوْرِ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ
اشارتی باینمعنی رفته پس همان نور قدسی را در عقول سعدا دربدو فطرت ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور
حق بمثابه نور بصریست که در مجمع النور مکنون است وچنانچه سبب ابصار فی الحقیقت همان نور است وتمامی پرده های
چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن وتمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ وشمع ونور آفتاب وماهتاب از مویدات آن چه اگر
آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هر آینه آن شخص در زمره کوران معدود میشد وکور را از جرم
چشم واز انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس دربادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم
یا بسبب نور آفتاب وماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تامل کنند البته دریابند که آله ابصار فی الحقیقه همون نور
بصریست اما چون آن نور از راه چشم بر می آید سببیت را بچشم هم نسبت میتوان کرد وچون انوار ظاهره موید
همون نور بصریست باین جهت این انوار را هم اسباب ابصار میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت
همان نور است چه جای ادراک مورد دیگر همچنین آله ادراک ذات بحت وسبب توجه الی الله همان قطره نور
قدسی است که در اوایل ظهور ارواح نصیبه اهل سعادت گردیده وبعد از خلقت اشباح در ته لطیفه عقل
مکنون شده وشعاع او در لطائف باطنه انسانیه بانواع رنگارنگ الوان گوناگون ظهور فرموده مثل
ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشهای مختلفة الالوان والاشکال وبانوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه
ووجود انبیای کرام وعلمای ذوی الاحترام واولیای عظام انبساط وانشراح یافته وآنکه تحقیق این انوار

غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفوس انسانی میشود بلکه آن نور قدسی از ازل الآزال در نفوس مودع است و این انوار
غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه سالکان راه ولایت طالبان راه نبوت در مبادی احوال
چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفه قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آنها را حاصل شده یا بسبب
نزول کتب سماویه وجود انبیا و اولیا ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت پی برند البته بدانند که سبب
حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی است که در ازل الآزال نصیبه ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را
رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازل الآزال
ازان نور محروم مانده مثل ابوجهل و ابولهب حق او در انوار ظاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرسانند
و مثل کور خلقی در عین روز روشن در مهوات مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی
در هر یک لطائف انسانیه ظهور میفرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راه مییابد و در هر لطیفه
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب
آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی دیگر ازینها مورد کور بر روی کار می آرد و این لطیفه نورانیه را به حجر
بهت ملقب می نمایم پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشد
تصور باید کرد و چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان
میشود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون
برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب منطمس
می شود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش آنست که
مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه منطمس میشود و دوئی فرع و اصل یک رنگ میگردد و همچنین چون کار نفس کامله
به حجر بهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میریزد و یک شعاعی مقدس از حجر بهت سر بر میزند
و تمامی لطائف را هم رنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک سراپا حجر بهت میگردد و بمثابه آن که در تمام بدن
شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص نرگس صفت دیده و اگر دد و این حال غیر آن حال است که سالک
راه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان در ان گم

میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این حال در جنب نیسا ماحجر بهت حکم قطره بنسبت دریا اخضر هم نمی دارد چه عنایت اینحال آنست که تمام وجود سالک آلا ادراک تجلی قلبی گردد و آن حال آنست که تمام باطن او تصاحب کمال واسطه ادراک ذات بحت شود شتان بینهما قصه کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب شخصیکه تمام باطنش حجر بهت شده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد امور یکه دیگرانرا باعث کدورت و قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه میکند و همه کاروبار او متعلق بقوت عاقله میدارد امور یکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده روبروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نخواهد انداخت اینست انچه از تصویر اینمقام در حیطه تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد اما کنه آنمقام فَوْرَآءَ الْوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءَ الْوَرَآءِ

فائده :: الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب ایمانی و رسوخ فنای اراده از نقوش امانی مصفا و معرا میگردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی از نعم کونین جز در قلب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی تنزهات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان سر بر نمیزند حتی که یکبار اسم مبارک الله که برزبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت یسیره بنعمای کونین ترغیب نمایند هر آیینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود القصه صاحب اینحال همه اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و پس وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ بیان شان او ست و چون ارباب این طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج عالیه ترقی میفرمایند در مناصب رفیعه قائم میگردند در دل ایشان عشقی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طلبگی انها و کراهتی از امور منافره طبیعت از مکروهات و ارتج فرار از انها حادث میشود لیکن نه باین وجه که بمقابله طاعات خود استدعای مرغوبی یا از آله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتی که بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای پادشاه عالیجاه در طلب استرضای او مدتی هائم و سرگردان مانده و در مناصب نظام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن انتقالات و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند

یافته و بحیله خاص ملقب گردیده لیکن بخیال این را پایه طلب مرغوبات که زیر حکومت مولائی او موجود و در مملکت او
متحقق هست حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی هست طلبش میتواند کرد نه باین وجه که آنچیز را
بدل علاقه چیلگی خود داند یا جزاء اداء خدمات خود پندارد چه مثل این طلب حق او عیبی هست بس قبیح
که خود را از مرتبه عالی فروتر آورده در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این علاقه همین است
که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب مرغوبات و تعوذ از مکروهات هست استدعا از مولای خود نماید و بس همچنین
وقتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز میشوند و قدم راسخ در مقعد صدق نصیب ایشان
میگردد و ملحوق رفیق اعلی فائز میگردند و به بنده خاص مسعید با اختصاص ملقب میشوند البته میلانی بسوی
امور مرغوبه دارین بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم انجام آنها از طلب این امور اگرچه
بس قبیح و بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان حادث میشود نه بر وجهیکه آن
امور را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت رونق گیرد لهذا طلب حظوظ
نفسانیه در حق ایشان موجب ازدیاد قرب میباشد نه موجب بعد **نظم** موسی اندر درخت آتش دید
سبز تر میشد آن درخت از نار * شهوت حرص مرد صاحب دل * همچنین دان و این چنین انگار *
القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات جبلیه سه فریق میگردند فریقی
بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین را و مصائب
و مشکلات دارین را از امور خسیسه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب و فرار از مکروه و ازاله مصائب و
استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر محبت و عدم تمیز در ما بین مکروه و مرغوب
بلکه بسبب کمال علو مناسب ایشان که دون این امور مذکوره و الحق که پایه ایشان بس بلند است از آنکه با مثل
این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بآن مناصب عالی است از آنکه فرحتی دیگر
طلب نماید اگرچه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعاهای
او واجب الاجابت و تعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و
طلب مرغوبات و استرداد مکروهات سعی در شفاعات بنا بر استحکام علاقه عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است

و بنابر رحمت بر اهل اضطراب و در الحاجات چالاک و سرگرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در رد
ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات و شفاعت در دفع الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال
نادرت غایت عنا در کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطهٔ علم ازلی بسرائر اشیا و بواطن امور بلسان
حال اکتفا کرده زبان قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي بیان شان
امثال این اعیان ست حق جل و علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و حوایج قلبیهٔ ایشانرا انجاح می نماید
بانیوجه که مقتضای قلبی ایشانرا خود بخود یا با تقریبی روی کار می آرد و ایشانرا ملک سایر عظمای محافل در بار
مطلع میسازد که ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این
امر باعث مزید اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان میگردد و ایشانرا وجاهتی پس رفیعه بسبب این معامله در
امثال و اقران خود بدست می آید **فائده** اگرچه تفضیل یک فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین آخرین
من جمیع الوجوه غلط محض و خطای صریح است **ع** هر گلی را رنگ و بوی دیگر است لیکن قوم ثالث را بنظر زدیاد
اعتبار و جاه در ملاء اعلی بر قوم ثانی تفضیلی که هست بر هیچ یکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی
را بنظر ظهور مقتضیات علاقهٔ عبودیت و حصول مقام رسالت فیما بین الرب و خلقه و روعوالی فیوض غیبیه بجمهور ناس
بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول تفضیلی که هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست و العلم عند الله
خاتمه در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشانرا در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگرچه تفصیل این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و
برهان ساطع است لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر ناس قال را بر حال می شناسند نه حال را بقال یعنی
نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیداً بهم رسانیده اند میباشد حالانکه
اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب بر پاره از کلام که مبین ماخذ مضامین او باشد
ذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذان که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ
کرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات
طریق نبوت اجمالاً مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما در نماز و تعظیم شرع

شریف و فور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت جبلیه از معاصی
و سیأت در خورد سالی بر ایشان ظاهر و باهر بود القصه آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار
سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادت که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی
طریق نبوت و طریق ولایت باعانت آن کشاده گردد حضرت ایشانرا بدست آمد و بحصول ملازمت جناب
هدایت مآب قدوه ارباب صدق و صفا زبده اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجت الله علی العالمین وارث
الانبیا و المرسلین مرجع کل فی سبیل عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقائه و اعزنا و
سائر المسلمین بمجده و علائه است و حضرت ایشانرا از جناب ایشان در طریقه نقشبندیه شرف بیعت حاصل
شد و از یمن حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معاملاتی بس شگرف رو نمود که بسبب آنها وقائع عجیبه
کمالات طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بود به تفصیل در شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن
وجوه جلوه گردید اول و افضل آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب رسالت مآب را صلوات الله و سلامه
علیه در منام دیدند و آنجناب سه خرما بدست مبارک خود حضرت ایشانرا خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری از آن رویای
حقه ظاهر و باهر یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب
علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیدة النسا فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بخواب دیدند پس جناب علی
مرتضی حضرت ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشانرا خوب شستند و شو کردند مثل شستن و شو
کردن آبا مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمة الزهرا لباس فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس بسبب
همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و اجتبای ازلی که در ازل الازال مکنون بود بر منصه ظهور
رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقائع
متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشانرا بدست قدرت خاص
خود گرفته و چیزی را از امور قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین دادم
و چیزهای دیگر خواهم داد تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران

ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنابر علیه ملتمس شخص را هم قبول نفرمودند شخص پیش از پیش الحاح کرد حضرت ایشان
با آن شخص فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد و بعد از ان هرچه مناسب وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت
ایشان بنابر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو
استدعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست کسی را میگیرد پاس دستگیری
همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران معامله چه منظور است از انطرف حکم
شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم کرد القصه مثال این
وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمدند تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسید و
الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید دانیست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما طریق استفاده کمالات
راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و
مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب تواتر و ثمرات اشغال
یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد و همان
امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند اگر بسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در حیز نفس او کامن میماند و این
امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانشمندی یا صنائع دیگر مثل موسیقی
یا حدادت یا صباغت میکند البته در نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکة الصناعة
میگویند و آن ملکه دائما در نفس آن شخص مستقر میماند خواه آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون این شخص
بآن ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در پرده کمون مختفی میماند
چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله برین قانون جاری شده که نسبت بعد تحصیل
مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بالطریق خرق عادت بعضی
نفوس کامله را بلا واسطه نسبت حاصل میشود و بعد از ان مبادی آن مثلا عادة الله بر همین قانون جاری شده است
که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی نفوس کامله را بطریق خرق

عادت اولا برہمان مضامین لطیفہ اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی میخوانند و آن فنون لدنیہ
بدست ایشان تا بجای می آید بلکہ احیانا در تحصیل مبادی باساتذہ این فنون محتاج میشوند و مثل احتیاج
مبتدیان دیگر بلکہ احیانا از مبادی عاری میمانند القصہ حضرت ایشانرا نسبت طرق ثلثہ یعنی قادریہ
چشتیہ و نقشبندیہ قبل از مبادی حاصل شدہ اما نسبت قادریہ و نقشبندیہ پس بیانش آنکہ بیمن برکت
بیعت و یمن توجہات آنجناب ہدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت
خواجہ بہاء الدین نقشبند متوجہ حال حضرت ایشان گردیدہ و تا قریب یکماہ فی الجملہ تنازعی در مابین
روحین مقدسین در حق حضرت ایشان ماندہ زیرا کہ ہر واحد ازین ہر دو امام تقاضای جذب
حضرت ایشان بتمامہ بسوی خود میفرمود تا اینکہ بعد انقراض زمانہ تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت
روزی ہر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جادہ گر شدند و تا قریب یکپاس ہر دو امام بر نفس نفیس حضرت
ایشان توجہ قوی تاثیر زور آور میفرمودند تا اینکہ درہمان یکپاس حصول نسبت ہر دو طریقہ نصیبہ حضرت ایشان
گردید و اما نسبت چشتیہ پس بیانش آنکہ روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت
خواجہ خواجگان خواجہ قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سرہ العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک
ایشان مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب بر حضرت
ایشان توجہی بس قوی فرمودند کہ بسبب آن توجہ ابتدای حصول نسبت چشتیہ متحقق شد بعد مرور مدتی
ازین واقعہ روزی در مسجد اکبرآبادی واقعہ بلدہ دہلی حرسہا اللہ تعالی عن آفات الزمان در جماعتی از
مستفیدان خود نشستہ بودند چنانچہ کاتب الحروف ہم در سلک عتبہ بوسان آن محفل ہدایت منزل
منسلک بود ہمہ حضاران محفل سر بجیب مراقبہ فرو بردہ بودند و حضرت ایشان بر ہمہ مستفیدان توجہ میفرمودند
بعد انقراض آن مجلس مالا نس بکاتب الحروف متوجہ شدہ فرمودند کہ امروز حق جل و علا محض عنایت
خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیہ بما ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقہ چشتیہ
بازوی ہمت کشادند و تجدید اشغالیکہ این کتاب مستطاب بران محتوی گردیدہ فرمودند اینست
طریقہ استفادہ نسبت ثلثہ و اما استفادہ سائر نسب مثل نسبت مجددیہ و شاذلیہ و امثال آن پس

باید دانست کہ کمالات راہ نبوت ویدہ بصیرت ارباب کمال را کحل بکحل قدسی میگرداند و بسبب کحل قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی مے پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد کہ ایشان بہر چیز یکہ التفات کنند دقائق و رد قائق آنچیز را کماحقہ فراخور استعداد خود دریابند پس گویا کہ جمیع نسب ولایہ و کمال سالکان راہ نبوت مجملا مندرج میباشد ہمین کہ ادنای التفات بسوی چیزی متحقق شد حقیقت آنچیز بہ تمامی شرح و بسط خود پیش دیدہ بصیرت حاضر گردید دانی کہ مقصود ازین کلام تفضیل سالکان راہ نبوت نیست بر ائمہ طرق ولایت بلکہ مقصود ازین کلام اینست کہ در نفس سالکان راہ نبوت نوری قدسی حادث میشود کہ بسبب آن نور ادراک نسبت ہر صاحب نسبت گو کہ افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکہ در مجمع النور قوت باصرہ نہادہ اند کہ بسبب آن قوت ادراک ہر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکنند اگرچہ اشراق آن جسم علی و اقوی از نور بصری باشد و اللہ اعلم و اما اخذ مبادی پس باید دانست کہ تعیین اشغال و اذکار و مجاہدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسیکہ در مقام قرب بالفرائض قائم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد کہ صاحب شریعت مجددہ میشود و الا تعیین و اصلاح طرق موصل الی اللہ از جہد طبیعت او فوارہ صفت می جوشد در آن تعلیم و تعلم را گنجایش نیست ::

فائدہ :: درین کلماتی چند کہ مشتمل بر اشارت اجمالیہ معاملات حضرت ایشان است فوائد بسیست بس جلیلہ و منافع بسیست بس عظیمہ از ان جملہ است آنچہ در صدر کلام مرقوم شد و از ان جملہ تحدیث بنعمت اللہ است کہ امتثال امر وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دران صورت می بندد و از ان جملہ ایقاظ غافلین است کہ ہر کسیکہ طالب حق جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آوردہ او را ہدایتی بسوی مقام مطلب یابی خود متحقق گردد و از ان جملہ تنبیہ جہلا اہل زمان است کہ ولایت از ممتنعات عقلیہ شمردہ و منحصر بر اوائل این امت داشتہ قایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شدہ اند والسلام علی من اتبع الھدی و الحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و صحبہ و سلم



فهرست مضامین صراط مستقیم

تذکرۃ الاولیا اُردو۔ بمبئی مجلد
کلیات شیخ فریدالدین عطار
کمالات عزیزی مع مجربات عزیزی
مطبوعہ مجتبائی۔
رباعیات سرمد۔
فوائدالفواد از حضرت نظام الدین اولیا
بحرالحقیقت۔
روضۃ الاقطاب سوانح عمری
حضرت خواجہ قطب الدین رح
بختیار کاکی داوشی و دیگر بزرگان
زبدۃ الآثار فارسی مع ترجمہ اُردو
زبدۃ الاسرار اس کتاب مین حالات
وکرامات حضرت غوث الثقلین رح
کے شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح
نے لکھے ہین۔
کشکول شریف فارسی از حضرت
شاہ کلیم اللہ جہان آبادی مطبوعہ
مطبع مجتبائی یہ کتاب صاحبان
اذکار واشغال کے لیئے ایک
عمدہ رہبر ہے۔
مرقع شریف در اعمال واوراد
وتعاویذ وغیرہ۔ از حضرت …
مجموعہ فتوحات واقدی کامل در
چہار جلد بزبان اُردو۔
منہاج النبوۃ ترجمہ مدارج النبوۃ
تاریخ الخلفا عربی۔

عجائب القصص کلان
ترجمہ سیر الاقطاب اُردو
تاریخ مکہ معظمہ حالات بنائے
کعبہ شریف۔
تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ جذب القلوب
الی دیار المحبوب۔
عجائب القصص۔ مطبوعہ دہلی
تاریخ حبیب الٰہ اُردو۔
مغازی الرسول اُردو نظامی
فتوح المصر والعراق۔
جامع التواریخ مطبوعہ کلکتہ
تاریخ خمیس مصر
تاریخ فرشتہ
سیر المتقدمین ہر دو جلد
تاریخ روم ویونان
سرور المحزون فی سیر الامین المامون
ترجمہ نور العیون از شاہ ولی اللہ
فتوح الشام عربی کشوری
چچ نامہ فارسی
مطلع العلوم مجمع الفنون ہر علم
وفن کا ذکر ہے بزبان فارسی
ایضاً بزبان اُردو۔
شفاء العلیل ترجمہ قول الجمیل
از شاہ ولی اللہ رح مع رسالہ
ہدایت السبیل
صراط المستقیم از مولوی اسمٰعیل صاحب

شہید در اذکار و اشغال وغیرہ
فضیلۃ الذکر
ضیاء القلوب از حاجی امداد اللہ
صاحب مہاجر۔ اذکار واشغال
مین یہ کتاب لاجواب ہے۔ مجتبائی
ارشاد مرشد۔
جواہر القرآن جدید مرتبہ جناب
مولانا محمد احسن صاحب مجتبائی
مع ترجمہ اُردو۔ بقلم جلی واضح
وخوشخط لکھا گیا ہے۔
دلائل الخیرات مترجم نظامی
حزب البحر مترجم اُردو مرتبہ مولوی
عبدالصمد صاحب کاغذ بمبئی مجتبائی
ایضاً بکاغذ ولایتی
پنجسورہ مترجم مع فضائل
وترجمہ اُردو با محاورہ واضح
بہ قلم مع فضائل سورہ مجتبائی
ناشئۃ اللیل۔ تہجد کا بیان۔
ہوامع شرح حزب البحر از
حضرت شاہ ولی اللہ رح
اوراد فتحیہ۔
وسائل البرکات فی اوراد الصلوٰۃ
علی سید الکائنات۔
مجموعہ تصوف
تذکرۃ الفقرا
ہدایات اُردو بہا کار از ملک محمد …

یہ بزرگ اکبر کے وقت مین ہوئے ہین
ترجمہ اُردو جواہر خمسہ فارسی اصلی اس کا
پہلا حصہ تیار ہوگیا ہے اور اب وہ
قریب الطباع ہے علاوہ ترجمہ کے
خوبی کے مترجم نے بطریق فائدہ یا
نوٹ ہر ایک اجمالی کیفیت کو مفصل
طور پر لکھا ہے اور بہت سے نکات
اور اسرار جو مفید مطالب ہر خاص
وعام تھے درج کئے ہین۔ شیخ کے
کلام مین خلط ملط نہین کیا ہے بلکہ
اُن کے کلام کی شرح کی ہے اور
ضروری مسائل جو درمیان مین
آگئے ہین اُن کو مفصل طور پر لکھدیا
ہے علاوہ ہر مہینے کے اذکار واشغال
کے جو فضائل کہ حدیث سے ثابت
ہین مترجم نے اُنکو بھی لکھا غرضکہ
دیکھنے سے یہ امر بخوبی منکشف
ہو جائیگا اور یہ وہ کتاب اصلی
اور خاص حضرت محمد غوث گوالیاری
کی تصنیف کا ترجمہ ہے کہ جس کے
آجتک لوگ طالب و جویان
ہین۔ اس کتاب کے نہ ملنے کی وجہ سے
اکثر لوگون نے بطمع دنیاوی ہی نام
سے بہت سی کتابین گھڑ ڈالی ہین
جو مصنف کے کلام سے علاقہ نہین
رکھتین (زیر طبع ہے)

اشتہار

شائقین کو مژدہ ہو

کہ یہ کتاب علم سلوک مین لاجواب ہی اور مولانا محمد اسمعیل صاحب شہید رح مرید حضرت سلطان العارفین سید احمد
صاحب شہید رح کی تالیف سے ہی اسمین اذکار و اشغال ہر ایک خاندان کے لکھے ہین اور بہت سے مسائل اور
نکات جو اہل سلوک کے لئے ضروری ہین خوب واضح طور سے بیان فرمائے ہین اور امور بدعت وغیرہ
سے سخت متنبہ کیا ہی واقعی یہ کتاب قابل دید ہی چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کمیاب ہو گئی تھی اور ہر دیار
و امصار سے طالبون کی خواہش یوماً فیوماً روز افزون تھی اس واسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع پر
باہتمام صحت طبع کیا ہی جس صاحب کو جس قدر نسخے مطلوب ہون مطبع ہذا سے طلب فرمائین۔

اور

ہر قسم کے قرآن شریف۔ حمائل۔ سادہ مترجم (اسی مطبع کی مطبوعہ حمائل شریف مصری اور مترجم ایک اشرفی فی غلطی
الانعام والی بھی بقیمت للعہ بلا جلد و مجلد درجہ اول صہ مع محصول ہدیہ ہوتی ہے۔) و کتب دینیات عربی فارسی
اردو و کتب درسیہ مدارس عربی و سرکاری و کتب تصوف و لغات و طب و نیز کتب مصنفہ
(حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح و حضرت شاہ ولی اللہ و مولوی محمد قاسم صاحب رحمہم اللہ و مولوی نذیر احمد صاحب و مولوی
الطاف حسین حالی و صاحب تفسیر حقانی و شمس العلما مولوی ذکاء اللہ صاحب)

و دیگر کتب مطبوعہ

مصر بمبئی کلکتہ لکھنو کانپور آگرہ میرٹھ دہلی وغیرہ وغیرہ
اور کتب متفرقہ نایاب مانہ بھی اس مطبع مجمع العلوم مطبع
مجتبائی دہلی سے نقد قیمت آنے پر کفایت سے مل سکتی ہین۔

المشتہر

محمد عبد الاحد مہتمم و مالک مطبع مجتبائی دہلی